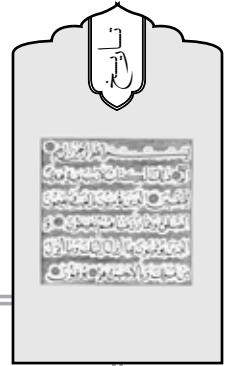


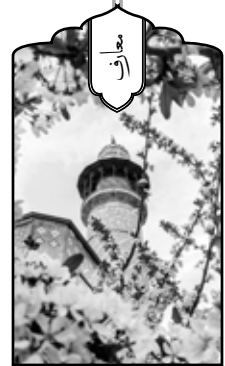


۱۰

وقایع ماه رمضان



- ۳۰ خطبه امیرالمومنین (ع) درباره ماه رمضان
- ۳۶ آرامش در زندگی از منظر اسلام
- رویکرد قرآن به مسأله آرامش
- ۵۵ در مقایسه با سایر ادیان
- ۶۲ دعا در فرهنگ قرآن و اهل بیت



۲۵

زاد

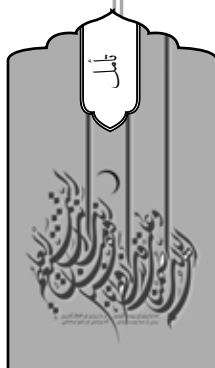
کتاب ماه
اردیبهشت ماه هزار و سیصد و نود و هشت

رمضان ۱۴۴۰ هجری قمری



۷۲

۱۰ موضوع قرآنی برای سخنرانی



۱۱۰

پرسش و پاسخ

محبوب‌ترین عبادت

«شادی و نشاط» محرکی است برای نیازهای اساسی انسان در زندگی .

«شادی» عامل رشد و موفقیت و ابزاری برای کار و فعالیت بیشتر و افزایش توانایی انسان است. «شادی» ضرورتی است که به زندگی معنا می‌دهد و اصولاً آفرینش جهان هستی و انسان به گونه‌ای است که خودبه‌خود شادی و نشاط را برای آدمی فراهم می‌آورد و عواطف منفی مانند ناکامی، ترس و نگرانی را بی‌اثر می‌سازد. اسلام، دین فطرت است و به تمام نیازهای طبیعی و فطری انسان توجه دارد و پیروان خود را به شادی‌های مثبت و سازنده دعوت می‌کند؛ چراکه استفاده از امور شادی‌آفرین در مواقع مناسب و با رعایت حدود لازم، برای آرامش روان و کاستن از یک نواختی زندگی بسیار مفید است، چنان که امام علی(ع) می‌فرماید: این دل‌ها همانند بدن‌ها خسته و افسرده می‌شوند و نیاز به استراحت دارند. در این حال، نکته‌های زیبا و نشاط‌انگیز را برای آن‌ها انتخاب کنید.

در همین باره امام رضا(ع) فرمود: «اوقات خود را به چهار بخش تقسیم کنید: بخشی را برای عبادت، بخشی را برای کار و فعالیت برای تأمین زندگی، بخشی را برای معاشرت و مصاحبت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیوبتان

واقف سازند و بخشی را به تفریحات و لذایذ حلال اختصاص دهید و از مسرت و نشاط ساعت تفریح و شادی، می‌توانید انجام وظایف دیگر خود را تأمین کنید.»
 البت‌هاین نیاز چون نیازهای دیگر انسان، اگر مهار نشود و بی ضابطه باشد، به‌طور حتم، زیان‌هایی را به دنبال خواهد داشت؛ لذا باید مرز شادی‌ها و تفریحات سالم و مشروع، از شادی ناروا و ناپسند روشن شود. مطلب حاضر به بررسی این مفهوم در آموزه‌های دینی‌مان می‌پردازد.

شادی در قرآن، جایگاه خاصی دارد و به‌گونه‌های مختلف، مورد تأیید و توجه قرار گرفته است؛ اما نه شادی بیهوده و عبث، بلکه شادی توأم با اهداف الهی و انسانی و لذا آیات قرآن درباره شادی دو دسته‌اند: دسته‌ای از آیات، مؤمنین را دعوت به شادی می‌کنند، مانند آیه: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِيفْرِحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»؛ [ای رسول خدا! به خلق] بگو که شما باید منحصرأ به فضل و رحمت خدا شادمان شوید [و به نزول قرآن مسرور باشید] که آن بهتر و مفیدتر از ثروتی است که برای خود اندوخته می‌کنید.» یونس / ۵۸

از این رو، مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی‌پایان او به این کتاب بزرگ الهی که جامع همه نعمت‌ها است، باید خشنود شوند، نه به جمع ثروت‌ها و بزرگی مقام‌ها و فزونی قوم و قبیله. همچنین قرآن، زمانی که وعده الهی، مبنی بر نصرت و پیروزی رومیان اهل کتاب بر مشرکان مجوس، محقق می‌شود، می‌فرماید: «وَيَوْمَئِذٍ فَرِحَ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ...» و در آن روز [که رومیان فاتح شوند] مؤمنان به یاری خداوند شاد می‌شوند... روم / ۵ - ۴

بنابراین، شادی‌ها باید براساس ارزش‌ها و اهداف مقدس قرآن و پیروزی موحدین بر مشرکین باشد.

دسته دیگری از آیات قرآن، شادی را مذمت می‌کنند؛ البته شادی‌های بیهوده‌ای که براساس ضدا ارزش‌ها هستند. در اینجا به دو نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. قرآن کریم در داستان «قارون» که فردی خودخواه و مغرور بود و شادی‌های مستانه داشت، از زبان قومش می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»؛ هنگامی که قوم قارون به او گفتند: شادی [مغرورانه] مکن که خداوند شادی‌کنندگان [مغرور] را دوست نمی‌دارد.» قصص / ۷۶

۲. قرآن کریم ضمن بیان عذاب‌های دوزخیان می‌فرماید: «ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ؛ این به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می‌کردید و به خاطر آن است که [سخت به خود] می‌نازیدید [و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید]. «غافر/ ۷۵»

جالب اینکه در آخر آیه می‌فرماید: «بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» که به معنای شادی به خاطر مطالب بی اساس، یا شدت فرح و... است و شدت فرح نوعاً منشأیی جز غفلت و غرور ندارد. بنابراین، آنجا که از شادی مذمت شده، به جهت همراه بودن شادی با گناه، غفلت و فساد است.

اقسام شادی از نظر اسلام

نکته مهم و اساسی آن است که اسلام هرگونه شادی را تأیید نمی‌کند، بلکه برای آن حد و مرز قائل است هر چند شادی یک هیجان طبیعی برای انسان قلمداد می‌شود و از این حیث نمی‌توان آن را به انواع مختلف تقسیم کرد؛ اما با توجه به عامل پدید آورنده، انگیزه شادی، موقعیت زمانی و مکانی و عوارض دیگر، چه بسا بار مثبت و منفی پیدا می‌کند. از این رو با نگرش دینی، شادی به دو قسم پسندیده و ناپسند تقسیم می‌شود:

الف. شادی پسندیده

از نگاه دین اسلام، شادی پسندیده آن است که جهت گیری الهی داشته باشد و یا مقدمه‌ای برای انجام وظایف شرعی و الهی قرار گیرد؛ چون طبق نظام ارزشی اسلام، مطلوب واقعی، تقرب به خدا است و همه حرکات و سکنات و افعال انسان باید در راستای آن انجام گیرد تا تکامل حاصل شود. با توجه به معیار کلی گفته شده، می‌توان برای شادی پسندیده ویژگی‌های ذیل را بر شمرد:

- ۱- همراه با گناه نباشد؛
 - ۲- با غفلت از خدا مقرون نشود؛
 - ۳- اعتدال و میانه روی در آن رعایت شود.
- در اینجا به چند نمونه از شادی‌های پسندیده اشاره می‌شود:
- شادی در وقت اطاعت از خدا:**

شادی حقیقی، وقتی است که انسان توفیق طاعت خداوند را پیدا کرده باشد

و از گناه، دوری گزیند. حضرت علی (ع) می فرماید: «شادی مؤمن، به طاعت پروردگارش است و حزنش برگناه و عصیان است.» پیامبر اکرم (ص) در وصیت خود به امام علی (ع) فرمود: «ای علی! برای مؤمن در دنیا سه خوشحالی است: دیدار با برادران دینی، افطار از روزه و شب زنده داری در آخر شب.»

شادی برای احبای حق یا از بین رفتن باطل:

امام علی (ع) در نامه‌ای به «عبدالله بن عباس» می فرماید: «اما بعد، انسان گاهی مسرور می شود به خاطر رسیدن به چیزی که هرگز از دستش نمی رفت و گاهی محزون می شود به خاطر از دست دادن چیزی که هرگز به آن نمی رسد. پس باید شادی تو به خاطر احبای حق یا نابودی باطل باشد.

تحول معنوی:

شادی، زمانی پسندیده است که در انسان تحولی ایجاد شود و انسان بتواند خطاهای گذشته خود را جبران کند و نیز روزی که احساس کند خداوند گناهان گذشته او را بخشیده است. امام علی (ع) فرمود: «عید برای کسی است که بداند گناهانش بخشیده شده است.»

شادی برای دیگران:

اگر مسلمانی بتواند با چهره گشاده و لبخندی صمیمی، غمی را از دل دوستش بزداید، با این عمل، علاوه بر اینکه خود به نشاط و شادی رسیده، عبادت پروردگار را نیز به جا آورده است. امام صادق (ع) می فرماید: «کسی که از چهره برادر دینی اش رنج و اندوهی را بردارد، خداوند به پاداش آن، ده حسنه در نامه اعمالش می نویسد.» در روایتی دیگر امام محمد باقر (ع) می فرماید: «در نزد خدا، عبادتی محبوب تر از شاد کردن مؤمنان نیست.» البته شاد کردن دیگران از روش های مختلفی انجام می گیرد، گاهی کلامی را به زبان آوردن، گاهی دادن هدیه و گاهی با توجه کردن و نگاه کردن، می توان فردی را مسرور و شاد کرد و گاهی هم با کمک مالی، می توان خاطری را خرسند و شاد ساخت.

شادی برای تشکیل مجالس جشن:

یکی از شادی های مثبت و پسندیده، تشکیل مجالس جشن و سرور به مناسبت روزهای شادی معصومان (ع) است، مانند: سالروز میلاد پیامبر اکرم (ص) و موالید ائمه معصومین (ع) و اعیادی چون: مبعث، فطر، قربان، غدیر و....

امام رضا (ع) به ریان بن شبیب فرمود: «اگر دوست داری در درجات عالی بهشت با ما باشی، به حزن ما محزون و به شادی ما شاد باش!» (۱۳)

ب. شادی ناپسند

گاهی شادی‌ها - که از راه‌های مختلفی پیدا می‌شود - با گناه و معصیت، و لهو و لعب توأم است.

شادی به گناه:

از امام سجاد (ع) نقل شده که فرمودند: «از خوشحالی به گناه بپرهیز؛ چرا که خوشحالی به گناه از خود گناه بدتر و بزرگ‌تر است.»

شادی در برابر لغزش دیگران:

امام علی (ع) فرمود: «به لغزش دیگران خوشحال مشو؛ زیرا تو نمی‌دانی که زمانه با تو چه خواهد کرد.»

شادی‌های تمسخر آمیز:

یکی از شادی‌های منفی، شادی‌های تمسخر آمیز است که به منظور تحقیر و تضعیف حق، انجام می‌شود، مانند خنده فرعون در برخورد با دلایل منطقی و معجزات روشن حضرت موسی (ع)؛ چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ؛ چون آیات ما را بر آن‌ها آورد، او را مسخره کردند و خندیدند.» مطففین/ ۲۹

این روش مستکبران و طاغوت‌ها است که می‌خواهند بدین وسیله به دیگران بفهمانند که اصلاً دعوت آن‌ها قابل بررسی نیست و ارزش یک روش و برخورد جدی را ندارد.

شادی مغرورانه:

افراد کم ظرفیت، با دستیابی به مال و ثروت و مقام، چنان به شادی می‌پردازند که از خود بی‌خود می‌شوند. این روش شادی و نشاط نیز از منظر قرآن مذموم و ناپسند شمرده شده است. قرآن کریم درباره قارون می‌فرماید: «همانا قارون یکی از ثروتمندان قوم موسی بود که بر آن‌ها طریق ظلم و طغیان پیش گرفت و ما آنقدر گنج و مال به او دادیم که بردوش بردن کلیدهای آن گنج‌ها صاحبان قوت را خسته می‌کرد.»

ت
ل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ
مِّن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

وقایع ماه رمضان

اول رمضان

۱. آتش سوزی مسجد النبی (ص)

روز اول ماه رمضان بنا به نقل «سمهودی مورخ عامه» در سال ۶۵۴ هجری، مسجد النبی (ص) و حجرات مقدسه آن دچار آتش سوزی شد، و به قدری شعله‌های آتش دامنه دار شد، که سقف و دیوارها را فراگرفته و فرو ریخت این زمان مصادف با حکومت معتصم عباسی بود، وی دستور داد، بنیان مسجد را دوباره به پای داشتند (۱).

۲. ولایتعهدی امام رضا (ع)

ایضا از وقایع روز اول ماه رمضان «بنا به نقل شیخ مفید در مسار الشیعه» روز بیعت - به ولایتعهدی حضرت رضا (ع) است، و این عمل از طرف مامون عباسی فقط یک نقشه سیاسی برای فرو نشانیدن انقلابات داخلی مخصوصا جلوگیری از خروج و قیام شیعیان ایران (که در اوائل خلافت مامون گرداننده خلافت او بودند) انجام گرفت. و دیگر ترس قیام اولاد علی (ع) از جمله عوامل ولایتعهدی حضرت رضا (ع) از طرف مامون به شمار می آید. (۲)

سوم رمضان

۱. غزوه تبوک یا فاضحه در روز

غزوه تبوک یا فاضحه از جنگهای حساس بین مسلمانان و رومیان که در سال نهم هجری بر پا شد و به صلح انجامید نیز در روز سوم ماه مبارک رمضان واقع گشت، و علت ایجاد این جنگ چنین بود که جاسوسان، به دربار امپراطور روم (هراقلیوس) (هرقل) گزارش دادند، که پیامبر اسلام از دار دنیا رفت، امپراطور شورای نظامی تشکیل داد، و تمامی حاضران موقع را مناسب بسیج لشکر روم علیه حجاز دیدند و به سرپرستی مردی به نام یوحنا، یا (باغداد)، به سوی حجاز رهسپار، و در تبوک (محلّی میان حجر و شام) با سپاه اسلام تلافی کردند، و سپاه اسلام در تبوک کناره چشمه آبی تمرکز یافتند، و اینکه چرا این جنگ را فاضحه می نامند بدان علت است که منافقان از حضور در جنگ تخلف ورزیدند، و رسوا شدند، و این جنگ را «ذو العسره» نامند زیرا که مسلمانان از نظر آذوقه و مرکب و مهمات بسیار در عسرت و سختی بسر بردند. (۳)

هفتم رمضان

وفات حضرت ابو طالب (ع)

روز هفتم ماه رمضان بنا به نقل شیخ مفید قدس سره سال دهم بعثت حضرت ابو طالب عم و یار با وفای پیامبر (ص) وفات یافت. همان مرد بزرگواری که در تمام نشیب و فرازهای دوران رسالت و قبل از رسالت برادرزاده عزیزش رایاری کرد و شرفریش را از او بازداشت و قلب نازنین پیامبر (ص) را در تبلیغات و رسالت الهی خوشحال و مسرور نمود، و با کلماتی نظیر: «اذهب یابن اخی فقل ما احببت فوالله لا اسلمک لشیء ابداء» ای پسر برادرم برو و هر چه دوست می داری بگو (با مشرکین و قریش) به خدا سوگند تو را در هیچ پیش آمدی و انمی گذارم، (نوازش می نمود) و از او پشتیبانی می کرد.

کفه ایمان ابو طالب از کفه ایمان همه خلق سنگین تراست

آری به این بزرگوار تهمت بی ایمانی می زنند، حضرت باقر (ع) فرمود: اگر ایمان ابی طالب را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در کفه دیگر، ایمان او سنگین تراست. (۴) آری ابو طالب چهل و دو سال، در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری

به کفالت و حمایت پیامبر(ص) پرداخت، که او مانند پدری مهربان و همسرش فاطمه بنت اسد همچون مادری او را خدمت و حفاظت و پرستاری نمودند. و مرگ ابو طالب پیامبر(ص) را به شدت متاثر ساخت، چراکه حضرت یگانه حامی و پناه گاه خود را بعد از خدا از دست داد، که دشمن پس از او بر پیامبر(ص) جری و گستاخ گشتند. و مدفن آن حضرت در مکه قبرستان ابو طالب که به نام آنجناب نامیده شده قرار گرفت، «تعمده الله ببجوحات جنانه» (۵)

دهم رمضان

وفات حضرت خدیجه

در ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت خدیجه بانوی فداکار و همسری نهایت مهربان حضرت رسول(ص) در روز دهم به سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت، و پیامبر(ص) او را با دست مبارک خویش در حجون مکه (قبرستان ابو طالب) به خاک سپرد، و حزن درگذشت او پیامبر(ص) را بسیار محزون ساخت که پیامبر(ص) سال درگذشت حضرت خدیجه را «عام الحزن» سال اندوه نام نهاده، بلی خدیجه همسر بی همتای پیامبر(ص) بانویی که از ثروت او اسلام رونق یافت و پشت پیامبر(ص) راست شد، باید سال درگذشتش را «عام الحزن» نام نهاد و مصیبت پیامبر(ص) شدت گرفت، زیرا که پیامبر(ص) مادر شایسته دخترش زهرای مرضیه را از دست داده و یاری همچون خدیجه را هرگز به دست نخواهد آورد. (۶)

به خدا سوگند بهتر از خدیجه را خدا به من عوض نداده

عایشه گفت پیامبر(ص) از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه سلام الله علیها رایاد می کرد، و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می نمود، روزی از روزها غیرت مرا فرا گرفت، گفتم: او پیره زنی بیش نبود، و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است، پیامبر(ص) غضبناک شد، به طوری که موی جلوی سرش از غضب تکان می خورد سپس فرمود: نه به خدا قسم بهتر از او را خدا به من عوض نداده، او به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند، و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند، و از او فرزندان خدا روزی من کرد که از زنان دیگر محروم فرمود، «یعنی خدا فاطمه را از او به من عنایت فرمود» (۷)

دوازدهم رمضان

حدیث مواخاة و عقد برادری در اسلام

در دوازدهم رمضان، پیامبر(ص) بین اصحاب عقد برادری خواند، و بین خود و علی(ع) نیز برادری قرارداد، و بالین عقد اخوت، برادری و مساوات و برابری را در اسلام بنیان گذاشت اهل جهان را یک عائله و افراد بشر را عضو یک خانواده شمرد، و برای همیشه نژاد پرستی و امتیازات مادی و قبیلگی و رنگ و پوست را از ساحت مقدس اسلام پاک نمود.

ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون (۸)
این آئین شما آئین یگانه‌ای است «مشترک همه ادیان من است» و من پروردگار شمایم، پس مرا بندگی کنید».

بجرم سخن ناروایم چهره ام را پایمال کن

وقتی ابوذر غفاری در محضر رسول الله(ص) با «غلام سیاهی» در محاکمه‌ای می‌گوید: «یابن السوداء» ای پسر سیاهپوست، پیامبر عزیز اسلام ناراحت و خشمگین شده فرمود: «طف الصاع طف الصاع لیس لابنی البیضاء علی ابن السوداء فضل الا بالتقوی او بعمل صالح» همانند هم هستید و هیچ برتری بریکدیگر ندارید مگر به تقوی یا عمل صالح، «فوضع ابوذر خده علی الارض و قال للاسود قم فطا علی خدی تکفیرا له عن قوله» ابوذر به کفاره این سخنی که گفت چهره خود را به روی زمین گذارد، و به آن سیاهپوست گفت: بر خد و چهره من به کفاره گناهم پای بمال (و عفوم کن) (۱۰)

و این سخن رئیس مذهب تشیع حضرت صادق(ع) است که فرمود: «المسلم اخ المسلم، و حق المسلم علی اخیه المسلم ان لایشبع ویجوع اخوه، و لایروی ویعطش اخوه، و لایتکسی ویعری اخوه فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم» (۱۱) مسلمان برادر مسلمان است و حق مسلمان بر برادرش این است که او سیر نگردد و برادرش گرسنه باشد و او سیراب نگردد، در حالی که برادرش تشنه است، و او پوشیده نباشد که برادرش عریان باشد آنگاه حضرت فرمود چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش.

چه کسی جز علی(ع) لیاقت برادری پیامبر(ص) را داشت؟

آری پیامبر(ص) بین افراد صحابه با قرین و هم‌رتبه خود، برادری ایجاد کرد، و

براین اساس هم باید برای خویش برادری انتخاب کند لذا کسی را لایق براین مقام جز علی(ع) ندید او را به برادری برگزید، که خداوند ضمن وحی که به جبرئیل و میکائیل کرد فرمود:

افلاکتما مثل علی بن ابیطالب آخیت بینه و بین محمد (۱۲)
 آیا شما مانند علی بن ابی طالب نیستید؟ (و از فداکاری او درس نمی‌گیرید؟)
 به این دلیل من بین او و محمد (صلی الله علیهما) برادری برقرار کردم و این سخن در شان حضرت به مناسبت لیلۃ المبیت «که علی(ع) در جای پیامبر(ص) خوابید» آمده است.

درباره اخوت و برادری مؤمنین بایکدیگر، رسول خدا(ص) فرمود: «انما المؤمنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزلة الجسد الواحد اذا اشتکی منه عضو واحد تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر» (سفینة البحار، جلد ۱، ص ۱۳).
 مؤمنین در ترحم و عواطف انسانی البته به منزله یک جسد هستند، به هنگام احساس درد از یک عضو بدن، سائر اعضا و جوارح بدن به سبب تب و بیداری تداعی نموده و به درد می‌آید.

پانزدهم رمضان

۱. ولادت امام مجتبی سبط اکبر(ع)

پانزدهم ماه رمضان (بنا به نقل شیخ مفید و شیخ بهائی در توضیح المقاصد) روز ولادت موفور السعادت حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی(ع) است، و این در سال سوم هجرت واقع شده است، وقتی مزده ولادت این نور پاک را به پیامبر(ص) دادند، امواج سرور و شادمانی دل مبارک حضرت را فراگرفت و مشتاقانه و با شتاب به خانه دخترش و محبوبه اش سیده زنان عالم رفت، فرمود: «یا اسماء هاتینی ابنتی»، پسر مرا به من بده. اسماء نوزاد مبارک را به جد بزرگوارش داد، رسول خدا(ص) در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه فرمود: (که نخستین صدائی که گوش نوزاد با او آشنا شد، صدای حق جدش خاتم الانبیاء(ص) بود، صدای توحید، صدای تکبیر، صدای تهلیل، و صدای تصدیق به نبوت پیامبر(ص) جد گرامش. که خدای توفیق این سنت سنیه را به امتش و به شیعیان حضرت مجتبی(ع) در مورد نوزادان عنایت فرماید.

پیامبر(ص) فرمود: «یا علی هل سمیت الولید المبارک؟» آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده‌ای؟ عرض کرد: «ما کنت لاسبقک یا رسول الله؟» بر شما سبقت نمی‌گیرم، هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرئیل نازل شد، و فرمان خدا را به پیامبر(ص) رسانید، یا رسول الله «سمه حسنا» او را حسن نام گذار، پیامبر(ص) شخصا برای حسن(ع) عقیقه کرد، و بسم الله گفت و دعا کرد.

صلح امام حسن(ع) یک تکلیف الهی بود

بسیاری از مردم شخصیت حضرت مجتبی(ع) و تاثیر بسیار حساس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام آن طور که باید نمی‌شناسند، و قدر و ارزش روش و سیره آن حضرت نزد بسیاری مجهول مانده است، در حالی که صلح امام حسن(ع) یک تکلیف خدائی و وظیفه شرعی بود که در آن شرایط و احوال، امام(ع) ناگزیر از تحمل آن شد، یا به عبارت دیگر اوضاع، آن را بر آن حضرت تحمیل کرد، و بر حسب حدیث مشهور و مسلم از طریق اهل سنت پیامبر(ص) آن را خبر داده و او را بسیادت و آقائی و اصلاح طلبی معرفی فرمود، ولی آنچه مورد وفاق همه هست (در بین روایات در این رابطه) این مضمون است «ان ابنی هذا سیدی صلح الله به بین فئتين (او بین فئتين عظیمتین)» پیامبر(ص) فرمود: براستی این فرزندم (امام حسن(ع)) آقائی است که خداوند به سبب او بین دو گروه عظیم صلح ایجاد می‌کند، که در بعضی از نقل‌ها «من المسلمین» دارد، که مورد اتفاق نیست، و به احتمال قوی جعل طرفداران بنی امیه و معاویه است، زیرا به عقیده امامیه کسی که با امام زمان خود اعلان جنگ نماید، و زیر بار بیعت با او نرود کافر است، و این درست نیست که پیامبر(ص) فرموده باشد که به وسیله فرزندم بین دو گروه مسلمان صلح برقرار می‌گردد، معنایش این است که پیامبر(ص) معاویه را مسلمان و خروج او علیه فرزندش امام مجتبی(ع) را مشروع می‌داند. (۱۳)

۲. ولادت امام جواد(ع)

بنا به نقل شیخ مفید (رضوان الله علیه) در «مسار الشیعه» ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی(ع) در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاده، که شیخ کلینی در کافی تولد آن حضرت را در ماه رمضان ۱۹۵

می‌داند، و بعضی معتقدند در هفدهم و نوزدهم این ماه واقع شده. محدثان بزرگ و علماء عالیقدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در غامض ترین مسائل علمی او را حلال مشکلات می‌یافتند، که پیامبر (ص) بر حسب روایات متواتره حضرت جواد (ع) را به امامت معرفی و امت را به رهبری وجود مبارک امام جواد (ع) بشارت داده است. (۱۴)

دلایل امامت حضرت جواد (ع) در حال صغر سن

مسأله مهم از امام جواد (ع) امامت آن حضرت در سنین صباوت و صغر سن است، که در اینجا لازم به تذکر است امامت و پیشوائی پیش از سن بلوغ اگر چه تا آن زمان بطور رسمی سابقه نداشت، و در بین امامان پیش از آن حضرت کسی در چنین سنی بر مسند امامت ننشسته بود.

ولی این موضوع در بین سائر حجج خدا و انبیاء و پیغمبران سابقه دار است، و حضرت عیسی و حضرت یحیی (ع) در کودکی به مقام نبوت رسیدند و قرآن درباره حضرت عیسی (ع) می‌گوید، که در گهواره گفت:

انی عبد الله اتانی الكتاب و جعلنی نبیا «(۱۵) من بنده خدا هستم، که خداوند به من کتاب داد (انجیل) و مرا نبی و پیامبر قرار داد، و در مورد حضرت یحیی خدا می‌فرماید: و آتیناه الحکم صبیا (۱۶)

و فرمان (نبوت) را در حالی که کودکی بیش نبود به او دادیم. این مسأله که علوم و دانش‌های امامان و قوت فهم و کثرت معارف آن به تعلم و آموختنی و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواص و عوام بوده است. ابو حنیفه از حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) وقتی در سن هفت سالگی بود مسأله فقهی می‌پرسید و پاسخ می‌شنید. خداوند می‌فرماید:

ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا (۱۷)

پس کتاب (قرآن) را به بندگان که آن‌ها را برگزیدیم به ارث دادیم، امامان هر یک بنده برگزیده خدا بودند، که خدا کتاب و علم کتاب را به ایشان عطا فرمود، بنابراین امام جواد (ع) باین دلایل و هزارها دلیل دیگر می‌تواند در صغر سن امام و پیشوای شیعیان باشد. زیرا یکی از دلایل محکم و قابل قبول همه این است که علم اوصیاء پیامبر (ص) از ناحیه خدا و به ارث از جدشان پیامبر (ص) بوده و در نزد استادی غیر خدا و پیامبر (ص) تلمذ و تعلم نکردند.

نوزدهم رمضان

۱. ضربت خوردن امیرالمومنین

۲. وقوع غزوه بدر

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر واقع شد، (۱۸) این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، در این غزوه مشرکان از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند، و نفرات و افراد آن‌ها تقریباً سه برابر سپاه اسلام بود.

اثرات جهانی جنگ بدر برای اسلام و مسلمین

جنگ بدر برای توحید کلمه و کلمه توحید و آئین جهانی اسلام ارزش حیاتی داشت، و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و اساس تمام فتوحات آینده اسلام شد، اهمیت آن از اینجا معلوم می‌گردد، که رسول خدا (ص) به درگاه الهی دست به دعا برداشته و عرض می‌نماید:

«اللهم هذه قریش قد اقبلت بخيلائها و فخرها تحادك و تكذب رسولك، اللهم فنصرک الذی وعدتني اللهم احسنهم الغداة» (۱۹)

خدایا این قبیله قریشند که به علت تکبر و تفاخر با تو به مبارزه برخاسته و پیامبرت را تکذیب می‌نمایند. خدایا نصری را که به من وعده فرموده بودی کجا است؟ خدایا صبحگاهان نیکی و هدایت خویش را به آنان برسان.

خدایا اگر این امت هلاک گردند تو دیگر پرستش نخواهی شد.

حضرت کثرت عدد مشرکین، و قلت عدد مسلمانان را دید، روی به قبله کرد و عرض کرد: «اللهم انجز لی ما وعدتني، اللهم ان تهلك هذه العصابة لاتعبد فی الارض» خدایا آنچه را که به من وعده فرمودی به انجام رسان، که اگر این گروه هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد، آن قدر پیامبر اکرم دستهایش را به دعا بلند نگاهداشت که ردایش از دوش مبارک افتاد، در این غزوه مسلمانان با صبر و استقامت جهاد کردند، و صدق نیات و راستی ایمان و اسلام خود را آشکار ساختند و خدا آنان را یاری کرد، و در جنگ بر دشمنان پیروز شدند و دین خدا را یاری نمودند و معلوم شد که می‌توانند دعوت اسلام را به جهانیان برسانند و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال و اولاد و جانهای خود گرامی تر می‌دارند. (۲۰)

شما برترید اگر مؤمن باشید

خداوند هم می‌فرماید: و لاتهنوا و لاتحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (۲۱)
سست نشوید و غمگین نباشید، که اگر ایمان داشته باشید برتر و بالاتر از همه
خواهید بود.

بیستم رمضان**فتح مکه**

انا فتحنا لک فتحا مبینا (۲۲)

براستی ما برای تو پیروزی روشن و آشکاری ایجاد و مقرر نمودیم، طبق نقل
کتابهای (۲۳) معتبر فتح مکه در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم
هجرت اتفاق افتاد.

تا سال هشتم هجرت با فتوحات پی در پی و پیروزی‌هایی که نصیب اسلام
شد شهر مکه، مرکز شبه جزیره و معبد همگان، و مسجد الحرام، و کعبه
معظمه و قبله اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت پرستان و مشرکان
باقیمانده و بت پرستی و فساد و انحطاط اخلاقی و استثمار و استعباد
انسان‌ها در آنجا رائج بود، و سب و شصت بت بر کعبه نصب بود که مورد
پرستش بت پرستان و قریش قرار می‌گرفت، که وقتی مکه را پیامبر(ص) فتح
کرد و در کنار خانه خدا پیاده شد، و بی‌امان به شکستن بت‌ها پرداخت،
بزرگ بت‌ها، «هبیل» بود که پیامبر(ص) با چوبی به آن‌ها اشاره می‌کرد، یا
گوشه کمان در چشم آن‌ها می‌خلانید، و این آیه را می‌خواند: قل جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا (۲۴) (پیامبر) بگو که حق آمد و باطل
نابود شد که هر آینه باطل نابود شدنی است، رسول خدا(ص) از علی(ع)
مشتی سنگریزه گرفت و بر آن‌ها زد، و آیه قل جاء الحق... را قرائت نمود
همه بت‌ها برو افتادند سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

پای علی(ع) بردوش پیامبر(ص) جهت شکستن بت‌ها

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیغمبر(ص) امیر
المؤمنین علی(ع) پا برکتف مبارک پیامبر(ص) گذاشت و بت‌ها را بزیر

افکند، و با پیامبر(ص) باین وضع شکوهمند و افتخارآمیز همکاری کرد.
عفو تاریخی و بی نظیر پیامبر(ص) در فتح مکه

بر همه مردم جهان پیداست، که مردم مکه تا چه حد پیامبر و یارانش را آزار دادند، و از استهزاء و تمسخر، و تکذیب و جسارت و از بی ادبیهای فراوان کوتاهی نکردند، او را بایارانش در شعب ابی طالب محصور، و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند، و گروهی از مؤمنان ناچار هجرت کردند و به حبشه رفتند، و در لیلۃ المبیت تصمیم قتل پیامبر(ص) گرفته و به حضرت حمله نمودند، که حضرت علی(ع) آن شب به جای رسول الله(ص) خوابیده، و پیامبر(ص) از مکه به مدینه فرار کرد، و ترک وطن نمود و به یثرب هجرت فرمود، باز هم دست از اذیت آن حضرت برنداشتند، و لشگر به سوی او کشیدند، اینک پیامبر(ص) این شهر را فتح می کند، خانه و دیار و همه چیزشان در اختیار سپاه اسلام درآمده هر فرمانی درباره آن ها بدهد فوراً بدون چون و چرا اجرا می شود.

امروز، روز مرحمت است نه روز ملحمه

اگر بفرمایید «القتل» همه اهل مکه کشته می شوند، اگر بفرمایید: «النهب» تمام اموالشان به غارت می رود، و اگر بفرمایید «الاسر» همه را اسیر می سازند، ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت وقتی شنید «سعد» می گوید: «اليوم يوم الملحمة اليوم تستحل الحرمة» امروز روز خون ریختن و کشتار است، امروز حرمت اهل مکه حلال می گردد. پیامبر(ص) فرمود: «بل اليوم يوم المرحمة»: امروز روز مهر و رحمت و ملامت است به علی(ع) فرمود: سعد را دریاب و پرچم و لواء را از او بگیر، و با رفیق و مدارا وارد مکه شو. هنگامی که رسول خدا(ص) وارد مکه شد، بزرگان قریش گمان می کردند شمشیر از آن ها برداشته نخواهد شد، و همه قتل عام می شوند. ولی پیامبر(ص) بر در خانه کعبه معظمه ایستاد، و گفت: «لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده» نیست معبودی جز خدای یکتای یگانه، آنکه وعده اش را انجام داد، و بنده اش ریاگری کرد، و سپاهش را عزت بخشید، و دیگر گروهها را نابود ساخت. سپس خطاب به آن ها فرمود: «ماذا تقولون، و ماذا تظنون؟ چه می گوئید و

چه گمان می برید؟» سهیل بن عمر عرض کرد: «نقول خیرا و نظن خیرا، اخ کریم و ابن اخ کریم قد قدرت».

سخن به خیر می گوئیم، و گمان خیر و نیکوئی می بریم، برادری کریم و پسر برادر کریمی، که بر ما قدرت یافته‌ای، رسول خدا (ص) از این سخنان رقت فرمود. و دیدگانش اشک آلود شد مردم مکه که پیامبر (ص) را به این حال دیدند صدایشان به گریه بلند شد و زار زار می گریستند.

کلمه تاریخی «انتم الطلقاء» از پیامبر بود

آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم، که برادرم حضرت یوسف گفت: «لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین، اذهبوا و انتم الطلقاء» امروز بر شما ملامتی نیست، خدا شما را بیامرزد، او رحم کننده ترین رحم کنندگان است، بروید همه تان آزادید. (۲۷)

بیست و یکم رمضان

شهادت حضرت امیر المؤمنین (ع)

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان شهادت مولای متقیان علی (ع) است، او از یاران با وفای پیامبر (ص) و وصی و وزیر و ابن عم و دامان آن حضرت بوده که پیامبر (ص) در حق پسر عمش فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و وزیری و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا»، همانا علی (ع) برادر و وصی و وزیر و خلیفه من است در میان شما از او بشنوید و او را اطاعت کنید. (۲۸)

مطلب جالب و قابل تذکر این است که آن حضرت مسأله شهادت خویش را خبر داد، صاحب کشف الغمه از کرامات حضرت علی (ع) نقل می نماید: وقتی حضرت از قتال خوارج نهروان به کوفه برگشت، در ماه مبارک رمضان داخل مسجد شد، پس از دو رکعت نماز به منبر تشریف برد، خطبه بسیار زیبایی قرائت فرمود: «فخطب خطبة حسناء» آنگاه رو به فرزندش حضرت مجتبی (ع) کرد، فرمود یا ابا محمد چقدر از ماه رمضان رفته؟ عرض کرد سیزده روز یا امیر المؤمنین، سپس از امام حسین (ع) پرسید یا ابا عبد الله چقدر از این ماه مانده، عرض کرد هفده روز یا امیر المؤمنین، آنگاه امام (ع)

دست مبارک خویش را به محاسن شریف خویش گذاشت که در آن حال سفید بود فرمود: این محاسنم به خونم خضاب خواهد شد، سپس این بیت را در مورد قاتلش فرمود:

ارید حیاته ویرید قتلی خلیلی من عذیری من مراد (۲۹)

من خواستار حیات و زندگی او هستم و او قصد جانم می‌کند، کسی که مورد علاقه من بود و او این ملجم مرادی است. «ثم قال: هذا والله قاتلی» سپس اشاره به او فرمود: این قاتلم می‌باشد. گفتند آیا امیرالمؤمنین آیا او را نمی‌کشی، فرمود: او که هنوز با من کاری نکرده است. (۳۰)

عبدالرحمان بن ملجم مرادی لعنة الله علیه وقتی این کلمات را شنید سخت ترسید و خاموش نشست تا آن حضرت از منبر فرود آمد، پس آن ملعون برخاست به عجله در برابر آن حضرت بایستاد و عرض کرد آیا امیرالمؤمنین من حاضریم و در خدمت شما هستم، این دست راست و چپ من است که در مقابل شما است، قطع کن دستهایم را و یا من را به قتل برسان، امام فرمود: چگونه تو را بکشم و حال آنکه جرمی از تو بر من واقع نشده است و اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نخواهم کشت، لکن بگو آیا از جهودان زنی حاضنه داشتی؟ و روزی از روزها به تو خطاب کرد: «ای برادر کشنده شتر ثمود؟» عرض کرد چنین بود آیا امیرالمؤمنین، حضرت دیگر سخن نگفت (۳۱)

جنگ نهروان جنگ با مقدس مآب‌های خوارج

جنگ نهروان: عاملین جنگ نهروان یک عده مقدس مآب و متظاهر به اسلام بودند، از نظر ظاهر آنان به همه دستورات اسلامی عمل می‌کردند، و ظاهر آراسته و عوام پسندی داشتند، ولی متاسفانه گرفتاریک نوع انحراف در مسأله رهبری شده بودند، و می‌خواستند فهم انحرافی خود را به مقام رهبری و امام معصوم تحمیل کنند، امام علی (ع) در مقابل آشوب‌های آنان تحمل و بردباری نشان داد، نصیحت و ارشاد نمود، ولی آن‌ها از این بردباری و عطوفت علی (ع) سوء استفاده کردند، وقتی که امام (ع) از هدایت و ارشاد آن‌ها مایوس شد، با قاطعیت مخصوص به خود برای سرکوبی این انگل‌های مزاحم نیروی خود را بسیج کرد، و چندین هزار نفر از آنان را در

سرزمین نهروان به هلاکت رسانید. امام علی (ع) باین عمل شجاعانه خود خط اسلام را مشخص کرد که هر کس تحت هر عنوان گرفتار انحراف شود باید هلاک گردد، خواه طلحه و زبیر دو صحابه پیامبر (ص) و خواه معاویه و خواه مقدس مآبهای خوارج، انحراف از خط مستقیم اسلام راستین گمراه کننده و اختلاف آفرین است و باید سرکوب شود، آن‌ها را عفو نکرد، تا بمانند و متشکل شوند، و بیشتر فتنه کنند. (۳۲)

و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين لله (۳۳)
 بکشید آنان را تا آنکه فتنه‌ای نباشد و دین مال خدا باشد.

بیست و سوم رمضان

ليلة القدر

از اسحاق بن عمار روایت است، گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود: بعد از آنکه مردم پرسیدند ارزاق در نیمه شعبان قسمت می‌شود، فرمود سوگند به خدا که این گونه نیست، مگر در شب نوزدهم از ماه رمضان و بیست و یکم و بیست و سیم، که در شب نوزدهم، «یلتقی الجمعان»، و در شب بیست و یکم «یفرق کل امر حکیم» و در بیست و سوم «یمضی ما اراد الله جل جلاله ذلك و هی ليلة القدر التي قال الله تعالى خیر من الف شهر». اسحاق بن عمار گفت عرض کردم، معنی «یلتقی الجمعان» چیست، فرمود: «یجمع الله فیها ما اراد من تقدیمه و تاخیره و ارادته و قضائه»، جمع می‌فرماید در این شب (نوزدهم) آنچه اراده فرموده از تقدیم و تاخیر لیلۃ القدر و مشیت و قضاء الهی تعلق گرفته، عرض کردم معنی «یمضیه فی لیلۃ ثلث و عشرين» چه چیز است، فرمود: خداوند در شب بیست و یکم تفریق می‌فرماید؛ و یکون له فیہ البداء، که ممکن است برای ذات اقدس احدیت بداء حاصل شود (که تغییر و تحولی در زمان لیلۃ القدر برایش به وجود آید) و چون شب بیست و سیم می‌شود. «امضاء فیکون من المحتوم الذی لا یدولہ فیہ تبارک و تعالی لیلۃ القدر» و محتومیت او را امضاء می‌فرماید، و دیگر بدائی از جانب حق جل و علا در آن امر برای بندگان ظاهر نمی‌شود. (۳۴)

نزول قرآن در شب قدر واقع شد

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن (۳۵)

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل گردیده است.

قال الصادق (ع): «نزل القرآن فی اول لیلة من شهر رمضان و استقبال الشهر بالقرآن» (۳۶) امام فرمود: قرآن در اول شب ماه رمضان نازل گردیده است، و ماه رمضان را با قرآن استقبال کن «که در حین رؤیت هلال رمضان، مستحب است نگرستن به قرآن مجید» روایت بالا حاکی از این است که قرآن در اول شب رمضان نازل شده، یعنی ابتدای شب نه شب اول رمضان، و لذا در نص صریح قرآن است که خدا می فرماید:

حم، و الكتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کننا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم (۳۷) و در سوره قدر می فرماید: انا انزلناه فی لیلة القدر (۳۸)

روز قدر از نظر منزلت چون شب قدر است

براستی ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، آیا روز قدر همچنان شب قدر است؟ هشام بن حکم روایت می کند از ابی عبد الله (ع) قال: «لیلة القدر فی کل سنة ویومها مثل لیلتها» (۳۹) فرمود: شب قدر در هر سال است و روز آن مثل شبش می باشد.

آنچه از آیات سوره بقره و دخان، و قدر و بعضی دیگر از سوره قرآن استفاده می گردد، قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شده است، و دفعة واحده آن هم در شب بیست و سوم ماه رمضان طبق روایات موجوده نازل شده است، و مؤید نزول دفعی و یک جای قرآن، کلمه انزل است که دلالت بر نزول دفعی دارد، و فرق بین انزال و تنزیل همان نزول دفعی و نزول تدریجی است، که انزال نزول دفعی و تنزیل نزول تدریجی را گویند، گروهی از مفسرین همین قول را تایید کرده اند، (۴۰) بنابراین هر جا آیه انزال در قرآن بچشم می خورد نزول دفعی است، و هر جا تنزیل به چشم می خورد، نزول تدریجی را می رساند، و این هر دو به جا و منافاتی با هم ندارد، زیرا قرآن ابتدا در شب قدر یکجا به بیت المعمور نازل شد، و در طول سالهای بعثت پیامبر (ص) به طور تدریجی به آن حضرت نازل گشت و روایت حضرت صادق (ع) هم شاهد

و مؤید همین معنی است که مفسرین می‌گویند و بلکه بیان امام برهان مفسرین است.

نزول قرآن از نظر دفعی یا تدریجی

از امام صادق (ع) سؤال شد در ماه رمضان قرآن چگونه نازل شد؟ در حالی که قرآن در طول بیست سال به تدریج نازل شده است، فقال (ع): «نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور، ثم انزل من البيت المعمور في طول عشرين سنة» امام فرمود: قرآن به طوریکه جا در ماه رمضان به بیت المعمور نازل گردید، سپس از بیت المعمور در طول بیست سال به تدریج بر پیامبر (ص) نازل گردیده است. مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید: که قرآن یک نزول اجمالی داشته و یک نزول تدریجی و تفصیلی، و نزول اجمالی حقیقتی است متعالی که از دسترس افکار بشری خارج است که قبلاً بر پیامبر (ص) نازل گردیده است، اما تفصیل آن به طور تدریج بر رسول خدا (ص) عرضه گردیده است. (۴۱)

نظر مبارک امام صادق (ع) در کیفیت نزول قرآن

در تفسیر برهان از حضرت صادق (ع) آمده است که فرمود:

«ان الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض، فعزة الشهور شهر الله عز ذكره و هو شهر رمضان، و قلب شهر رمضان ليلة القدر و نزل القرآن في اول ليلة من شهر رمضان فاستقبل الشهر بالقرآن» (۴۲)

براستی ماهها در نزد خداوند در کتاب خدا دوازده ماه است از روزی که آسمان و زمین آفریده شد، پس عزیزترین ماه نزد خدا ماه رمضان است گرمای بادیادش، و قلب ماه رمضان، شب قدر است، که قرآن اول شب ماه رمضان نازل گردیده پس دیدن ماه شب اول رمضان را با قرآن آغاز کنید که مستلزم ثواب است.

نزول کتب آسمانی در ماه رمضان

مرحوم کلینی رحمه الله علیه در کافی از جعفر بن غیاث روایت می‌کند، که گفت از ابی عبد الله (ع) از قول خدای تعالی: شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن، و اینکه به طور حتم قرآن در بیست سال از اولش تا آخرش نازل شده

است، پرسیدم؟ فقال (ع):

«نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور، ثم نزل في طول عشرين سنة ثم قال: قال النبي (ص) نزلت صحف ابراهيم في اول ليلة من شهر رمضان، وانزل التوراة لست مضين من شهر رمضان، وانزل الانجيل لثلاث عشرة خلت من شهر رمضان، وانزل الزبور لثمان عشرة خلون من شهر رمضان، وانزل القرآن في ليلة ثلث و عشرين من شهر رمضان» (٤٣).

امام فرمود: قرآن جمله واحده ویکجا در ماه رمضان، به بیت المعمور نازل شد، از آن پس در طول بیست سال به تدریج نازل گشت، سپس فرمود: که پیامبر (ص) فرمود: صحف ابراهیم در شب اول رمضان نازل گردید، و تورات، در ششم، و انجیل سیزدهم، و زبور داود (ع) در هجدهم ماه مبارک رمضان و قرآن در بیست و سوم رمضان المبارک نازل گردیده است.

باقی مانده رمضان

١. فتح اندلس توسط طارق بن زیاد

در رمضان سنه ٩٢ فتح اندلس به دست مسلمین به رهبری طارق بن زیاد صورت گرفت و خداوند او را بر «ملک لذریق» در کنار نهر (لکه) به پیروزی رسانید. (٤٤) مسلمانان عرب و بربرهای شمال آفریقا در سال ٩٢ هجری تحت فرماندهی سردار نامی طارق بن زیاد که خود از قوم سلحشور بربر و یکی از افسران لایق موسی بن نصیر فرمانروای آفریقا بود با ١٢ هزار سپاهی از تنگه میان مراکش، و اسپانیا، (که امروز به نام این سردار نامی جبل الطارق نامیده شده) گذشت، و در اندک زمانی سراسر اسپانیا که شامل کشور پرتغال کنونی هم بود فتح کرد، دکنترگوستا و لوبون می نویسد: این فتح با نهایت سرعت انجام گرفت، تمام شهرهای بزرگ دروازه‌ها را به روی این سپاه گشودند، و مانند قرطبه، مالقه، غرناطه، طلیطله، و شهرهایی دیگر بدون مزاحمت فتح شد و به تصرف مسلمین درآمد و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود، بیست و پنج تاج از سلاطین «گت» به دست مسلمانان افتاد. (٤٥)

پی نوشت‌ها

- ۱- الوقایع و الحوادث، ص ۱۳.
- ۲- از همین کتاب و کتاب رمضان در تاریخ ص ۱۱.
- ۳- الوقایع و الحوادث ص ۱۹ جهت اطلاع بیشتر از غائله جنگ تبوک به آدرس نامبرده مراجعه فرمائید.
- ۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نقل از رمضان در تاریخ، ص ۴۸.
- ۵- رمضان در تاریخ نوشته آیت الله صافی، ص ۵۷.
- ۶- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۷- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۸- سوره انبیاء، آیه ۹۲.
- ۹- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
- ۱۰- روح الدین الاسلامی، ص ۲۸۹، رمضان در تاریخ.
- ۱۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳.
- ۱۲- الغدیر، ص ۴۸، ج ۲، و خصائص الوحی المبین (نقل از رمضان در تاریخ).
- ۱۳- اقتباس از کتاب رمضان در تاریخ، آیه الله صافی و برای اطلاع بیشتر از صلح امام حسن مجتبی (ع) به این کتاب مراجعه گردد.
- ۱۴- رمضان در تاریخ.
- ۱۵ و ۱۶- سوره مریم، آیه ۱۲.
- ۱۷- سوره فاطر، آیه ۳۲.
- ۱۸- توضیح المقاصد، ص ۱۶- مسار الشیعه، ص ۲۹- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۱۹- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- ۲۰- رمضان در تاریخ.
- ۲۱- سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.
- ۲۲- سوره فتح، آیه ۱.
- ۲۳- مسار الشیعه، ص ۳۰ و توضیح المقاصد، ص ۷.
- ۲۴- سوره اسری، آیه ۱۸.
- ۲۵- علامه امینی می نویسد: حافظ گنجی به اسناد خود از «حافظ ابی فضل سلامی» این حدیث را گفته که در نزد اهل نقل مشهور است، و ابن عساکر در تاریخش این حدیث مسند را از جابر بن عبد الله آورده است، که رسول خدا (ص) فرمود: یا علی! اگر امت من آن قدر روزه بگیرد، تا کوژ پشت شود، و آن قدر نماز بخواند تا چون زه کمان لاغر شود، ولی تو را دشمن دارد، خداوند به آتشش دراندازد.
- و همچنین از ام سلمه روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: ای ام سلمه! آیا وی را می شناسی؟ گفتم آری، این علی بن ابی طالب است، فرمود خوی او با خوی من، و خون او با خون من یکسان است، و او گنجینه دانش من است، بشنو و گواه باش که اگر بنده ای از بندگان هزار سال خدا را در بین رکن و مقام عبادت کند، آنگاه با کینه علی و عترت به ملاقات خدای عز و جل رود، خدای او را در روز رستاخیز به رو در آتش دوزخ اندازد.
- الغدیر، جلد ۴ ص ۱۷۹، مترجم
- ۲۶- رمضان در تاریخ، نوشته آیت الله صافی، ص ۲۳۳.

- ۲۷- رمضان در تاریخ، ص ۲۳۷.
- ۲۸- رمضان در تاریخ، ص ۲۵۴.
- ۲۹ و ۳۰- کشف الغمه، ص ۴۱۴.
- ۳۱- وقایع ایام خیابانی تبریزی، ص ۵۵۵- سپس این شعر را انشاء کرد، و خطاب به نفس خویش و چنین فرمود: اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لاقیکا ولا تجزع عن الموت اذا حل بنادیکا
ای علی: کمر همتت را برای مرگ محکم ببند، زیرا بالاخره مرگ به ملاقات تو خواهد آمد، و اظهار عجز مکن از مرگ، آن هنگام که به سراغ تو آمد و تو را در بر گرفت.
- ۳۲- روز شمار انقلاب، ۲۴ رمضان.
- ۳۳- سوره بقره، آیه ۱۹۳.
- ۳۴- وقایع ایام خیابانی، ص ۴۶۰.
- ۳۵- سوره بقره، آیه ۱۸۵.
- ۳۶- تفسیر المیزان.
- ۳۷- سوره دخان، آیه ۱- سوگند به کتاب مبین (قرآن) که فرو فرستادیمش در شبی مبارک و ما بیم دهندگانیم، در آن شب هر کار با حکمتی تعیین و تقدیر می‌گردد.
- ۳۸- سوره قدر، آیه ۱.
- ۳۹- وسائل کتاب صوم.
- ۴۰- تفسیر المیزان.
- ۴۱- تفسیر المیزان، جلد ۲ (روزه و رمضان).
- ۴۲- وقایع ایام خیابانی، ص ۱۴۳.
- ۴۳- وقایع ایام تبریزی، ص ۱۴۳.
- ۴۴- ارکان الاسلام، ص ۱۸.
- ۴۵- تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، پیشگفتار.



معارف



خطبه امیرالمومنین علی (ع) درباره ماه مبارک رمضان

ای مردم! این ماه، ماهی است که خداوند، آن را بر ماه‌های دیگر برتری داده است، مانند برتری ما اهل بیت بر دیگر مردم. و آن، ماهی است که درهای آسمان و درهای رحمت، در آن گشوده می‌شوند و درهای آتش در آن بسته می‌گردند.

امیرالمومنین حضرت علی (ع) در اولین روز ماه رمضان در مسجد کوفه ضمن ایراد خطبه‌ای زیبا در وصف ماه مبارک رمضان، به پیش‌بینی پیامبر اعظم (ص) درباره شهادت خویش در این ماه اشاره کرد.

خطبه امام به این شرح است:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ شَهْرٌ فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ كَفَضَّلَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ وَهُوَ شَهْرٌ يُفْتَحُ فِيهِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَأَبْوَابُ الرَّحْمَةِ وَيُغْلَقُ فِيهِ أَبْوَابُ النَّيرانِ وَهُوَ شَهْرٌ يُسْمَعُ فِيهِ التَّدَاءُ وَيُسْتَجَابُ فِيهِ الدُّعَاءُ وَيُزَحَّمُ فِيهِ الْبُكَاءُ.

ای مردم! این ماه، ماهی است که خداوند، آن را بر ماه‌های دیگر برتری داده است، مانند برتری ما اهل بیت بر دیگر مردم. و آن، ماهی است که درهای آسمان و درهای رحمت، در آن گشوده می‌شوند و درهای آتش در آن بسته می‌گردند. و ماهی است که در آن ندا شنیده می‌شود و دعا مستجاب

می‌گردد و گریه مورد ترحم قرار می‌گیرد.

وَهُوَ شَهْرٌ فِيهِ لَيْلَةٌ نَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ فِيهَا مِنَ السَّمَاءِ فَتُسَلِّمُ عَلَى الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ قُدِّرَ فِيهَا وَ لَاتِي قَبْلَ أَنْ خُلِقَ آدَمُ ع بِالْقَى عَامِ صِيَامِ يَوْمِهَا أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ أَلْفِ شَهْرٍ وَ الْعَمَلُ فِيهَا أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ.

ماهی است که در آن، شبی وجود دارد که فرشتگان از آسمان فرود آمده، بر مردان و زنان روزه‌دار، به اذن پروردگارشان تا طلوع سپیده سلام می‌دهند و آن شب، «شب قدر» است. دو هزار سال پیش از آن که آدم علیه‌السلام آفریده شود، ولایت من در آن شب، مقدر شد. روزه گرفتن آن، برتر از روزه‌داری هزار ماه است و عمل در آن، برتر از عمل در هزار ماه است.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ شُمُوسَ شَهْرِ رَمَضَانَ لَتَطْلُعُ عَلَى الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَإِنَّ أَقْمَارَهُ لَيَطْلُعُ عَلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ وَ مَا مِنْ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِنَ الشَّهْرِ إِلَّا وَ الْبِرُّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يَتَنَازَرُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَمَنْ ظَفَرَ مِنْ نِثَارِ اللَّهِ بَدْرَةَ كَرَّمَ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ يَلْقَاهَا وَ مَا كَرَّمَ عَبْدٌ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ عِبَادَ اللَّهِ.

ای مردم! خورشید ماه رمضان بر مردان و زنان روزه‌دار، با رحمت می‌تابد و ماه آن با رحمت بر آنان نورافشانی می‌کند و هیچ روز و شبی از این ماه نیست، مگر آن که پروردگار متعال، بر سر این امت، نیکی می‌افشاند. پس هر کس از ریزش نعمت الهی ذره‌ای بهره‌مند گردد، در روز دیدارش با خدا، نزد خداوند، گرامی خواهد بود و هیچ بنده‌ای نزد خدا گرامی نگردد، مگر آن که خداوند، بهشت را جایگاه او قرار می‌دهد.

إِنَّ شَهْرَكُمْ لَيْسَ كَالشُّهُورِ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرُ الشَّيَاطِينِ فِيهِ مَعْلُوقَةٌ مَحْبُوسَةٌ هُوَ شَهْرٌ يَزِيدُ اللَّهُ فِيهِ الْأَرْزَاقَ وَ الْأَجَالَ وَ يُكْتَبُ فِيهِ وَفْدُ بَيْتِهِ وَ هُوَ شَهْرٌ يُقْبَلُ أَهْلُ الْإِيمَانِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرِّضْوَانِ وَ الرِّيحَانِ وَ مَرْضَاةِ الْمَلِكِ الدِّيَانِ.

بنندگان خدا! این ماه شما، همچون دیگر ماه‌ها نیست. روزهایش برترین روزهاست و شب‌هایش برترین شب‌ها و ساعاتش برترین ساعات است. آن، ماهی است که شیطان‌ها در آن در بند و زندانی‌اند؛ ماهی که خداوند در آن، روزی‌ها و اجل‌ها را می‌افزاید و میهمانان خانه‌اش را می‌نویسد؛ ماهی

که اهل ایمان با آمرزش و رضای الهی، با شادی و نعمت‌های الهی، و با خشنودی فرمانروای دادگر و توانا، پذیرفته می‌شوند.

أَيُّهَا الصَّائِمُ تَدَبَّرْ أَمْرَكَ فَإِنَّكَ فِي شَهْرِكَ هَذَا ضَيْفُ رَبِّكَ انظُرْ كَيْفَ تَكُونُ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَكَيْفَ تَحْفَظُ جَوَارِحَكَ عَنْ مَعَاصِي رَبِّكَ انظُرْ أَنْ لَا تَكُونَ بِاللَّيْلِ نَائِمًا وَبِالنَّهَارِ غَافِلًا فَيُنْقَضِي شَهْرُكَ وَقَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ وَزُرْكَ فَتَكُونَ عِنْدَ اسْتِيفَاءِ الصَّائِمِينَ أَجُورَهُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَعِنْدَ فَوْزِهِمْ بِكَرَامَةِ مَلِيكِهِمْ مِنَ الْمُخْرُومِينَ وَعِنْدَ سَعَادَتِهِمْ بِمُجَاوَرَةِ رَبِّهِمْ مِنَ الْمَطْرُودِينَ.

ای روزه‌دار! در کار خویش نیک بنگر، که در این ماه، میهمان پروردگار خویش هستی. بنگر که در شب و روزت چگونه‌ای و چگونه اعضای خود را از نافرمانی خدا حفظ می‌کنی. بنگر تا مبادا شب در خواب باشی و روز در غفلت؛ پس این ماه بر تو بگذرد و بارگناهت همچنان بر دوشت مانده باشد؛ پس آنگاه که روزه‌داران پادشاه‌های خود را می‌گیرند، تو از زیانکاران باشی و آنگاه که به کرامت فرمانروای خویش نایل می‌شوند، از محرومان گردی و آنگاه که به همسایگی با پروردگارشان سعادت‌مند می‌شوند، تو از طردشدگان باشی!

أَيُّهَا الصَّائِمُ إِنْ طُرِدْتَ عَنْ بَابِ مَلِيكِكَ فَأَيُّ بَابٍ تَقْصِدُ؟ وَإِنْ حَرَمَكَ رَبُّكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُكَ؟ وَإِنْ أَهَانَكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يُكْرِمُكَ؟ وَإِنْ أَدْلَكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يُعْرِضُكَ؟ وَإِنْ خَدَلَكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكَ؟ وَإِنْ لَمْ يَقْبَلْكَ فِي زُمْرَةِ عِبِيدِهِ فَأَلَى مَنْ تُرْجَعُ بِعُبُودِيَّتِكَ؟ وَإِنْ لَمْ يُقَلِّكَ عَثْرَتُكَ فَمَنْ تُرْجُو لِعُفْرَانِ دُنُوبِكَ؟ وَإِنْ طَالَ بَكَ بِحَقِّهِ فَمَا ذَا يَكُونُ حُجَّتُكَ؟

ای روزه‌دار! اگر از درگاه صاحب رانده شوی، به کدام درگاه روی خواهی آورد؟ و اگر پروردگارت محروم سازد، کیست که روزی‌ات دهد؟ و اگر تو را خوار شمرد، کیست که اکرامت کند؟ و اگر ذلیلت ساخت، کیست که عزتت بخشد؟ و اگر تو را وا گذاشت، کیست که یاری‌ات کند؟ و اگر تو را در جمع بندگانش نپذیرفت، بندگی‌ات را به آستان چه کس خواهی برد؟ و اگر از خطاییت در نگذشت، برای آمرزش گناهایت به که امید خواهی بست؟ و اگر حق خویش را از تو طلبید، حجت تو چه خواهد بود؟

أَيُّهَا الصَّائِمُ تَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ بِتِلَاوَةِ كِتَابِهِ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ فَإِنَّ كِتَابَ اللَّهِ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَهْلِ تِلَاوَتِهِ فَيَعْلُونَ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ بِقِرَاءَةِ آيَاتِهِ بِسْرًا.

ای روزه‌دار! در شب و روزت با تلاوت کتاب خدا، به او تقرّب بجوی، که همانا کتاب خدا، شفیع است که روز قیامت، شفاعتش برای قرآن خوانان پذیرفته است و با خواندن آیات آن، از درجه‌های بهشت بالامی‌روند.

أَيُّهَا الصَّائِمُ فَإِنَّكَ فِي شَهْرِ صِيَامِكَ فِيهِ مَفْرُوضٌ وَنَفْسُكَ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكَ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ طَاعَتُكَ فِيهِ مَقْبُولَةٌ وَ دُئُوبُكَ فِيهِ مَغْفُورَةٌ وَأَصْوَاتُكَ فِيهِ مَسْمُوعَةٌ وَ مُنَاجَاتُكَ فِيهِ مَرْحُومَةٌ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ:

مژده‌ای روزه‌دار! تو در ماهی هستی که روزه‌داریت در آن، واجب، نفس کشیدن در آن، تسبیح، خُفتنت در آن، عبادت، طاعتت در آن، پذیرفته، گناهانت در آن، آمرزیده، صداهايت در آن، شنیده شده، و مناجات در آن، مورد ترحم است. از حبيبم پيامبر خدا شنيدم که می‌فرمود:

إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِنْدَ فِطْرِ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِتْقَاءَ مَنْ النَّارِ لَا يَعْلَمُ عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ هُوَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ فَإِذَا كَانَ آخِرُ لَيْلَةٍ مِنْهُ أُعْتِقَ فِيهَا مِثْلُ مَا أُعْتِقَ فِي جَمِيعِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ.

خداوند متعال را در هنگام افطار هر شب ماه رمضان، آزادشدگانی از آتش است که شمار آنان را کسی جز خداوند نمی‌داند. شمار آنان، نزد او در علم غیب است. پس چون آخرین شب این ماه شود، خداوند به شمار همه کسانی که در تمام این ماه آزاد کرده، آزاد خواهد نمود.

رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ زِدْنَا مِمَّا حَدَّثَكَ بِهِ حَبِيبُكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ.

مردی از قبیله همدان برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! از آنچه حبيب تو درباره ماه رمضان فرمود، بیشتر بگو.

فَقَالَ نَعَمْ سَمِعْتُ أُخِي وَابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَحَفِظَ فِيهِ نَفْسَهُ مِنَ الْمَحَارِمِ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

فرمود: باشد! شنيدم که برادر و پسر عمويم، پيامبر خدا، می‌فرمود: «هر کس ماه رمضان را روزه بدارد و خود را در این ماه از حرام‌ها نگه دارد، وارد بهشت می‌شود.»

قَالَ الْهَمْدَانِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ زِدْنَا مِمَّا حَدَّثَكَ بِهِ أَحْوَكُ وَابْنُ عَمِّكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ.

آن مرد همدانی گفت: ای امیر مؤمنان! از آنچه برادر و پسر عمویت درباره ماه رمضان فرمود، بیشتر بگو.

قَالَ نَعَمْ سَمِعْتُ خَلِيلِي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَ اِحْتِسَابًا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

فرمود: باشد! شنیدم که دوستم پیامبر خدا می فرمود: «هر کس از روی ایمان و به خاطر اجر الهی، [ماه] رمضان را روزه بدارد، وارد بهشت می شود.»

قَالَ الْهَمْدَانِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ زِدْنَا مِمَّا حَدَّثَكَ بِهِ خَلِيلُكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ
مرد همدانی گفت: ای امیر مؤمنان! از آنچه دوستت درباره این ماه فرمود، بیشتر بگو.

فَقَالَ نَعَمْ سَمِعْتُ سَيِّدَ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْأَخْرِيِّنَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُفْطِرْ فِي شَيْءٍ مِنْ لَيْلِيهِ عَلَى حَرَامٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

فرمود: باشد! شنیدم که سرور اولین و آخرین، پیامبر خدا می فرمود: «هر کس [ماه] رمضان را روزه بدارد و در شب های آن حرام نخورد، وارد بهشت می شود.»

فَقَالَ الْهَمْدَانِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ زِدْنَا مِمَّا حَدَّثَكَ بِهِ سَيِّدُ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْأَخْرِيِّنَ فِي هَذَا الشَّهْرِ.

مرد همدانی گفت: ای امیر مؤمنان! از آنچه سرور اولین و آخرین با تو درباره این ماه گفت، بیشتر بگو.

فَقَالَ نَعَمْ سَمِعْتُ أَفْضَلَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ يَقُولُ إِنَّ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ يُقْتَلُ فِي سَيِّدِ الشُّهُورِ.

فرمود: باشد! شنیدم که برترین پیامبران و فرستادگان و فرشتگان مقرب می فرمود: «همانا سرور اوصیا، در سرور ماه ها کشته می شود.»

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا سَيِّدُ الشُّهُورِ وَ مَنْ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ قَالَ أَمَّا سَيِّدُ الشُّهُورِ؟

گفتم: ای پیامبر خدا! سرور ماه ها، کدام است و سرور اوصیا کیست؟

فَشَهَّرَ رَمَضَانَ وَ أَمَّا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ.

فرمود: «اما سرور ماه ها، ماه رمضان است و اما سرور اوصیا، تویی، ای علی!»

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَكَاثِرٌ؟

گفتم: ای پیامبر خدا! آیا چنین خواهد شد؟

قَالَ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ يَنْبَعُثُ أَشَقَى أُمَّتِي شَقِيقُ عَاقِرِ نَاقَةٍ تَمُودُ ثُمَّ يَضْرِبُكَ
ضَرْبَهُ عَلَى فَرْقِكَ تُخْضَبُ مِنْهَا لِحْيَتُكَ.

فرمود: آری، به پروردگارم سوگند! همانا نگون بخت‌ترین امت من، برادر
پی‌کننده ناقه تمود، برمی‌خیزد و ضربتی بر فرق سرت می‌زند که محاسنت
از خون آن، رنگین می‌شود.

فَأَخَذَ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالتَّجِيبِ فَقَطَعَ عَ حُطْبَتَهُ وَنَزَلَ

پس مردم شروع به گریه و شیون کردند. و حضرت علی علیه‌السلام
خطبه‌اش را به پایان برد و فرود آمد.

آرامش در زندگی از منظر اسلام

یکی از دغدغه‌هایی که معمولاً در بین جامعه و اعضای خانواده حکم فرماست، عدم امنیت و آرامش می‌باشد. تا جایی که بیان داشتیم بسیاری از زندگی‌ها دارای آسایش و حتی تجملات و رفاهیات بسیار شدیدی هستند. اما در آن جامعه آسایش و امنیت ابدا حکم فرما نیست. اساساً در زندگی؛ چه فردی و چه اجتماعی انسان‌ها بایستی خدا محور باشند تا بتوانند به آرامش دست یابند. به طور کلی آرامش در پناه یاد خدا به دست می‌آید یعنی کسانی که از یاد حضرت باری تعالی فاصله گرفته‌اند معمولاً در زندگی خود مضطرب و نگران به نظر می‌آیند. در این نوشتار بیان داشتیم که خانواده، هسته مرکزی جامعه است و شکل‌گیری جامعه از خانواده آغاز می‌شود. خانواده به گروهی خاص از خویشاوندان اطلاق می‌شود که در برآوردن نیازهای اساسی اعضا، مسئولیت اصلی را عهده‌دار است. این گروه، ترکیبی از افراد اند که از طریق خون، ازدواج یا فرزند خواندگی (در غیر حوزه اسلام) به هم مربوط می‌شوند. در اینجا به معنای آرامش و آیات و روایات در این زمینه اشاره می‌شود

مقدمه

در نگاه اول باید دانست که آرامش در زندگی از بهترین نعمت‌های الهی است که خدای تعالی به انسان ارزانی نموده است زیرا انسانی که در زندگی آرامش دارد، نگران نیست و افعال روزمره زندگی خویش را به نحو درستی به انجام می‌رساند. باید دانست که شاید اکثر خانواده‌ها از یک نوع آسایش نسبی برخوردارند ولی وقتی به زندگی آن‌ها مراجعه می‌شود، می‌بینیم که زندگی آنان از آرامش خاصی برخوردار نیست و بیشتر افراد آن خانواده مضطرب هستند و دچار استرس و افسردگی روزمره هستند. امروز، بشر در بُعد معرفتی دچار تحقیر علمی و نسبیت‌گرایی و عدم ثبات در آرا و عقاید است و در بُعد روانی، دچار تردید عملی، افسردگی و اضطراب، فقدان آرامش و اطمینان خاطر و از خود بیگانگی و به تعبیری، بی‌خویشتنی است و از جهت اخلاقی نیز گرفتار انحرافات خصلتی گسترده و به لحاظ خانوادگی، دچار از هم پاشیدگی داخلی و از نظر اجتماعی و سیاسی، گرفتار مسائلی چون هرج و مرج بین‌المللی، مشکل اوقات فراغت و توژم و مانند آن است که مجموع این علل علمی و عوامل روانی و... سبب پیدایش تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی شده و حتی تهاجم بی‌رویه فرهنگی گردیده است. بر این اساس است که مرحوم استاد بزرگوار شهید مطهری در این زمینه نگاهی بسیار اندیشمندانه دارند؛ ایشان می‌فرمایند: انسان فطرتاً جویای سعادت و خوشبختی است؛ از تصور وصول به سعادت غرق در مسرت می‌گردد و از فکریک آینده شوم و مقرون به محرومیت لرزه براندامش می‌افتد، لذا است که سخت دچار دلهره و اضطراب می‌گردد. اگر بخواهیم خوشبختی در سایه آرامش را مثال بزنیم می‌گوئیم که موفقیت یک دانش‌آموز، معلول دو چیز است: سعی و تلاش خودش، دیگر مساعدت و آمادگی محیط مدرسه و تشویق و ترغیب و تقدیر اولیای مدرسه. یک دانش‌آموز ساعی و کوشا اگر به محیطی که در آنجا درس می‌خواند و معلمی که آخر سال نمره می‌دهد اعتماد نداشته باشد و نگران یک رفتار غیرعادلانه باشد، در تمام ایام سال دلهره و اضطراب سرپای و جودش را می‌گیرد. تکلیف انسان با خودش روشن است. از این ناحیه اضطرابی دست نمی‌دهد، زیرا اساساً یک قاعده

کلی است که اضطراب از شک و تردید پدید می‌آید. انسان درباره آنچه مربوط به خودش است شک و تردید ندارد. آنچه که انسان را به اضطراب و نگرانی می‌کشاند و آدمی تکلیف خویش را درباره او روشن نمی‌بیند جهان است. آیا کار خوب فایده دارد؟ آیا صداقت و امانت بیهوده است؟ آیا با همه تلاش‌ها و انجام وظیفه‌ها پایان کار محرومیت است؟ اینجاست که دلهره و اضطراب در مهیب‌ترین شکل‌ها رخ می‌نماید. ایمان مذهبی به حکم اینکه به انسان که یک طرف معامله است، نسبت به جهان که طرف دیگر معامله است، اعتماد و اطمینان می‌بخشد، دلهره و نگرانی نسبت به رفتار جهان را، در برابر انسان زایل می‌سازد و به جای آن به او آرامش خاطر می‌دهد. (۱)

بنابراین کسانی که خدا را از زندگی خویش حذف نموده‌اند، آن‌ها نیز در یک نوع اضطراب و نگرانی عمیقی به سر می‌برند. با توجه به این مقدمه‌ای که راجع به آرامش بیان شد؛ در این نوشتار بر آنیم که با توجه به آیات و روایات بیان نمائیم که بهترین و اولی‌ترین آرامش، آن آرامشی است که در پرتو خدای تبارک و تعالی باشد.

معنای آرامش چیست؟

باید توجه نمود که آرامش یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند است. بدین جهت از نعمت‌هایی که خداوند در قرآن بارها بیان کرده است، مسئله‌ی امنیت و آرامش است. خاطر نشان می‌شویم که این امنیت و آرامش خود نیز دارای زوایای متعددی می‌باشد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به امنیت و آرامش فیزیکی، روانی، علمی، اقتصادی، اشاره نمود. این که الآن در جامعه‌ی ما می‌گویند: فلانی امنیت شغلی ندارد. یعنی نمی‌داند فردا چه می‌شود؟ یا مثلاً مهریه‌ها را گران می‌کنند؟ می‌گوییم: مگر بناست که دخترت را بفروشی؟ این همه سکه چه خبر است؟ در جواب می‌گوید: می‌ترسم یکوقت داماد، دخترم را طلاق بدهد و رها کند و برود. من امنیت خانوادگی ندارم. مهر زیاد می‌گیرم، که بتوانم داماد را چهارمیخ کنم. اگر خواست فرار کند، گیر باشد؛ و یا در امنیت خانوادگی! اینکه ما ضامن می‌گیریم برای این است که امنیت اقتصادی نیست. می‌ترسیم ببرد و مال انسان را به بیغما ببرد و نیست

کند و بخورد. می‌گوییم: چه کسی ضمانت است؟ اینکه اسلام سفارش کرده راست حرف بزنید، برای اینکه اگر مردم دروغگو شدند، هیچ کس به حرف هیچ کس اعتماد ندارد. اعتماد از دست می‌رود. اینکه می‌گویند: اگر با کفار هم عهد بستید، به عهدتان وفا کنید، به خاطر این است که حتی کفار هم باید امنیت داشته باشند؛ و برای این خاطر است که معمولاً در خانواده‌ها آن صلح و صمیمیتی که ضرورت دارد حاکم باشد، هیچ‌گاه به وجود نمی‌آید. اساساً انسان‌هایی که در زندگی خویش آرامش ندارند در زندگی خویش دائماً احساس پوچی می‌کنند و گمان می‌کنند که در این دنیا عبث و بیهوده آفریده شده‌اند همان‌گونه که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۲) یعنی: پس آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم، و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؛ و حال این که هدف و غایت خلقت خدای تعالی ما انسان‌ها را بدین جهت بوده که بنده شویم و از این بندگی معرفت کسب نماییم و پیرو آن به امنیت و آرامش هم در این دنیا و هم در سرای آخرت ببریم چنانکه امام حسین (ع) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ» (۳) یعنی: خداوند متعال بندگانش را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند، آن‌گاه که او را شناختند، عبادتش کنند و چون خدا را عبادت کردند، با پرستش و عبادت او از پرستش غیر او بی‌نیاز شوند. به تعبیر رساترین که علت نا‌آرامی افراد عادی آن است که به چیزی تکیه می‌کنند که خود تکیه‌گاهی ندارد. به همین جهت به عنوان ضرب‌المثل می‌گویند: «الغریق يَتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ»؛ یعنی: انسان غرق شده، به هر گیاهی تکیه می‌کند و دست می‌اندازد تا نجات پیدا کند؛ زیرا خیال می‌کند آن گیاه، در دریا ریشه دارد و قوی است. کسانی که در محبت دنیا غرق شدند، دست و پا می‌زنند و هر لحظه، احساس خطر می‌کنند و به این و آن متمسک می‌شوند و به زرق و برق‌ها تکیه می‌کنند تا از اضطراب برهند، ولی نمی‌توانند نجات پیدا کنند. (۴) قرآن کریم درباره افرادی که گرفتار آتش دوزخ می‌شوند، می‌فرماید: وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا (۵)؛ یعنی: اینها به دنیا بسنده کرده، راضی و مطمئن شدند، در حالی که دنیا متاع فریب

است: وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (٦) یعنی: دنیا متاع فریب است و انسان را می فریبید و اگر غریب به فریبگاه تکیه کند، قطعاً نمی آرد. بدین جهت وقتی که به زندگی حضرت امام خمینی مراجعه می کنیم می بینیم که سرتاسر زندگی ایشان از آرامش و امنیت خاطر بسیار زیادی برخوردار بود به نحوی که ایشان به هیچ وجهی عاشق و دل شیفته دنیا نبودند که نقل می کنند یکی از عکاسان هنرمند ایرانی مقیم پاریس در سفری که برای زیارت امام به آنجا رفته بودم به من گفت، فلانی مطلبی را می خواهم برایت بگویم که دریافت خودم است. وقتی امام به فرودگاه پاریس آمدند، چنان نبود که با قرار قبلی آمده باشند و معلوم باشد که حتماً برای ورود ایشان به پاریس مشکلی بوجود نخواهد آمد. خوب حساب کنید رهبری در این سن و سال و در این مقطع حیاتی مبارزه به سمت کویت رفته، صحبت رفتنش به سوریه بوده، هم اکنون نیز به سمت فرانسه آمده. می گفت من به دلیل آن فن خاص عکاسی و خبرنگارانه ام رفتم و در یک نقطه حساس از فرودگاه، جایی که مسافرها از جلو آن میز عبور می کنند، ایستادم. می خواستم ببینم چهره و نگاه امام چگونه چهره و نگاهی است؛ لذا رفتم از یک زاویه بسیار جالب عکس برداشتم. که عکس را دارم. همان طور که نگاه توی دوربین می کردم درست دوربین را میزبان کردم روی چشمهای امام که دوربین تمام نگاه امام را بگیرد. در آن نگاه، جز اطمینان و آرامش و قدرت و قاطعیت هیچ چیز دیده نمی شد. (٧)

آرامش در چه جاهائی یافت می شود؟

باید دانست که معمولاً در زندگی های ما انسان ها آسایش بسیار یافت می شود و متأسفانه بسیاری از ما انسان ها دنبال آسایش زیاد می گردیم ولی آرامش و امنیت خاطر به ندرت یافت می شود. اگر بخواهیم آسایش را در زندگی معنا کنیم؛ یعنی این که در زندگی های ما پول و ثروت و رفاه و تجملات بسیار زیاد یافت می شود ولی چیزی که ابدیافت نمی شود، همان امنیت و آرامش در درون زندگی می باشد. زیرا آرامش و امنیت و همچنین اضطراب و دلهره نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و

سعادت و بدبختی انسان‌ها دارد. چنانچه در علم تجربی و پزشکی این قانون برائز مطالعات بسیار دقیقی که روی افراد واقع گردیده است، ثابت شده است. (۸) چنانچه در این زمینه نقل می‌کنند از امام صادق (ع) از پدرانش (ع) روایت می‌کند که فرمودند: پیامبر (ص) فرموده است: ای مردم شما در سرای راحتی و آرامش به سر می‌برید، و در آستانه سفر هستید، و شتابان کوچ داده می‌شوید، و دیده‌اید که روز و شب و خورشید و ماه هر تازه‌ای را کهنه، و هر دوری را نزدیک می‌کنند، و هر آینده‌ای را حاضر می‌سازند. پس وسایل را برای این راه دور آماده کنید، امام (ع) فرمود: در این هنگام مقداد بن اسود برخاست، و عرض کرد: ای پیامبر خدا! سرای راحتی و آرامش چیست؟ فرمود: سرای آمدن و رفتن، هنگامی که فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه شود به قرآن تمسک جوید، چه او شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مقبول است؛ و سعایت کننده‌ای است که قولش گواهی شده است، هر کس آن را پیش روی خود قرار دهد وی را به بهشت رهبری می‌کند، و کسی که آن را به پشت سراندازد او را به دوزخ می‌کشاند. او راهنمایی است که به بهترین راه‌ها رهنمون است، و کتابی است که در آن تفصیل و بیان و تحصیل است، و دارای لحنی جدی است برای آن ظاهر و باطنی است. ظاهر آن حکم و باطن آن دانش است برون آن زیبا و دلکش، و درون آن عمیق و ژرف است. باطن آن را باطن هاست، شگفتی‌های آن شماره نمی‌شود، و نکته‌های شگرف آن کهنه نمی‌گردد. چراغ‌های هدایت، و برج‌های حکمت در آن است.

برای کسی که چگونگی آشنایی با قرآن و اشارات و نکات آن را می‌داند راهنمای معرفت است، پس باید بیننده چشمانش را به هر سو باز کند، و نظر خود را به دارنده این اوصاف معطوف کند تا از هلاکت‌هایی یابد، و از ورطه نومیدی به درآید، چراکه تفکر، حیات قلب‌اندیشمند است چنان که حامل روشنی در تاریکی‌ها در پرتو نورگام بر می‌دارد. شما را به خوبی‌رها شدن (از دنیا) و کمتر انتظار کشیدن سفارش می‌کنم. (۹) ما در این قسمت به برخی از موضوعاتی که در آیات شریفه قرآن و روایات بر ضرورت و حفظ آرامش و امنیت سفارش گردیده است رایاد آور می‌شویم.

۱. یاد خدا باعث آرامش می‌گردد

اساساً در زندگی چه فردی و چه اجتماعی ما انسان‌ها بایستی خدا محور باشیم تا بتوانیم به آرامش دست یابیم. به طور کلی آرامش در پناه یاد خدا به دست می‌آید یعنی کسانی که از یاد حضرت باری تعالی فاصله گرفته‌اند معمولاً در زندگی خود مضطرب و نگران به نظر می‌آیند. بدین جهت است که مؤمن در آغاز راه دارای اضطراب و هراس نفسانی است چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** (۱۰) یعنی: مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان (از عظمت او) لرزان شود و هر گاه آیات خدا بر آنان تلاوت شود، ایمانشان را می‌افزاید و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند. در اینجا ذکر خدا برای او که با بازگشتش به خدا مشمول هدایت ویژه الهی می‌گردد، آرام‌بخش و سکینت‌آور است و در جای دیگری می‌فرماید: **الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** (۱۱) یعنی: (هدایت شدگان) کسانی هستند که ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. بدانید که تنها بایاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد. سرّش آن است که عامل اصلی نگرانی انسان، وحشت از پوچ شدن، سراز شقاوت در آوردن، گرفتار عذاب و نقت خداگشتن است. اگر قلبی بایاد خدا انس بگیرد و به این نکته نیز توجه داشته باشد که زمام امور، فقط به دست خداست، از هرگونه نگرانی و تشویش رها می‌شود و اطمینان و آرامش می‌یابد. جالب توجه است که در این آیه، ذکر خدا تنها وسیله آرامش و اطمینان معرفی شده است؛ و این خود از ویژگی قابل توجهی برخوردار است. در جای دیگری خدای تعالی دعا را نشانه آرامش برمی‌شمارد که می‌فرماید: **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ** (۱۲) یعنی: و به آن‌ها (هنگام گرفتن زکات) دعاکن که دعای تو مایه آرامش آن‌ها است و خداوند شنوا و دانا است. یعنی دعای انسان مستجاب الدعوة مایه آرامش قلب می‌شود، چون تسلیه و دعای انسان کامل چندین اثر دارد: ۱. تأثیر تکوینی، زیرا مظهر اسم اعظم خداست؛ و باعث می‌شود تکویناً در درون انسان یک آرامش و امنیت شدیدی حاکم شود. ۲. تأثیر روانی و اجتماعی، زیرا جامعه معطوف

پذیرای چنین سنت و ادبی است. ۳. تأثیر تشریحی، زیرا اسوه مردم است. در این زمینه استاد بزرگوار آیه الله جوادی آملی در بحث تفسیری خویش؛ بیان لطیفی دارند که می‌فرمایند: مؤمن موحد خود را در پناه ذات اقدس علیم، قادر، بصیر و خبیر می‌بیند و قلبش بایاد او آرامش می‌یابد؛ اما کافر نمی‌داند کارش را به که و او می‌گذارد، از این رو به شانس، بخت، اقبال و مانند آن روی می‌آورد و همواره در اضطراب به سر می‌برد. کافران چون به مبدأ آفرینش اعتقاد ندارند، نقش قضا و قدر را در کارها نادیده می‌انگارند و با تکیه به اندیشه بشری به تدبیر امور خویش می‌پردازند و آن‌گاه که ناتوان می‌شوند، به شانس و بخت و تصادف رو می‌آورند و خلأ ناشی از بی اعتقادی به مبدأ را با خرافات و توهمات پرمی‌کنند (۱۳) همچنین در حالات ائمه اطهار (علیهم السلام) آمده است که هنگام ورود به نماز و گفتن تکبیره الاحرام، اعضایشان از شدت ترس می‌لرزید؛ اما در سجده بر اثر ارتباط و انس بیشتر آرامش می‌یافتند. (۱۴) توجه به این نکته نیز خالی از لطف نیست که مراد از سکینه در نوع کاربردهای قرآن کریم آرامش و طمأنینه‌ایمانی است؛ به ویژه در جبهه نبرد که شبهات و شهوات به رزمندگان هجوم می‌آورند، خداوند آن را بر قلب مؤمنان فرو می‌فرستد تا اضطراب آنان را به آرامش بدل سازد همان‌گونه که خدای تبارک و تعالی در این زمینه می‌فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۵) یعنی: او کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود، لشکر آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، و خداوند دانا و حکیم است. به تعبیر مرحوم شهید بزرگوار مطهری که فرمودند: تمدن در حدود زیادی در عین اینکه نظم ایجاد کرده و کارها را آسان کرده، آزادی و راحتی را گرفته است، به جهت آنکه کار و فکر زیاد بر بشر تحمیل کرده است به طوری که این همه کار و فکر روح را و اعصاب را فشرده و خرد می‌کند. این همه بیمار بهای عصبی، خودکشی‌ها، جنون‌ها به واسطه عدم آرامش روحی و به اصطلاح حوصله سرفتن‌هاست. انسان مقدار معینی طاقت [دارد] سر و صدا بشنود، اخبار هیجان‌آور و محرک بشنود، تیتراهای درشت در روزنامه‌ها ببیند، مناظر غیر

مترقبه مشاهده کند. از این نظر در عصر ما احتیاج دارد به موجبات آسایش روحی و فرار از موجبات اضطراب، خصوصاً اگر چیزی باشد که به اعصاب طبعاً آرامش ببخشد نظیر موعظه بلیغی که می‌شنود و از همین قبیل است توجه و تذکر خدا و خلوت قلبی با او. اعراض از خدا عرصه را بر آدمی تنگ می‌کند: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۶) یعنی: و هر کس از یاد من روی‌گردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم. (۱۷)

۲. نظم باعث امنیت خانواده و جامعه است

اساساً انسان‌هایی که در زندگی منظم نیستند دچار یک نوع خلأ روحی بسیار شدیدی می‌باشند. بسیاری از افرادی که مضطرب‌اند باید این اضطراب را در وجود خود بیابند. زیرا غالب این‌گونه افراد بر اثر نیافتن شیئی پیرامون خویش که آن را در اثر بی‌نظمی مفقود شده می‌بینند، افسرده خاطر می‌شوند. زمانی که بخواهیم نظم را معنا کنیم می‌گوئیم نظم عبارت است از نبود هرج و مرج در جامعه که عضو کوچک آن را کانون خانه و خانواده می‌نامیم؛ و به عبارتی رساترین که چون انسان طبعاً مدنی و اجتماعی است و اجتماع انسانی به دلیل خود خواهی انسان‌ها در معرض تنازع آدمیان قرار گرفته، دچار هرج و مرج و اختلال نظم می‌شود، سنت و قانونی نیاز است که همگان در مقابل آن تسلیم شوند و در پرتو اجرای آن، نظم و امنیت در جامعه برقرار گردد تا نوع انسانی از هلاکت محفوظ بماند. بدین جهت زمانی که نظم در جامعه‌ای حکم فرما نباشد، امنیت و آرامش از آن جامعه رخت بر می‌بندد و آن جامعه یک جامعه خمود و کسل و بی‌حالی تلقی می‌گردد. چنانکه در قرآن کریم نظم شب و روز و نظم در حرکت خورشید و ماه را برای ایجاد شب و روز مایه آرامش و امنیت معرفی نموده است که در این زمینه خدای تعالی می‌فرماید: فَالِقَ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۸) یعنی: (خداوند)، شکافنده‌ی سپیده دم است، و شب را مایه‌ی آرامش قرار داد و خورشید و ماه را اسباب شمارش (ایام). این است اندازه‌گیری خداوند

قدرتمند داناست. نکته‌ای که در این آیه شریفه بسیار حائز اهمیت است این است که شب، برای استراحت است و از کار و تلاش و سفر در شب، نکوهش شده است. از اینکه در این آیه، شب عامل سکون و آرامش شمرده شده، معلوم می‌شود صبح برای کار و تلاش است. بدین جهت امام رضا (ع) فرمود: ازدواج را در شب قرار دهید، چون شب و همسر، هر دو وسیله‌ی سکون و آرامش انسانند. (۱۹) بنابراین باید یاد آور شد که بخش عظیمی از دستورات و سفارشات قرآن کریم در راستای تنظیم اندیشه و اعمال انسان است. امیرمؤمنان (ع) در این باره می‌فرمایند: *أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ* (۲۰) یعنی: آگاه باشید که آگاهی از آینده، خبر از گذشته، داروی درد نادانی و گمراهی و نظم و ترتیب زندگی روزمره شما در قرآن (آمده) است. بنابراین تا این جا دانستیم که چقدر دین عزیز ما اهتمام بسیار زیادی نسبت به نظم داده است و این که نظم باعث آرامش در نظام هستی می‌شود. ولی باید دانست که این نظم و انضباط حتی در زندگی‌های فردی و خانوادگی نیز برای آرامش انسان نقش به‌سزائی را ایفا می‌نماید. چنانچه غالباً انسان‌هایی که بی نظم هستند، اصولاً از یک نوع اضطراب درون برخوردارند. وقتی که در زندگی بسیاری از بزرگان دقت می‌کنیم می‌بینیم که یکی از اصولی که در زندگی آن‌ها حکم فرما بوده است قانون نظم و انضباط بوده است. به‌طور نمونه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) این‌گونه بوده‌اند. در خاطرات زندگی حضرت امام دارد که امام نظم خاصی داشتند. کارهایشان در ساعت‌هایی معین انجام می‌شد یعنی خیلی دقیق بودند که در ساعت معین غذا بخورند، در ساعت معین بخوابند و راس ساعتی خاص بلند بشوند. اگر کاری داشتند یا با کسی قرار می‌گذاشتند، از آن هیچ عدول نمی‌کردند. یک راز موفقیت امام در این بود که در همه امور، نظم داشتند و از جوانی به نطفه و منظم بودن معروف بودند. آن قدر دقیق و منظم بودند که واقعا وقتی بنا بود ساعت معینی برای ناهار بیایند، اگر پنج دقیقه دیر می‌شد همه اهل خانه نگران می‌شدند که آقا چرا چند دقیقه دیر کرده‌اند. یعنی همه بی‌اختیار به سوی اتاق آفاکشیده

می شدیم و می دیدیم مثلاً حاج احمد آقا رسیده و سؤالی از ایشان کرده و این باعث شده که آقا دیر برسند. (۲۱). امام برای کار روزانه شان جدولی داشتند که خودایشان آن را تهیه کرده بودند، در آن جدول کارهای همه ساعات شبانه روز امام درج شده بود، به جز ساعاتی از شب که برای نماز شب و راز و نیاز با خدا از خواب برمی خاستند. (۲۲)

۳. ازدواج برای آرامش است

علت اساسی ازدواج از منطق و نگاه قرآن کریم بدست آوردن آرامش می باشد چرا که با ازدواج نمودن انسان به یک نوع آرامش و اطمینان خاطری می رسد بنابراین کسانی که می گویند وقتی ازدواج می کنیم اول بدبختی و مشکلات است، در حقیقت ازدواج ننموده اند چرا که هدف اصلی از ازدواج را قرآن به آرامش و امنیت رسیدن معرفی نموده است. چنان که خدای تعالی در این مورد فرمودند: وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِيَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ (۲۳) یعنی: و از نشانه های او آن است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و میان شما و همسرانتان علاقه ی شدید و رحمت قرار داد بی شک در این (نعمت الهی)، برای گروهی که می اندیشند نشانه های قطعی است. بدین جهت است که زوج و زوجه، انس به یکدیگر و الفت بین این دو و سکون و آرامش و اطمینان بین آن ها با اینکه هیچ گونه انتساب رحمی یا شغلی یا معاشرتی بین آن ها نبوده، بلکه بسا از یک شهر و یک محله و یک مملکت هم نیستند. اما رفاقت و همبستگی بسیار شدیدی بین یکدیگر حکم فرماست؛ و لذا باید گفت که وجود همسران با این ویژگی ها برای انسان ها که مایه آرامش زندگی آن ها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود. این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند بطوری که هریک بدون دیگری ناقص و ناتمام است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد؛ و از اینجا می توان نتیجه گرفت آن ها که پشت

پا به این سنت الهی می‌زنند وجود ناقصی دارند، چراکه یک مرحله تکاملی آن‌ها متوقف شده (مگر آنکه به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب مجرد کند). به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی و هم از جنبه فردی و هم اجتماعی. بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و نا آرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به‌گریبانند کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود، و جنایات هولناک نیز از آن‌ها بیشتر سر می‌زند. هنگامی که انسان از مرحله مجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می‌گذارد شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می‌کند و این است که معنی احساس آرامش در سایه ازدواج نمود پیدا می‌کند. (۲۴)

لازم به تذکر است که بدانیم که گاهی زنان بیوه و زنانی که به هر جهتی باید عمری بسوزند و بسازند اعم از طلاق و یا فوت همسر، برخی از اوقات دچار سوء برداشت غلط می‌شوند که آرامش خود را در ازدواج نمودن می‌دانند و حال این که این برداشت بسیار غلط است. زیرا خدای تعالی حفظ آرامش را در ازدواج نمودن می‌داند و نه این که انسان ازدواج نکند. البته باید توجه داشت که آن ازدواجی موجب آرامش است که انسان به واسطه ازدواج نمودن به گناه نیفتد پس این که اسلام دستور عفت و پاکدامنی و حجاب را برای بانوان یک اصل کلی می‌داند.

چنانکه مرحوم استاد بزرگوار مطهری در زمینه حجاب و عفاف که سبب آرامش است می‌فرماید: اولین خاصیت عفت و پاکدامنی و حجاب خاصیت روانی است، یعنی آرامش روانی. در هر جامعه‌ای که روابط زن و مرد بر اساس عفاف بود- عفاف در همین حدود اسلامی که عرض می‌کنم- یعنی زنان در خارج دایره و کادر ازدواج، خودآرا و خودنما نبودند و وسیله تهییج مردان را فراهم نکردند و مردان هم در خارج از دایره ازدواج دنبال لذت جویی و کامجویی به وسیله چشم، دست، لامسه و غیر لامسه نبودند قلب‌ها و روح‌ها آرام و سالم است، و در هر جامعه‌ای که برعکس [این حالت] است

اولین ناراحتی اجتماعی، ناراحتی‌های روانی است. گروهی از فرنگی‌ها گفتند خیر، وقتی زن و مرد از یکدیگر دور باشند ناراحتی‌ها و عقده‌های روانی به وجود می‌آید. ولی تجربه همین یک قرن گذشته و کمتر از یک قرن گذشته کاملاً ثابت کرد که مسئله برعکس است: به هر اندازه که آزادی در مسائل جنسی بیشتر است التهاب در افراد زیادتر و بیشتر است، چون گزینه جنسی انسان (مانند چند گزینه دیگر مثل گزینه جاه‌طلبی، گزینه علم‌طلبی و گزینه عبادت) صرفاً ظرفیت جسمانی ندارد، ظرفیت روحی هم دارد. غریزی که صرفاً ظرفیت جسمانی دارند مثل خوردن، دارای یک ظرفیت محدودی هستند. انسان یک مقدار محدود می‌تواند غذا بخورد، از آن بیشتر نمی‌تواند؛ اگر بگویند باز هم می‌خواهی، برایش مجازات است. (۲۵) البته بعید نیست که بگوئیم افرادی که از ازدواج نمودن واهمه و ترس بسیار جدی دارند بدین جهت است که از ترس خرج‌های کذائی کاذب آن‌اندیشه می‌کنند و لذا است که ازدواج را مقدم بر تمامی کارهای خویش نمی‌دانند چون این‌گونه تجملات دست و پاگیر در برخی از اوقات نه تنها آرامش را در کانون خانواده حکم فرما نمی‌کنند بلکه سلب آرامش می‌نماید. به طور نمونه این که اصلاً جهیزیه واجب نیست الان جهیزیه از واجب واجبات شده است. نقل می‌کنند که یک آیت‌اللهی داشت رد می‌شد دید دو تا زن به هم رسیدند یکی به دیگری گفت من تمام واجبات دخترم را فراهم کردم؛ این آیت‌الله پایش شل شد و گفت مایک عمری آیت‌الله هستیم هنوز نمی‌توانیم همچین حرفی بزنیم مقداری تامل نمود و کنجکاو شد که مراد از واجبات دخترش چیست که دقائقی نگذشت آن زن گفت: گفت اجاق گازش را خریده‌ام یخچالش را خریده‌ام معلوم شد که این‌ها جزو واجباتی بوده است که خانم می‌گفته است. (۲۶) در پایان باید به این نکته توجه نمود که خانواده، هسته مرکزی جامعه است و شکل‌گیری جامعه از خانواده آغاز می‌شود. خانواده به گروهی خاص از خویشاوندان اطلاق می‌شود که در بر آوردن نیازهای اساسی اعضا، مسئولیت اصلی را عهده‌دار است. این گروه، ترکیبی از افراد اند که از طریق خون، ازدواج یا فرزند خواندگی (در غیر حوزه اسلام) به هم مربوط می‌شوند. در شکل‌گیری خانواده، فرهنگ‌های

عمومی افراد جامعه نقش مؤثری دارند. در برخی جوامع ساخت خانواده تک همسری، در بعضی از فرهنگ‌های دیگر چند همسری، خانواده هسته‌ای، خانواده گسترده و... مرسوم است که بحث و بررسی آن‌ها هدف این نوشتار نیست.

۴. تلاش و کوشش

گاهی اتفاق می‌افتد که انسان بر اثر بی‌کاری و عدم اشتغال دچار افسردگی و استرس شدید می‌گردد. به قول یکی از اساتید بزرگواران این جمله را دائماً گوشزد می‌فرمودند که جوانان ما آدم‌های بدی نیستند اگر خطایا اشتباهی از آن‌ها سر می‌زند بدین جهت است که مشکل اشتغال دارند. بنابراین است که باید دولت مردان ما به فکر اشتغال جوانان ما باشند؛ و این آمار بسیار نگران کننده است که به نقل از رسانه‌های دنیا این که سازمان بین المللی کار بیان نموده است: «امسال بیش از ۷۵ میلیون نفر معادل ۱۲ اعشاریه ۷ درصد جوانان بین ۱۵ تا ۲۴ سال در جهان بیکار می‌شوند.» که این رقم در سال گذشته کمتر از ۱۲ اعشاریه ۶ درصد بوده است؛ و همچنین در ایران بررسی نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله نشان می‌دهد که در سال ۸۸ حدود ۲۴٫۷ درصد از فعالان این گروه سنی بیکار بودند. (۲۷) برای این است که یکی از عوامل آرامشی که می‌توانیم از قرآن کریم برداشت کنیم، همان تلاش برای کسب رزق و روزی ویا همان کار می‌باشد. چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَأَ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ اللَّيْلَ نُسُورًا (۲۸) یعنی: و او کسی است که شب را برای شما پوشش و خواب را آرام بخش گردانید و روز را زمان برخاستن (و تلاش) شما قرار داد. این موهبت بزرگ الهی سبب می‌شود که جسم و روح انسان به اصطلاح سرویس شود، و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است آرامش و رفع خستگی حاصل گردد، و انسان حیات و نشاط و نیروی تازه‌ای پیدا کند. مسلماً اگر خواب نبود روح و جسم انسان بسیار زود پژمرده و فرسوده می‌شد، و بسیار زود پیری و شکستگی به سراغ او می‌آمد. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ

لِتَشْكُنُوا فِيهِ وَالتَّهَارُ مَبْصِرًا...» (۲۹) یعنی: آن خدای یگانه کسی است که به خاطر شما شب را تاریک کرد تا در آن از خستگی روز که در اثر کار و کوشش و تلاش روزی عارضتان شده، آرامش یابید و روز را هم به خاطر شما روشن قرار داد تا از فضل خدا و از پروردگارتان طلب کنید، و روزیتان را به دست آورید؛ و این دو از ارکان تدبیر زندگی انسان هاست. البته در روایات ما بسیار امر و دستور به تلاش برای کسب و روزی شده است و از انسان بی‌کار به شدت نهی گردیده است که نقل شده است از امام علی (ع) که می‌فرماید: مَبْغُوضٌ مِی‌دَارَمُ کَسِی رَا کِه نَسَبَتْ بِه کَار حِیَاتِ مَادِی اَش تَنْبَلُ وَ بِی اَعْتِنَا اَسْتُ؛ زیرا کسی که نسبت به زندگی دنیایش چنین است، در مورد آخرتش تنبل‌تر و بی‌اعتنا تر است. (۳۰) و در روایت دیگر فرمود: هر چند کار و تلاش همراه با زحمت و رنج است، بیکاری پیوسته منشأ فساد و تباهی است. (۳۱)

۵. انفاق

اساساً باید توجه داشت که نفس انفاق کردن چون که یک لطف الهی است به انسان آرامش می‌دهد. زیرا ما هر چه داریم از خدای تعالی است و لذا باعث اطمینان و آرامش می‌گردد. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ اِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَ اللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ (۳۲) ترجمه: از اموال آن‌ها صدقه‌ای (زکات) بگیر تا به وسیله آن آن‌ها را پاک سازی و پرورش دهی، و به آن‌ها (هنگام گرفتن زکات) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آن‌ها است و خداوند شنوا و دانا است. در این که مراد از صدقات کدامیک از صدقات مراد است که آیا صدقات واجبه که همان زکات مال باشد و یا زکات مستحبه که حتی صدقاتی که هر روز برای سلامتی خود یا خانواده باشد مراد است مرحوم آیه الله طیب در تفسیر گران سنگ اطیب البیان می‌فرماید مرا مطلق صدقات است یعنی اعم از صدقات واجبه و صدقات مستحبه مراد است. مفسر بزرگ قرآن کریم حضرت آیه الله جوادی آملی در بیانی زیبا می‌فرماید: تصدق علنی همراه با اخلاص به نهادها و سازمان‌ها و مراکز خدمات، مؤسسات درمانی و... خوب است (۳۳) چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَبِعَمَّا هِیَ

وَإِنْ تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳۴) یعنی: اگر صدقات را آشکارا بدهید، پس آن کار خوبی است، ولی اگر آن‌ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، پس این برای شما بهتر است و قسمتی از گناهان شما را می‌زداید و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. زیرا سبب تشویق مردم، سرکوبی دشمنان و خوشحالی دوستان شده و انسان منفق را اُسوه دیگران می‌کند. همچنین وقتی مستمندان جامعه می‌فهمند که عده‌ای در فکر آنان‌اند، دلگرم می‌شوند و آرامش می‌یابند، پس تصدق علنی با اخلاص، به دلیل فواید فراوان اجتماعی در همه جا نیکوست. (۳۵) در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمودند: و نیز در روایتی آمده است: «هفت کس هستند که خداوند آن‌ها را در سایه لطف خود قرار می‌دهد، در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر، و جوانی که در بندگی پروردگار پرورش می‌یابد، و کسی که قلب او با سجده پیوسته است، و کسانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند با محبت گرد هم آیند و با محبت متفرق شوند، و کسی که زن زیبای صاحب مقامی او را به گناه دعوت کند و او بگوید من از خدا می‌ترسم، و کسی که انفاق نهانی می‌کند بطوری که دست راست او از انفاقی که دست چپ او کرده آگاه نمی‌گردد! و کسی که تنها به یاد خدا می‌افتد و قطره اشکی از گوشه‌های چشم او سرازیر می‌شود. (۳۶)»

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطرح شده در این فصل به این نتیجه خواهیم رسید که آنچه در زندگی‌های کنونی بین خانواده‌ها حکم فرماست، همان آسایش و راحتی می‌باشد یعنی متاسفانه معمولاً ما انسان‌ها دنبال راحتی و رفاه و آسایش در دنیا می‌گردیم که آن را در دنیا هیچ موقع نمی‌یابیم زیرا اساساً خدای تعالی دنیا را جای آرامش قرار نداده است. هر چند که ما انسان‌ها می‌خواهیم آن را در این دنیا جستجو نماییم و اتفاقاً آن را هیچ موقع به طور کلی می‌توان آرامش را با د نمی‌یابیم. به طور کلی از نگاه ویژه شناسی آرامش دو گونه بیان شده است. ۱. «سکینه» همان آرامش

ممدوحی است که انسان را برابر سوانح دردناک آرام نگه می‌دارد و مقابل آن اضطراب است. ۲. «سکون» آرامش مذمومی است که انسان را در حوادث منفعل و احياناً ستم‌پذیر می‌کند و به تدریج او را به مسکنت می‌افکند، چنان‌که بنی اسرائیل به دامن مسکنت فرو غلتیدند؛ و در قرآن کریم خدای تعالی این داستان را مورد تحلیل قرار داده است که بنی اسرائیل زمانی که همراه حضرت موسی (علیه‌السلام) بودند از رهبری آن حضرت که سبب آرامش روحی بوده است بهره‌ای نبردند و برای رسیدن به سبزی و نان و حبوبات از شرف و عزت خود گذشتند و حاضر به مبارزه نشدند، در نتیجه خدای سبحان نیز به حضرت موسی (علیه‌السلام) فرمان داد تا به آن‌ها بگوید که راه را عوض و به شهری نزدیک مهاجرت کنند که در آنجا نیازهای مادی آنان فراهم است؛ ولی در ذلت و مسکنت باید حیات را ادامه دهند چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید: وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَعَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالذِّئْبِ هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ صُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَأُوْءٍ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۳۷) ترجمه: و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: ای موسی، هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفاء کنیم، از خدای خود بخواه که از آنچه از زمین می‌روید، از سبزیجات خیار، سیر، عدس، و پیاز برای ما بروایند، موسی گفت: آیا غذای پست تر انتخاب می‌نمائید (اکنون که چنین است بکوشید از این بیابان) وارد شهری شوید، زیرا هر چه خواستید در آنجا هست. خداوند (مهر) ذلت و نیاز بر پیشانی آن‌ها زد و مجدداً گرفتار غضب پروردگار شدند، چرا که آن‌ها نسبت به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، اینها به خاطر آن بود که گناهکار و سرکش و متجاوز بودند. مرحوم شهید بزرگوار استاد مطهری در این زمینه می‌فرمودند: این‌که صاحبان ایمان، از بهترین آرامش و آسایش روانی برخوردارند از آن جهت است که جهان را حکیم و علیم و هدفدار می‌دانند نه گیج و منگ و ابله و بی‌هدف، آن را عادل و طرفدار حق و اهل حق می‌دانند نه ستمگر و طرفدار

ستم و یا بی تفاوت. یکتاپرستان، در مورد بدی‌ها و شرور، معتقدند که هیچ چیزی حساب نکرده نیست؛ بدی‌ها یا کیفی هستند عادلانه یا ابتلائی هستند هدفدار و پاداش آور. سازمان بهداشت جهانی، آماری منتشر کرده و اعلام کرده که آمار خودکشی مخصوصاً در میان روشنفکران بالا می‌رود. بر حسب گزارش این سازمان، در هشت کشور اروپایی، خودکشی خیلی زیاد شده است. یکی از آن هشت کشور سوئیس است که ما آن کشور را نمونه خوشبختی می‌انگاریم. در این گزارش آمده است که خودکشی، سومین عامل مرگ و میر است، یعنی بیش از سرطان تلفات می‌دهد و متأسفانه در میان طبقه تحصیل کرده بیش از طبقه بی‌سواد واقع می‌شود. نیز در همین گزارش آمده است که در کشورهای در حال توسعه که در حال از دست دادن ایمان‌اند، خودکشی زیادتر است. در آلمان غربی هر سال ۱۲۰۰۰ نفر به وسیله خودکشی می‌میرند و ۶۰۰۰۰ نفر خودکشی می‌کنند و نجات داده می‌شوند. این است زندگی کسانی که ایمان خویش را به خدای دانا «رب العالمین» از دست داده‌اند. اساساً باید دانست که برای خودکشی، عوامل متعددی ذکر شده است: جلب توجه، شکست در عشق، شکست در رقابت‌های اجتماعی و اقتصادی، فقر، اعتیاد، خفقان، بوج پنداری زندگی و هستی. ولی علت العلیل، یک چیز است: بی‌ایمانی. (۳۸)

پی نوشت ها

۱. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲، ۴۹، ۲۰)
۲. (مومنون، ۱۱۵)
۳. (یحار، ج ۵، ص ۳۱۲)
۴. (مراحل اخلاقی در قرآن، ص ۱۶۹)
۵. (سوره یونس، آیه ۰۷)
۶. (سوره حدید، آیه ۲۰)
۷. (برداشت هایی از سیره امام خمینی)، ج ۲، ص ۲۳۳
۸. (نمونه، ج ۱۰، ص ۲۱۰)
۹. (راه روشن، جلد ۱، ص: ۳۳۳)
۱۰. (سوره انفال، آیه ۰۲)
۱۱. (سوره رعد، آیه ۲۸)
۱۲. (توبه، ۱۰۳)
۱۳. (تسنیم، ج ۱۶، ص ۱۲۵)
۱۴. (رازهای نماز، ص ۱۲۷ ۱۳۲)
۱۵. (سوره فتح، آیه ۰۴)
۱۶. (طه، ۱۲۴)
۱۷. (یادداشت ها، ج ۴، ۵۴۷)
۱۸. (انعام، ۹۶)
۱۹. (تفسیر نور، ج ۳، ص: ۳۱۵)
۲۰. (نهج البلاغه، فیض، خطبه ۱۵۷)
- ۲۱ و ۲۲. (حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - روزنامه رسالت - ۷۲/۳/۹)
۲۳. (روم، ۲۱)
۲۴. (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۹۲)
۲۵. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۶، ۴۵۵)
۲۶. (سلسله سخنرانی های استاد قرائتی، ۲۰/۵/۱۳۸۴)
۲۷. (به نقل از سایت آفتاب)
۲۸. (فرقان، ۴۷)
۲۹. (غافر، ۶۱)
- ۳۰ و ۳۱. (شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۵۸)
۳۲. (توبه، ۱۰۳)
۳۳. (أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۰۶)
۳۴. (بقره، ۲۷۱)
۳۵. (تفسیر تسنیم، ج ۱۲، ص ۱۴۶)
۳۶. (مجمع البیان، جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۸۵)
۳۷. (بقره، ۶۱)
۳۸. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۰۱)

رویکرد قرآن به مسأله آرامش در مقایسه با سایر ادیان

بشر، به طور طبیعی در طول زندگی در این جهان با نگرانی‌ها و اضطراب‌های بسیاری رو در رو بوده و همواره برای فایق آمدن بر آن‌ها و از میان بردن عوامل پیدایش آن‌ها کوشیده است. یکی از اهداف پیدایش مجموعه بزرگ اختراعات و اکتشافات بشر، خانواده، قبیله، دولت و دیگر سازمان‌های اجتماعی، دین، مذهب، هنر، آداب و رسوم و حتی گاه جنگ‌ها، دست‌یابی بشر به آرامش و آسایش در زندگی بوده است. اندیشه‌های بشری و مکاتب و آیین‌های گوناگونی نیز در این جهت به ظهور رسیده‌اند. در این میان، ادیان جهانی و آیین‌های بومی نیز وصول به آرامش روح و روان را یکی از مهم‌ترین اهداف خویش قرار داده‌اند.

سفارش‌های اخلاقی زرتشت در قالب تصویر نزع مستمر خیر و شر در جهت وصول به آسایش و بهره‌وری انسان و رهایی از رنج و زیان و ناخوشی قابل تفسیر است. (۱) کوشش نور برای رهایی از سرزمین تاری در اندیشه مانی نیز در همین جهت قابل فهم است. (۲) تلاش برای رسیدن به آرامش و آسایش از دردهای جسمی و روانی بشر، مورد توجه بسیاری از آیین‌های بومی هند بوده است. (۳) آرامش در فلسفه بودا به حالت متمرکز

ویک دل و آرام و نیالوده جان تفسیر شده و «نیروانا» برترین و واپسین راه رهایی از چرخه تسلسل وار تولد دوباره و بیماری و مرگ بوده و رهایی و ارستگی هر رنج و عذاب است. (۴)

عهد عتیق و جدید، سراسر آکنده از کوشش‌های فرستادگان خداوند برای رهایی بشر از درد و اندوه و نیل به آرامش و سعادت ابدی در هر دو جهان است. آموزه بشارت و نجات، همواره یکی از بخش‌های مهم آموزه‌های انبیای بنی اسرائیل بوده که رهایی از رنج و نگرانی فردی و اجتماعی را در خود داشته است. (۵) انسان امروز در اثر نگرانی‌ها و ناآرامی‌های دنیای جدید، بیش از پیش به احساس امنیت و آرامش نیازمند بوده، هم چنان در پی یافتن راه‌های جدید برای رسیدن به آرامش معنوی است. (۶) مکاتب روان درمانی، همگی هدف اصلی خود را رهایی از اضطراب و پدید آوردن احساس امنیت در انسان می‌دانند. از میان کوشش‌های فراوانی که برای پیش‌گیری از ابتلا به نگرانی و در نتیجه آن، افسردگی و برای روان درمانی افراد مضطرب به عمل آمده، برخی رویکردهای جدید در میان روان‌شناسان به تأثیر دین و ایمان در سلامت روان اشاره دارند. (۷) ایمان به خدا از نگاه این گروه از روان‌شناسان در خود سرچشمه‌ای بی‌کران از آرامش و قدرت معنوی را داراست که هرگونه اضطراب و نگرانی را از انسان زدوده، در برابر هرگونه فشار درونی و بیرونی به انسان مصونیت می‌بخشد. روان‌شناسان بزرگی از قبیل ویلیام جیمز، کارل یونگ و هنری لینک تأثیر شگرف ایمان در دین اسلام را در سطحی گسترده تر مورد توجه قرار داده‌اند. بخش وسیعی از آموزه‌های این دین به ایمان اختصاص یافته و افزون بر ارائه تعریفی جامع از آن به راه کارهای روانی و رفتاری فراوانی برای دستیابی به این نیاز اصیل بشری پرداخته شده است. براین اساس، دانشمندان اسلامی به آرامش، نگاهی مقدس افکنده و آن را پدیده‌ای الهی شمرده‌اند که از سوی فرشتگان بردل‌های مؤمنان فرود می‌آید و زمینه ساز تقویت ایمانشان است؛ همان گونه که اضطراب و نگرانی از جانب شیطان بر دل‌های آلوده به گناه چنگ انداخته و زمینه ساز فسق و کفر است. (۸)

ایمان در جایگاه جامع ترین مفهوم دینی در اسلام، از ریشه «أمن» به معنای آرامش جان و رهایی از هرگونه هراس و اندوه است (۹) که ارتباط میان پذیرش گفتار خداوند و دستیابی به آرامش روح و روان را نشان می‌دهد. (۱۰) آنان که ایمان آورده، آفت ناپاکی را به حریم آن راه ندهند، آرامش از آن ایشان است و آن‌ها همان هدایت‌یافتگانند: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با هیچ ستمی نیامیخته‌اند، اینانند که [از خشم خدا] در امانند و اینان هدایت‌یافتگان‌اند» (۱۱) و از اسلام نیز بیان نگر تسلیم محض انسان در برابر خداوند همه جهانیان است که احساس امنیت و آرامش از پیامدهای آن به شمار می‌رود: «چنین نیست، بلکه هر کس خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، اجرش را نزد پروردگارش خواهد داشت، و هیچ ترسی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد» (۱۲)

قرآن رویکرد توحیدی را در زندگی، یگانه راه دست‌یابی به امنیت روح و روان می‌شمرد: «و چگونه من از آنچه به وسیله آن شرک می‌ورزید بترسم، در حالی که شما از این نمی‌ترسید که چیزی را شریک خدا ساخته‌اید که درباره آن دلیلی بر شما نازل نکرده است؟ پس اگر تشخیص می‌دهید، کدام یک از این دو گروه (موحدان و مشرکان) به ایمنی [از خشم خدا] سزاوارترند؟» (۱۳) انسان یکتاپرستی که در زندگی فقط یک هدف و یک مقصد را دنبال می‌کند، هرگز از این جهت با انسان چندگانه‌گرایی که روح و روانش را در میان اهداف و مقاصد گوناگون تقسیم کرده، یکسان نیست: «خدا مثلی زده است: مردی که چند مالک ناسازگار در مالکیت او شریک باشند [و دستورات متضاد به او بدهند] و مردی که اختصاص به یک نفر داشته باشد [و فقط از او دستور بگیرد]، آیا این دو در مثل یکسانند؟ ستایش از آن خداست، ولی بیشترشان نمی‌دانند» (۱۴) ارضای نیاز فطری آرامش‌خواهی و امنیت‌گرایی انسان در سطوح دیگر از مفاهیم دینی قرآن نیز مورد توجه قرار گرفته است. مفاهیم توکل، فلاح، تقوا، نجات، صبر، توبه، ولایت، رضا و... همگی به گونه‌ای با موضوع آرامش ارتباط دارند. افزون بر این، واژگان «سکینه» و «اطمینان» به طور ویژه درباره آرامش بحث می‌کنند.

انواع آرامش

آرامش از نگاه قرآن در یک طبقه بندی کلی به دو بخش دنیایی و آخرتی تقسیم می‌شود که دو روی یک حقیقت هستند: «آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند. همانان که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند. در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. سخنان خدا تغییرپذیر نیست. این است آن کامیابی بزرگ» آرامش، خود ماهیتی روحی و روانی دارد؛ اما از آن جاکه عوامل پدیدآورنده آن و موانع به هم زنده آن ممکن است ماهیتی اعتقادی، روانی یا طبیعی داشته باشند می‌توان به تقسیم آن پرداخت.

۱. آرامش اعتقادی

تقاضای حضرت ابراهیم (ع) از خداوند برای مشاهده نمونه‌ای کوچک از رستاخیز، برای دستیابی به نوعی آرامش اعتقادی بوده است. او به این وعده الهی، ایمانی کامل و محکم داشت؛ اما ذهن انسان به طور طبیعی باورهای غیر محسوس را به سان باورهای محسوس، پذیرا نگشته، همواره پرسش‌هایی درباره ماهیت و کیفیت آن‌ها در پندار می‌آفریند. این پرسش‌ها آرامش و ثبات اعتقادی انسان مؤمن را از او می‌گیرد؛ از این روی ابراهیم برای رهایی از این حالت، خواهان مشاهده چگونگی تحقق آن فعل الهی می‌شود. (۱۵) حواریون عیسی نیز بنا به دیدگاه برخی تفاسیر از عیسی مائده‌ای آسمانی طلبیدند تا به وسیله آن، پیامبری او و راستی ادعاهایش برایشان آشکار شود و یا با خوردن آن به آرامش اعتقادی دست یابند. (۱۶)

۲. آرامش روانی

جان انسان همواره طلب رسیدن به مراحل کمال وجودی خویش است؛ بدین سبب همواره از حالی به حالی دیگر درمی‌آید؛ اما در هیچ مرحله‌ای به نهایت مطلوب خویش دست نیافته، باز خواهان دستیابی به مرحله‌ای دیگر است. قلب انسان در اثر این حالت، همواره از نگرانی و اضطراب آکنده است تا آن‌که در سیر حرکت خویش به خداوند در نقش مبدأ و مقصد همه

جهان هستی و جامعه همه کمالات وجودی توجه کند؛ آن گاه خود را در آرامشی بی کران می یابد: «همانان که ایمان آورده اند و دل هایشان بایاد خدا آرام می گیرد» (۱۷) این احساس آرامش مطلق فقط در این حالت پدید می آید: «آگاه باشید که دل ها فقط بایاد خدا آرامش می یابد» (۱۸)

انسان های برخوردار از آرامش الهی، خود آرامش بخش دیگران نیز هستند؛ از این رو خداوند به پیامبر خویش فرمان می دهد که بر مؤمنان درود فرستد تا بدین وسیله، آنان را در راه ایمان، آرامش بخشد: «و برای آنان دعا کن، زیرا دعای تو برایشان موجب آرامش است» (۱۹)

آرامش روانی در نگاه برخی مفسران معاصر، در آرامش اعتقادی نیز تأثیرگذار است. آن که نورایمان به اعماق وجودش راه یافته باشد، دیگر نه معجزه می طلبد و نه در پی برهان و استدلال برمی خیزد؛ بلکه همه هستی خویش را در برابر حقیقتی که با تمام وجود تجربه کرده است، تسلیم می کند. «و کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای بر او نازل نشده است؟ بگو: بی تردید، خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را که [به او] بازگردد، به سوی خود هدایت می کند. همانان که ایمان آورده اند و دل هایشان بایاد خدا آرام می گیرد. آگاه باشید که دل ها فقط بایاد خدا آرامش می یابد. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، [در دنیا] زندگی خوش و [در آخرت] بازگشتگاه نیکو برای آنان خواهد بود» (۲۰)

اهمیت آرامش روانی در بحران های روحی و اجتماعی دو چندان نمایان می شود. به نمونه های بارزی از این موارد در قرآن اشاره شده است. مادر حضرت موسی (ع) در سخت ترین حالات روانی که فرزند خود را از ترس کشته شدن در گهواره ای چوبی نهاده، به رود نیل سپرد، فقط یاد خدا آرام بخش او بود که به یاری آن توانست این آزمایش را تا سرانجام با کام یابی به پایان رساند: «و دل مادر موسی واله و نگران شد، به طوری که اگر قلبش را استوار نساخته بودیم که از بوردارندگان [وعده ما] باشد، نزدیک بود آن [ماجرای] را فاش سازد» (۲۱) بنی اسرائیل هنگام فرار از مصر در حالی که لشکریان فرعون را در پی خویش می دیدند، فقط با سخنان موسی که با اطمینان از یاری خدا

سخن می‌گفت، آرامش یافتند: «و چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: ما قطعاً به چنگ آنان خواهیم افتاد. [موسی] گفت: چنین نیست. بی تردید پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد.» (۲۲) اصحاب کهف در میان مردم مشرک و توحیدستیز شهرشان، در اثر برخورداری از آرامش الهی با شهادت تمام در برابر همه قدرت‌ها و جاذبه‌های زندگی مادی ایستاده، شعار توحید سر دادند: «و دل‌هایشان را استوار ساختیم، آن‌گاه که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما خداوندگار آسمان‌ها و زمین است، و هرگز جز او معبودی رانمی‌خوانیم...» (۲۳) در تاریخ صدر اسلام نیز یاری خداوند به مسلمانان در جریان هجرت پیامبر، جنگ بدر و حنین و صلح حدیبیه دیگر موقعیت‌های سخت در قالب نزول آرامش خداوندی بر دل‌های مسلمانان تجلی کرد.

۳. آرامش طبیعی

برخی پدیده‌ها در این جهان از طبیعتی آرام بخش برخوردارند. شب را سکونت بخش: «اوست آن که شب را برای شما قرار داد تا در آن بیارامید...» (۲۴) و خواب را مایه آسودگی و استراحت: «و اوست آن که شب را برای شما وسیله پوشش و خواب را مایه آرامش قرار داد» (۲۵) قرار داده است. (۲۶) آرامش حاصل از تاریکی شب به حالت ویژه نظام عصبی انسان نیز ارتباط داشته، واقعیتی علمی به شمار می‌رود: (۲۷) از دیگر مصادیق آرامش طبیعی آن است که خداوند برای انسان از نوع خویش همسرانی آفریده: «اوست آن که شما را از یک تن آفرید، و جفتش را از جنس او قرار داد تا در کنارش آرامش بیاید» (۲۸) و میان آن‌ها محبت و مودت پدید آورد و بدین وسیله هریک را آرامش بخش دیگری قرار داد: «و از نشانه‌های [قدرت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرام گیرید، و میان شما محبت و شفقتی قرار داد» (۲۹) خانه نیز محلی برای آسایش و آرامش جسم و روح آدمی است: «و خدا برای شما خانه‌هایتان را مایه آرامش قرار داد» (۳۰)

پی نوشت‌ها

۱. اوستا، دفتربیکم، بیسنه‌هات ۳۰، بند ۱۱؛ بیسنه‌هات ۴۶، بنده ۲، ۸.
۲. زبور، مانی، فرگرد نخست، مزبور ۲۲۳.
۳. تاریخ تمدن، ۱/ ۴۷۹، ۴۸۵ و ۴۹۰.
۴. بودا، ص ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۷۱.
۵. معجم اللاهوت الكتابی، ۳۲۱، ۳۲۵.
۶. آرامش بیکران، ص ۸۷، ۱۵۵.
۷. دین و روان، ص ۱۷۸.
۸. الروح، ابن قیم، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
۹. العین، ص ۵۵؛ مفردات، ص ۹۰؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۲۲۳، «لمن».
۱۰. بیضاوی، ج ۱، ص ۲۱۱.
۱۱. انعام/ ۸۲.
۱۲. بقره/ ۱۱۲.
۱۳. انعام/ ۸۱.
۱۴. زمر/ ۲۹.
۱۵. بقره/ ۲۶۰؛ قرطبی، ج ۳، ص ۱۹۵؛ المیزان، ج ۲، ص ۳۷۳؛ نمونه، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.
۱۶. مائده/ ۱۱۲، ۱۱۴؛ قرطبی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
۱۷. رعد/ ۲۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۵۰.
۱۸. رعد/ ۲۸؛ روح المعانی، مج ۸، ج ۸، ص ۲۱۴.
۱۹. توبه/ ۱۰۳؛ التحریر و التنویر، ج ۱۱، ص ۳۳؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۸۱.
۲۰. رعد/ ۲۹، ۲۷؛ فی ظلال، ج ۴، ص ۲۰۶۱.
۲۱. قصص/ ۱۰؛ قرطبی، ج ۱۳، ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۹؛ فی ظلال، ج ۵، ص ۲۶۷۸-۲۶۸۰.
۲۲. شعراء/ ۶۱، ۶۲؛ مراغی، مج ۱۷، ج ۱۹، ص ۶۷، ۶۸.
۲۳. کهف/ ۱۴؛ فی ظلال، ج ۴، ص ۲۳۳۶؛ قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۳۸.
۲۴. یونس/ ۶۷.
۲۵. فرقان/ ۴۷؛ نبأ/ ۹.
۲۶. جامع البیان، مج ۱۱، ج ۱۹، ص ۲۷.
۲۷. نمونه، ج ۸، ص ۳۴۳ و ۳۴۴؛ ج ۱۵، ص ۵۶۴.
۲۸. اعراف/ ۱۸۹.
۲۹. روم/ ۲۱؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۷۰؛ الکشاف، ج ۳، ص ۴۷۳؛ فی ظلال، ج ۵، ص ۲۷۶۳.
۳۰. نحل/ ۸۰.

دعا در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم السلام

«دعا» فقط یک درخواست خشک و بی روح نیست بلکه باید گفت: «دعا» باطن قرآن است، چنانکه حضرت امام خمینی رحمه الله به نقل از استاد خود می فرمود: «دعا قرآن صاعد است. (۱)» علامه طباطبائی رحمه الله در تفسیر شریف المیزان می فرماید: «هر عبادتی دعا است. (۲)» و با توجه به کلام نورانی خداوند که فرمود: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (۳)» باید گفت: «دعا» هدف خلقت است.

علامه امینی رحمه الله می گوید: «اسلام برای مسلمانان مدرسه ای تاسیس کرده است که در این مدرسه دو لنگه دارد و هیچ لنگه آن در عالم لنگه ندارد، یکی «دعا» و یکی «زیارت».

دعاکننده کسی است که چون فاصله بین آنچه راکه «هست» با آنچه راکه «باید باشد» او را دچار هراس و بی تابی کرده است، دست به دامن «دعا» می زند تا خود را به اوج قله کمال برساند. دعاکننده واقعی حرکتش به سوی مخلوق نیست تا محدود باشد، او طالب خالق است. پس دعا وسیع ترین، کامل ترین و ضروری ترین نوع حرکت است.

الکسیس کارل می گوید: دعا کردن در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم السلام

تنهاییک عبادت معمولی نیست، بلکه همچون تشعشعی است که از روح شخص دعاکننده برمی خیزد و نیرومندترین شکل انرژی است که شخص می تواند تولید کند. تاثیر دعا بر روح و جسم آدمی به آن اندازه قابل اثبات است که تاثیر عدد ترشح کننده بدن، و نتایج آن را می توان از راه افزایش کار آمدی بدن، بزرگتر شدن نیروی فکری، زیادتر شدن طاقت اخلاقی، عمیق تر شدن فهم آدمی از واقعیت هایی که با روابط بشری همراه است، اندازه گرفت. (۴) به قول شهید مطهری: «دعا هم طلب است و هم مطلوب، هم وسیله است و هم غایت، هم مقدمه است و هم غایت. (۵)»

معانی دعا در قرآن

۱ - خواندن

«هنالك دعا زكريا ربه قال هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء» (۶). «در آن هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: [خداوند!] از ناحیه خود فرزند پاکیزه ای به من عطا فرما که تو شنونده دعایی.»

۲ - پرسش کردن

«قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي» (۷). «[بنی اسرائیل به حضرت موسی (ع) گفتند:] برای ما از پروردگارت بپرس، این گاو چگونه گاوی باشد، برای ما روشن کند.»

۳ - فریاد رسی خواستن

«قل ارايتم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة اغير الله تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون» (۸). «بگو اگر راست می گوئید به من خبر دهید، اگر عذاب خدا به شما رو آورد، یا قیامت فرارسد، آیا غیر خدا کسی را به فریاد رسی خود می خوانید؟ [قطعاً نه] بلکه تنها خدا را به فریاد رسی می خوانید.»

۴ - تشویق و ترغیب کردن

«والله يدعوالى دارالسلام» (۹). «خدا به خانه امن و سلامت تشویق می کند.»

«یا قوم مالی ادعوکم الی النجاة و تدعوننی الی النار» (۱۰). «[مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم! چرا من شما را به نجات تشویق می‌کنم و شما مرا به آتش تشویق می‌کنید.]»

۵ - کمک خواستن

«فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین» (۱۱). «سوره‌ای مثل قرآن بیاورید و از نخبگان‌تان غیر از خدا کمک بخواهید، اگر راست می‌گوئید.»

۶ - نام گذاری کردن

«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا» (۱۲). «[خطاب به میتکران می‌فرماید:] نام گذاری پیامبر صلی الله علیه و آله را مانند نامگذاری یکدیگر [و آنچه بین خودتان رایج است] قرار ندهید.»

مدعو کیست؟

مدعو در دعا خداوند است، آن هم خداوندی که:

۱ - بی نیاز مطلق است.

«الم تعلم ان الله له ملک السموات و الارض» (۱۳). «و آیا نمی‌دانی که خداوند مالک زمین و آسمان‌ها است؟»
«و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما» (۱۴). «آسمان و زمین و آنچه در بین آن‌دو است ملک خداوند است.»

یارب مکن از لطف پریشان ما را / هر چند که هست جرم و عصیان ما را
ذات تو غنی بوده و ما محتاجیم / محتاج به غیر خود مگردان ما را

۲ - از آنچه می‌بخشد چیزی کم نمی‌شود.

«ان هذا لرزنا ما له من نفاد» (۱۵). «به درستی که این روزی را ما

می‌دهیم و پایان پذیر نیست.»

در دعای ایام ماه رجب می‌خوانیم: «فانه غیر منقوص ما اعطیت. به درستی که هر چه می‌بخشی چیزی کم نمی‌شود.»
و در دعای افتتاح می‌خوانیم: «لا تزیده کثرة العطاء الا جودا و کرما. هر چه خداوند بیشتر می‌بخشد، جود و کرشم افزون می‌شود.»

۳ - برخواسته همه واقف است.

«محیط بکل شیء». «خداوند بر همه چیز احاطه دارد.»
الهی بی پناهان را پناهی / به سوی خسته حالان کن نگاهی
مرا شرح پریشانی چه حاجت / که بر حال پریشانم، گواهی

× × ×

ای آنکه تو حال دل نالان دانی / احوال دل شکسته بالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی / وردم نزنم، زبان لالان دانی
در دعای ماه رجب می‌خوانیم: «لکل مسئله منک سمع حاضر و جواب عتید. برای هر خواسته‌ای از تو، گوشی و پاسخی مهیا کرده‌ای.»

۴ - بر افراد نالایق هم لطف می‌کند.

در دعای شب جمعه می‌خوانیم: «یا دائم الفضل علی البریة، یا باسط الیدین بالعطیة. ای خدایی که فضل و کرمت بر خلق دائم است و دو دست عطا و بخششت [به جانب بندگان] دراز است.»
در ایام ماه رجب می‌خوانیم: «عادتک الاحسان الی المسیئین. عادت تو احسان به گناهکاران است.»

«یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه. ای خدایی که به کسی که از او درخواست نمی‌کند و به او معرفتی ندارد عطا می‌کند.»

غرق گنه، ناامید مشو ز دربار ما / که عفو کردن بود در همه دم کار ما
بنده شرمنده تو، خالق بخشنده ما / بیا بهشت دهم، مرو تو در نار ما
خواهم اگر بگذرم، از همه عاصیان / کیست که چون و چرا کند ز کردار ما؟!
اگر وجودت شود غرق معاصی، بیا / دست تو سل بزن به آل اطهار ما

داعی کیست؟

دعا کننده بنده محتاجی است که حتی برای اظهار احتیاجش هم محتاج لطف خداوند است.

«یاایها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنی الحمید» (۱۶). «ای انسان‌ها! شما به خداوند نیازمندید و بی نیاز [واقعی] خداوند حمید است.»

هر قدر که انسان بیشتر به فقر خود واقف شود، به خداوند نزدیکتر شده است و هر قدر انسان خود را بی نیاز تصور کند، از خدا دور شده و به شیطان و طاغوت نزدیک می‌شود. از این رو در قرآن کریم می‌خوانیم: «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی. انسان همین که خود را بی نیاز ببیند، طغیان می‌کند. (۱۷)»

نقش و اهمیت دعا

- مورد توجه خدا: «و قال ربکم ادعونی استجب لکم. «و خدای شما فرمود: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. (۱۸)»

- ستون دین: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «الدعاء عمود الدین. دعا ستون دین است. (۱۹)»

- نور آسمان‌ها و زمین: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «الدعاء نور السموات والارض (۲۰). دعا نور آسمان‌ها و زمین است.»

- برترین عبادات: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «افضل العبادة الدعاء (۲۱). برترین عبادت، دعاست.»

- برتر از قرائت قرآن: قال علی بن موسی الرضا (ع): «الدعاء افضل من قراءة القرآن (۲۲). دعا از قرائت قرآن برتر است.»

اشکال

۱- بعضی می‌گویند: دعا کردن نوعی جسارت به درگاه پروردگار است، مگر خداوند مصلحت ما را نمی‌داند که ما باید به خداوند تذکر بدهیم؟ مگر خداوند را عادل نمی‌دانیم که برای او وظیفه تعیین می‌کنیم؟ پاسخ- اولاً: خداوند به ما دستور داده است که دعا کنیم. «ادعونی استجب لکم» (۲۳)

ثانیا: دعا منحصر به درخواست حاجت نیست بلکه نوعی ارتباط و آشنایی با خالق است.

ثالثا: همانطور که دنبال رزق رفتن و کار و تلاش معیشتی منافاتی با رزقیت خداوند ندارد، دعا هم همینطور است.

۲- آیا دعا موجب نوعی تخدیر و ترک تلاش و کوشش نیست؟

پاسخ: با رجوع به آیات و روایات و توجه به نقش تربیتی متون ادعیه، به خوبی متوجه می شویم که لازمه دعا تلاش و کوشش و فعالیت است و دعای بدون عمل ارزشی ندارد.

قرآن کریم می فرماید: «وان لیس للانسان الا ما سعی» (۲۴). «واینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.»

و نیز می فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». «همانا خداوند وضع قومی را تغییر نمی دهد مگر آنکه وضع خود را تغییر دهند. (۲۵)»

تقسیم دعا بر طبق خواستگاه

۱- دعاهایی که حاوی تقویت روحیه بایادآوری و تلقین عقاید هستند

مانند: «لااله الا الله الهها واحدا و نحن له مخلصون، لااله الا الله ولا نعبد الا اياه» (۲۶). خدایی جز خدای واحد نیست و برای او اخلاص داریم.

خدایی جز خدای واحد نیست و غیر او را نمی پرستیم.»

«حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولا و نعم النصیر» (۲۷). خداوند ما را بس

است و بهترین وکیل است. بهترین مولی و بهترین یاور است.»

ما درد و جهان غیر خدایار نداریم / جز یاد خدا هیچ دگر کار نداریم

ما شاخ درختیم، پراز میوه توحید / هر رهگذری سنگ زند، عار نداریم

گریار وفادار نداریم ولیکن / مایار بجز حضرت غفار نداریم

«رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بعلی اماما و بالحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الخلف الصالح علیهم السلام ائمة و سادة و قادة بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء. راضی هستم به پروردگاری خدا و به مسلمان بودن و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت حضرت علی (ع) و امام

حسن و امام حسین و امام سجاد و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری و امام زمان علیهم السلام به عنوان امام و آقا و رهبر. آن‌ها را دوست دارم و از دشمنانشان برائت می‌جویم. (۲۸)»

دعاهای مذکور مشتمل بر عقاید انسان از جهات مختلفی مانند ایمان به خدا، پذیرش اسلام، اعتقاد به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقرار به امامت حضرات ائمه علیهم السلام می‌باشد.

۲ - دعاهایی که متذکر توحید، نبوت و معاد شده‌اند

مانند دعای جوشن کبیر و دعای افتتاح. در دعای افتتاح می‌خوانیم: «الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لاولدا و لم یکن له شریک فی الملک. سپاس سزاوار خدایی است که همسر نگیرد و فرزند نپذیرد و در ملک خود شریک ندارد.» و در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «سبحانک یا لاله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب. منزهی توای آنکه جز تو معبود برحق نیست. به فریاد رس. به فریاد رس. ما را از آتش خلاص کن. ای پروردگار.»

۳ - دعای توأم با استغفار، عذر خواهی و درخواست از خداوند

جهت حفظ از شر شیطان و نفس مانند:

- «استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم (۲۹). پوزش و آمرزش از خدایی می‌خواهم که جز او خدایی نیست، [همان خدایی که] زنده استوار بخشنده مهربان است.»

- «اللهم اغفر لی الذنوب التی تهتک العصم. خدایا بیامرز گناهانی را که پرده عصمت را می‌برد. (۳۰)»

چنانکه اشاره شد، دعای شریف کمیل بهترین نمونه برای این دسته از دعاهاست.

- «اللهم اغفر لی الذنوب التی تغیر النعم. خدایا بیامرز گناهانی را که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد. (۳۱)»

۴ - دعاهای تربیتی:

- در دعای ششم صحیفه سجادیه از خداوند می‌خواهیم: «خدایا ما را بر شکرگذاری از نعمت‌ها و پیروی از سنت‌های شرع و دوری جستن از بدعت‌ها و ترویج و حفظ آئین اسلام و کمک به ناتوانان موفق بدار.»
- در دعای بیستم صحیفه سجادیه از خداوند درخواست می‌کنیم: «خدایا مرا به کاری که در قیامت از من سؤال می‌کنی مشغول دار، مرا به زیور صالحان بیارای.»

- در دعای بیست و پنجم صحیفه سجادیه از خداوند می‌خواهیم: «خدایا فرزندان مرا صالح گردان و آن‌ها را بینای در دین و شنوای حق و مطیع فرمان خود و دوستدار خیرگردان و مرا در تربیت آن‌ها و احسان در حقشان یاری فرما.»

- در دعای بیست و ششم از خداوند می‌خواهیم که ما را در همسایه داری و رعایت حق ایشان موفق بدارد.

- در دعای بیست و هفتم صحیفه، تربیت مرزداران و نیروهای مسلح و مدافعین اسلام را از خداوند درخواست می‌کنیم.

آری تربیت و هدایت را باید از خدا خواست. که اگر اراده او به چیزی تعلق نگیرد، آن کار از مخلوقات ساخته نیست.

پی‌نوشت‌ها

- (۱) صحیفه نور، ۲۰ / ۱۵۷.
- (۲) ذاریات / ۵۶.
- (۳) المیزان، ذیل آیه ۵۶ از سوره ذاریات.
- (۴) پاسدار اسلام، ش ۱۳۶، ص ۲۷.
- (۵) انسان کامل، ص ۲۴۰.
- (۶) آل عمران / ۳۸.
- (۷) بقره / ۶۱.
- (۸) انعام / ۴۱ و ۴۰.
- (۹) یونس / ۲۵.
- (۱۰) مؤمن / ۴۱.
- (۱۱) بقره / ۲۳.
- (۱۲) نور / ۶۳.
- (۱۳) بقره / ۱۰۷.
- (۱۴) مائده / ۱۷.
- (۱۵) ص / ۵۳.
- (۱۶) فاطر / ۱۵.
- (۱۷) علق / ۶ و ۷.
- (۱۸) غافر / ۶۰.
- (۱۹) کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.
- (۲۰) همان.
- (۲۱) تنبیه الخواطر، ص ۴۶۳.
- (۲۲) بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۲.
- (۲۳) غافر / ۶۰.
- (۲۴) نجم / ۳۹.
- (۲۵) رعد / ۱۲.
- (۲۶) مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه.
- (۲۷) همان، تعقیب نماز صبح.
- (۲۸) همان، تعقیبات مشترکه.
- (۲۹) همان، تعقیب نماز عصر.
- (۳۰) دعای شریف کمیل.
- (۳۱) همان.

سورة سخن



۱۰ موضوع قرآنی برای سخنرانی

قرآن به عنوان معجزه جاویدان پیامبر بزرگوار اسلام (ص) برترین کتاب شناخت و معرفت است، کتاب انسان سازی و تربیت که تمامی راههای رستگاری در آن یادآوری شده است.

قرآن کتاب نور، روشنایی و حکمت است که سعادت و نیک بختی انسان ها را در پرتو عمل به مضامین بلند و نورانی خود تضمین نموده است. پاداش پیروان خود را بهشت برین و کیفر مخالفین خود را آتش قهر و غضب پروردگار معرفی کرده است.

اهداف قرآن والاترین اهداف و ویژگی های آن، برجسته ترین ویژگی هاست. دریک کلام آنچه که انسان در راستای رسیدن به قرب الهی نیاز دارد، دراین کتاب هدایت وجود دارد.

از آنجایی که ماه مبارک رمضان را بهار قرآن نامیده اند، بسیار مناسب است مبلغان محترم با استفاده از این کوثر بی پایان و با بهره مندی از سخنان معصومین علیهم السلام، تشنگان زلال معرفت را بیش از پیش سیراب نمایند. به همین جهت مناسب دیده شد تا موضوعاتی چند از کلام الهی بررسی و ارائه گردد.

مبلغان محترم می‌توانند موضوعات ارائه شده را محور بحث خود قرار داده و با اضافه کردن توضیحات و مطالب مورد نیاز، با توجه به کمبودها و خلاهای معنوی محل تبلیغ، در نشر معارف دینی موفق باشند.

۱. روزه داری

روزه‌یکی از واجباتی است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است. این عمل عبادی علاوه بر اطاعت فرمان خداوند متعال و رضایت او، دارای آثار و برکات ارزنده‌ای است که در زندگی انسان به خوبی قابل مشاهده می‌باشد. آنچه خداوند متعال درباره روزه داری فرموده است، عمدتاً در آیات ۱۸۳ - ۱۸۷ سوره بقره بیان شده است، که در اینجا چند آیه مورد بحث قرار می‌گیرد: «یاایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون». «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده، همانگونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزکاری کنید.»

از این آیه نورانی سه مطلب استفاده می‌شود:

۱. روزه‌یکی از واجبات است.

۲. روزه درامتهای گذشته نیز واجب بوده است.

۳. روزه زمینه ساز پرهیزکاری است.

در آیه بعد می‌فرماید: «ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون».

[روزه در] روزه‌های معدودی [بر شما مقرر شده است]. هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، [به همان شماره] تعدادی از روزه‌های دیگر [را روزه بدارد] و بر کسانی که [روزه] طاقت فرساست، کفاره‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است و هر کس به میل خود، بیشتر نیکی کند، پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید، روزه گرفتن برای شما بهتر است.»

نکات قابل استفاده از این آیه عبارتند از:

۱. کسانی که از روزه گرفتن معاف هستند عبارتند از:

الف: مریضها.

ب: مسافران. که این دو دسته باید در زمان دیگری روزه بگیرند.

ج: ناتوانان از روزه.

۲. روزه گرفتن برای همگان بهتر است.

بنابراین خداوند در حکم روزه نهایت فضل و رحمت خودش را روشن ساخته است. چون اولاً فرمود: امتهای گذشته نیز مشمول حکم روزه بوده‌اند و هنگامی که عبادت سختی مانند روزه همگانی شد، تحمل آن آسان می‌شود. ثانیاً: حکمت و جوب روزه را که تقوا است بیان کرده است. ثالثاً فرمود: این حکم و جوب روزه منحصر به ایام محدودی است که اگر برای همیشه یا در اکثر روزها و وقتها آن را واجب می‌کرد مشقت بزرگی پدید می‌آمد. رابعاً: حکم و جوب روزه را در ماه پر فضیلت رمضان قرار داد که ماه نزول قرآن کریم است. خامساً: مشقت و زحمت لزوم روزه را از مسافرو مریض برطرف کرد که در حال مرض و سفر روزه واجب نیست.

علت وجوب روزه

امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: «انما فرض الله عز وجل الصيام لیستوی به الغنی والفقیر. وذلك لان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع، فیرحم الفقیر. لان الغنی کلما اراد شیئاً قدر علیه، فاراد الله عز وجل ان یستوی بین خلقه وان یذیق الغنی مس الجوع والالام لیرق علی الضعیف ویرحم الجائع (۱). همانا خداوند روزه را واجب ساخت تا به سبب آن توانگر و تهیدست برابر شوند. زیرا توانگر رنج گرسنگی را در نمی‌یابد تا به تهیدست رحم کند. چرا که توانگر هرگاه چیزی بخواد می‌تواند آن را فراهم آورد. لذا خدای عزوجل خواسته است تا میان آفریدگانش برابری ایجاد کند و رنج گرسنگی و سختی را به توانگر بچشاند تا بر ناتوان دل بسوزاند و به گرسنه رحم کند.»

نتایج روزه داری

۱. تقوا و پرهیزکاری:

چنانکه گذشت قرآن کریم یکی و شاید مهم ترین نتیجه روزه داری را تقوا و

پرهیزکاری ذکر کرده است و در پرتو این تقوا است که انسان حقیقت بین می شود.
چون که تقوا بست دودست هوا / حق گشاید هر دو دست عقل را

۲. تقویت اخلاص:

حضرت زهرا علیها السلام در این باره می فرمایند: «فرض الله الصيام تثبیتا للاخلاص (۲). خداوند روزه را واجب گردانید تا اخلاص را [در زندگی انسان ها] تثبیت نماید.»

۳. رهایی از عذاب الهی:

علی (ع) در این زمینه می فرماید:
«... و صوم شهر رمضان فانه جنة من العذاب. روزه ماه رمضان سپر نجات از عذاب الهی است.»

۴. حکمت و یقین:

رسول گرامی (ص) فرمود: در شب معراج گفتم: «یا رب وما میراث الصوم؟ قال: الصوم یورث الحکمة والحکمة تورث المعرفة، والمعرفة تورث الیقین فاذا استیقن العبد لایبالی کیف اصبح، بعسرام بیسر (۳).
در معراج عرض کردم: پروردگارا! میراث روزه داری چیست؟ ندا رسید: روزه باعث پیدایش «حکمت» [در انسان] است و حکمت نیز مایه پیدایش معرفت است و «معرفت» عامل حصول «یقین» [در جان آدمی] است و آن گاه که بنده ای به یقین برسد، باکی ندارد که چگونه زندگی وی می گذرد. در سختی یا راحتی؟»

۵. پاداش الهی:

پیامبر گرامی (ص) فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: «الصوم لی وانا اجزی به (۴). روزه از آن من است و من به آن پاداش می دهم.»

۶. تندرستی:

تندرستی از دیگر آثار روزه است که در روایات معصومین نیز به آن اشاره شده است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «... صوموا تصحوا (۵). روزه بگیرد تا سلامتی یابید.»

۷. آمرزش گناهان:

پیامبر اسلام (ص) فرمود: «ما من صائم یحضر قومایطعمون الا سبحت

اعضاؤه، وکانت صلاة الملائكة عليه، وکانت صلاتهم استغفارا (٦).
هیچ روزه داری نیست که بر عده‌ای در حال غذا خوردن وارد شود،
مگر اینکه اندامهایش تسبیح گویند و فرشتگان بر او درود فرستند و درود
فرشتگان آمرزش خواهی است.»

۸. استجاب دعا:

امام صادق (ع) فرمود: «نوم الصائم عبادة وصمته تسبیح، وعمله متقبل
ودعاؤه مستجاب (٧).»

خواب روزه دار عبادت و سکوتش تسبیح و عملش پذیرفته و دعایش
مستجاب است.»

۹. تضعیف شهوت:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «علیکم بالصوم. فانه محمسة للعروق ومذهبة
للاشر (٨).»

بر شما باد به روزه گرفتن که آن رگها را می‌برد (شهوت را کم می‌کند) و
سرمستی را می‌برد.»

حسن ختام

این موضوع را با کلامی نورانی از رسول گرامی اسلام به پایان می‌بریم که
فرمودند: «من صام ثلاثة ايام من كل شهر كان كمن صام الدهر كله. لان الله
عزوجل يقول: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها (٩).»

هر کس در هر ماه سه روز روزه بگیرد، مانند کسی است که همه عمر روزه
گرفته باشد. زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: هر کس یک کار نیک کند، ده
برابر آن برایش منظور می‌شود.»

۲. قرآن مجید (ویژگی‌ها - اهداف)

ویژگی‌های قرآن

قرآن به عنوان برترین کتاب هدایت، دارای ویژگی‌های خاصی است که
در کتابهای دیگر کمتر رخ می‌نماید. با بهره‌مندی از آیات نورانی این کتاب،
برخی از این خصوصیات را بر می‌شمریم:

۱. هیچ‌گونه شک و ریبی در هدایتگری آن برای متقین راه ندارد:
«ذلک الكتاب لاریب فیه» (۱۰). «این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست.»
 ۲. هدایتگر پرهیزکاران است:
«هدی للمتقین» (۱۱). «مايه هدايت تقوا پیشگان است.»
 ۳. بشارت دهنده مؤمنان است:
«ویبشر المؤمنین» (۱۲). «و به مؤمنین بشارت می دهد.»
 ۴. هدایتگر به استوارترین راه است:
«یهدی للتی هی اقوم» (۱۳) «قطعاً این قرآن] به چیزی (آیینی) که پایدارتر است، راه می نماید.»
 ۵. یادآور خائفان است:
«فذكر بالقرآن من یخاف وعید». (۱۴) «پس با قرآن هر که را از تهدید می ترسد، پند ده.»
 ۶. درمان و رحمت برای مؤمنان است:
«ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین» (۱۵). «و ما آنچه را برای مؤمنان مايه درمان و رحمت است، از قرآن نازل می کنیم.»
 ۷. معجزه‌ای است که هرگز کسی مانند آن نمی‌تواند بیاورد:
«قل لان اجتماع الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله» (۱۶). «بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد.»
 ۸. بیان‌کننده موارد اختلاف جهت روشن شدن حقایق است:
«وما انزلنا علیک الكتاب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه» (۱۷). «و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی.»
 ۹. هدایتگر تمامی مردم است:
«هدی للناس» (۱۸). «هدایتگر مردمان است.»
- با این ویژگی‌ها و ده‌ها ویژگی دیگر - که همگی در زندگی مورد نیاز است - استفاده از این کتاب مقدس بر همگان لازم و واجب است.

رسول گرامی اسلام (ص) همواره در کلام نورانی خود مردم را به بهره‌مندی از این چراغ هدایت توصیه می‌فرمودند. یکی از این سخنان ارزشمند، حدیثی است طولانی که بخشی از آن را ذکر می‌کنیم:

«... فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع وما حل مصدق ومن جعله امامه قاده الی الجنة ومن جعله خلفه ساقه الی النار وهو الدلیل یدل الی خیر سبیل وهو الفضل لیس بالهزل (۱۹).

پس، هرگاه فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه [و مبهم] گشت، به قرآن روی آورید که آن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و شاکی [و خصمی] است که شکایتش قبول می‌شود. هر کس آن را فراروی خود قرار دهد، او را به بهشت راهنمایی کند و هر که آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به دوزخ کشاند. قرآن راهنما به سوی بهترین راه است. جدا کننده [میان حق و باطل] است و شوخی نیست.»

هست قرآن چو طعامی کز سما / گشته نازل از برای اغتذا
 اغتذای آدم از لوح و قلم / اغتذایابد دواب از راه فم
 «فی السماء رزقکم» گفته خدا / رزق انسان گشته نازل از سما (۲۰)

اهداف قرآن

قرآن با خصوصیات یاد شده، بدون شک، اهداف بلندی را دنبال می‌نماید. این مهم را نیز با بهره‌مندی از کلام خداوند این گونه می‌توان برشمرد:

۱. تبیین مسائل مورد اختلاف:

«وما انزلنا علیک الكتاب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه» (۲۱). «و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی.»

۲. تعقل و ورزیدن:

«انما انزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون» (۲۲). «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.»

۳. درمان بیماریهای روحی مردم:

«یا ایها الناس قد جانکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور» (۲۳).

«ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست، آمده است.»

۴. خروج از تاریکیها به سوی نور:

«کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم» (۲۴).
«کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری.»

۵. هدایت به راه های امن و صراط مستقیم:

«قد جانکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام... و یهدیهم الی صراط مستقیم» (۲۵). «قطعا برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، با آن کتاب به راه های سلامت رهنمون می شود... و به راهی راست هدایتشان می کند.»

۶. حاکمیت قوانین الهی در بین مردم:

«انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله» (۲۶).
«ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه به تو آموخته، داوری کنی.»

۷. ایجاد تقوا و پرهیزکاری:

«قرانا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون» (۲۷). «قرآنی عربی، بی هیچ کزی، باشد که آنان راه تقوا پویند.»

البته شرط اساسی تحقق این اهداف، آمادگی روحی و قلبی انسان ها است. اگر این آمادگی نباشد، جز زیان چیزی به دست نخواهد آمد:
«ولایزید الظالمین الا خسارا» (۲۸). «ستمگران را جز زیان نمی افزاید.»

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بینی از غوغا

عجب نبود اگر قرآن نصیبت نیست جز حرفی

که از خورشید جز گرمی نفهمد چشم نابینا

و به راستی که حقیقت قرآن سعادت دنیا و آخرت است. و اگر کسی از این کتاب سعادت با ایجاد صلاحیت های شخصی خود خوب بهره برداری کند،

به سعادت دنیا و آخرت خواهد رسید.

حکایت است شخصی به نزد ابن سیرین آمد و گفت: «در خواب دیدم دنیا و آخرت از دستم رفت.

گفت: قدری بنشین. بعد از دقایقی شخصی دیگر آمد و گفت: در خواب دیدم، دنیا و آخرت نصیبم شد.

ابن سیرین به آن مرد اول گفت: تو قرآن گم کرده‌ای و او یافته است. پس رفت و قرآن خود را گرفت.»

بیا به دامن «قرآن» زنیم دست امید
 که روح را بجزاین نسخه هیچ درمان نیست
 بود چراغ هدایت به تیرگی «قرآن»
 زانحراف و ضلالت، جز او نگهبان نیست
 به بحر ژرف حوادث بود چو کشتی نوح
 کسی که دست در او زد، دچار توفان نیست

۳. تقوا و پرهیزکاری

حقیقت تقوی

ششمین پیشوای راستگویان در سخنی بسیار نغز و شیوا حقیقت تقوا را این گونه تفسیر می‌فرماید: «التقوی ان لایفقدک الله حیث امرک ولایراک حیث نهاک (۲۹). پرهیزکاری آن است که خدا تو را در موردی که امر کرده است، غائب نیابد و در موردی که تو را نسبت بدان باز داشته است، حاضر نبیند.»

به راستی تعریفی از این زیباتر و جامع تر امکان ندارد.

امیرمؤمنان علی (ع) نیز در بیانی جذاب درباره تقوا می‌فرمود: «ان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افئدتکم، و شفاء مرض اجسادکم (۳۰). همانا تقوای الهی داروی درد قلبهای شما و موجب بینایی درون‌های [کورا] شما و درمان بیماری کالبدهایتان است.»

زخورشید و از آب و از باد و خاک
 نگردد تبه نام و گفتار پاک
 بدین سان بود گردش روزگار

خنک مرد با شرم و پرهیزکار (۳۱)
سیمای پرهیزکاران در قرآن
خداوند متعال در آیات ۱۳۳ - ۱۳۶ سوره آل عمران برخی از صفات
پرهیزکاران را این گونه بیان فرموده است:
- «الذین ینفقون فی السراء والضراء». «آنان که در فراخی و تنگی انفاق
می کنند.»
- «والکاظمین الغیظ». «و خشم خود را فرو می برند.»
- «والعافین عن الناس». «و از مردم در می گذرند.»
- «والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا
لذنوبهم». «و کسانی که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا
را به یاد آورند و برای گناهانشان آمرزش خواهند.»

آثار و نتایج پرهیزکاری از نظر قرآن:

۱. انسان را از مکر دشمنان نکه می دارد:

«وان تصبروا وتتقوا لایضركم کیدهم شیئا» (۳۲). «و اگر صبر کنید و
پرهیزکاری نمایید، نیرنگشان هیچ زبانی به شما نمی رساند.»

۲. مایه تایید خداوند است:

«ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون» (۳۳). «در حقیقت، خدا با
کسانی است که پروا داشته اند و با کسانی است که آن ها نیکوکارند.»

۳. انسان را از آتش دوزخ نجات می دهد:

«ثم ننجی الذین اتقوا ونذرا الظالمین فیها جثیا» (۳۴). «آن گاه کسانی را که
پرهیزکار بوده اند می رهانیم، و ستمگران را به زانو در افتاده در دوزخ رها می کنیم.»

۴. انسان را در بهشت الهی وارد می سازد:

«وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت
للمتقین» (۳۵). «و برای نیل به آمرزش از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش
به قدر آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید.»

۵. مایه نجات از سختی ها است:

«ومن یتق الله یجعل له مخرجا» (۳۶). «و هر کس از خدا پروا کند، خدا

برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد.»

حضرت علی (ع) بعد از تلاوت این آیه شریفه، قسمتی از آثار تقوا را چنین بیان می کند: «واعلموا انه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن، ونورا من الظلم ويخلده فيما اشتتهت نفسه وينزله منزل الكرامة عنده» (۳۷).

آگاه باشید: آن کس که تقوا پیشه کند [و از خدا بترسد، خداوند] راهی برای رهایی از فتنه ها به رویش می گشاید و نوری در دل تاریکی به او عطا می نماید و او را در آنچه دوست دارد [و به آن علاقه مند است] برای همیشه جاودانه می سازد و او را در منزل کرامت [و بزرگی] فرود می آورد [و از او پذیرایی می کند].»

۶. اصلاح کارهای زندگی:

«ياايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا× يصلح لكم اعمالكم...» (۳۸).

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوئید تا اعمال شما را به صلاح آورد.»

۷. بخشوده شدن گناهان:

«ياايها الذين آمنوا اتقوا الله... يغفر لكم ذنوبكم» (۳۹).

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید تا... گناهانتان را بر شما ببخشد.»

۸. باعث محبت الهی:

«... ان الله يحب المتقين» (۴۰).

«... به درستی که خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد.»

۹. عزت و کرامت نزد پروردگار:

«ان اكرمكم عند الله اتقيكم» (۴۱).

«همانا گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.»

۱۰. پذیرفته شدن اعمال:

«انما يتقبل الله من المتقين» (۴۲).

«همانا خداوند از تقوا پیشگان قبول می نماید.»

۱۱. بشارت در دنیا و آخرت:

«لهم البشرى فى الحياة الدنيا وفى الآخرة» (۴۳).

«برای ایشان (تقوا پیشگان) در دنیا و آخرت بشارت است.»

برخی از موانع پرهیزکاری

۱. دنیاپرستی:

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند: «حرام علی کل قلب متوله بالدنیا ان تسکنه التقوی (۴۴). جای گرفتن تقوا در دلی که شیفته دنیا باشد، حرام است.»

۲. خصومت با دیگران:

علی(ع) فرمود: «لایستطیع ان یتقی الله من خاصم (۴۵). کسی که مخاصمه کند، نمی تواند از خدا پروا داشته باشد.»

۳. شهوت پرستی:

همچنین آن حضرت فرمود: «ما من معصیة الله شیء الا یاتی فی شهوة (۴۶). هیچ کدام از گناهان [و معاصی] یافت نمی شود جز اینکه با شهوتی سازگار است.»

گرازی پی شهوت و هوی خواهی رفت
از من خبرت که بینوا خواهی رفت
بنگر که که ای و از کجا آمده ای
می دان که چه می کنی، کجا خواهی رفت (۴۷)

۴. تجارت

تجارت در فرهنگ قرآن به دو معنای معنوی و مادی آمده است:

الف) معنوی:

«ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلاة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية یرجون تجارة لن تبور» (۴۸).

«در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم، نهان و آشکارا انفاق می کنند، امید به تجارتهای بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد.»

در این آیه خداوند متعال تلاوت آیات الهی، اقامه نماز، و انفاق را تجارت زوال ناپذیر دانسته است.

در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره صف نیز برخی دیگر از تجارتهای معنوی را این گونه

بیان فرموده است:

«یاایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم ×
تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیر
لکم ان کنتم تعلمون».

«ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی
دردناک می رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با اموال و جانهایتان
جهاد کنید. این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید، برای شما بهتر است.»
در این آیه ایمان به خدا و پیامبر اکرم (ص) و جهاد در راه خدا با مال و جان
به عنوان تجارت معنوی معرفی شده است.

خداوند متعال یکی دیگر از مصادیق این تجارت معنوی را چنین بیان
فرموده است:

«ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی
سبیل الله فیقتلون ویقتلون و عدا علیه حقا فی التوراة والانجیل والقرآن» (۴۹).
«در حقیقت، خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت
برای آنان باشد، خریده است. [همان کسانی که] در راه خدا می جنگند و
می کشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و
قرآن بر عهده اوست.»

خداوند خود را در این تجارت بزرگ معنوی خریدار و مؤمنان را فروشنده
معرفی کرده است و هر معامله ای در حقیقت پنج رکن اساسی دارد: خریدار،
فروشنده، متاع، قیمت و بها، سند معامله.

خداوند متعال نیز در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است: خودش
خریدار، مؤمنان فروشنده، جانها و اموال آنان متاع، بهشت را ثمن و کتب
آسمانی را سند این معامله قرار داده است.

ب) مادی:

در مورد تجارت مادی آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که به برخی از آن‌ها
اشاره می شود:

۱. تجارت، مردان خدا را از ذکر خدا باز نمی دارد:

«رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» (۵۰).

«مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا غافل نمی سازد.»

۲. معاملات بازرگانی باید با رضایت انجام گیرد:

«الان تكون تجارة عن تراض منكم» (۵۱).

«مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما انجام گرفته باشد.»

لقمه کامد از طریق مشتبه / خون خورو خاک و بر آن دندان منه
کان تو را در راه دین مفتون کند / نور عرفان از دلت بیرون کند (۵۲)

۳. در تجارت غیر نقد نیاز به سند و شهود است:

خوانند متعال می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل

مسمی فاکتبه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل». (۵۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه بدهی مدت داری به یکدیگر پیدا

کنید، آن را بنویسید. و باید نویسنده ای [صورت معامله را] بر اساس عدالت،

میان شما بنویسد.»

۴. معامله نقدی نیازی به سند ندارد:

«الان تكون تجارة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الاکتبوا» (۵۴).

«مگر آنکه داد و ستدی نقدی باشد که آن را در میان خود دست به دست

برگزار می کنید. در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید.»

۵. هنگام نماز جمعه، دست از تجارت بردارید:

«واذا راو تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من

اللهو ومن التجارة» (۵۵).

«و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی می آورند و تو را در

حالی که ایستاده ای، ترک می کنند. بگو آنچه نزد خداست، از سرگرمی و از داد

و ستد بهتر است.»

شرایط تجارت

این بحث را با کلام نورانی رسول اکرم (ص) به پایان می بریم که از تجارت

به عنوان پاکیزه ترین شغل یاد فرموده اند، اگر دارای شرایط لازم باشد:

«ان اطیب الکسب کسب التجار الذین اذا حدثوا لم یكذبوا واذا ائتمنوا

لم یخونوا واذا وعدوا لم یخلفوا واذا اشتروا لم یذموا واذا باعوا لم یطروا واذا کان

عليهم لم يمتلوا واذ اكان لهم لم يعسروا (۵۶). همانا پاکیزه ترین شغل، شغل بازرگانانی است که چون سخنی گویند، دروغ نگویند و هرگاه امانتی به آن‌ها سپرده شود، خیانت نکنند و هرگاه وعده دهند، خلف وعده نکنند و وقتی چیزی می‌خرند، [از آن] نکوهش نکنند و وقتی چیزی می‌فروشند، تعریف و تبلیغ نکنند و هرگاه بدهکارند [در پرداخت بدهی خود] تعلل نورزند و هرگاه طلبکار باشند [برای گرفتن حق خود] فشار نیاورند.»

۵. اسراف

از کارهای ناشایستی که قرآن همواره انسان‌ها را از آن پرهیز داده، اسراف است. چه اینکه اسراف تعادل زندگی اجتماعی را در هم می‌ریزد و مفسد فراوانی به دنبال دارد.

اسراف به معنای خارج شدن از حد اعتدال است، بی آنکه فرد چیزی را ظاهراً ضایع کرده باشد. مثل پوشیدن لباس گران قیمتی که بهایش صد برابر لباس مورد نیاز باشد، یا تهیه غذای گران قیمتی که با پول آن بتوان عده زیادی را تغذیه کرد.

وای بسا اسراف در منطقه‌ای از زمین باعث محرومیت منطقه‌ای دیگر شود، و یا اسراف انسان‌های امروز باعث محرومیت نسل‌های آینده گردد. قرآن مجید اسراف را مایه هلاکت و مسرفین را از جمله هلاک شونده‌گان برمی‌شمرد. «واهلکنا المسرفین» (۵۷). «و ما مسرفین را نابود ساختیم.» حضرت علی (ع) درباره اسراف می‌فرماید: «السرف مثنوأة والقصد مثرأة. (۵۸) اسراف موجب هلاکت و میانه روی مایه زیاد شدن ثروت است.» - خداوند می‌فرماید: «ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین.» (۵۹) «اسراف نکنید که خداوند اسرافکاران را دوست ندارد.»

«وان المسرفین هم اصحاب النار.» (۶۰) «و به راستی که اسرافکاران اهل آتش‌اند.»

«ولا تطیعوا امر المسرفین» (۶۱). «امر اسرافکاران را اطاعت نکنید.»
«وان فرعون لعال فی الارض وانه لمن المسرفین.» (۶۲) «و فرعون برتری

جویی در زمین داشت و از اسرافکاران بود.»
«ان الله لايهدى من هو مسرف كذاب». (۶۳) (۶۴) «خداوند کسی را که اسرافکار و دروغگو است، هدایت نمی‌کند.»

بعضی از موارد نهی اسراف:

۱. در خوردن و آشامیدن:

«كلوا واشربوا ولا تسرفوا» (۶۵). «بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.»

۲. اسراف در انتقام‌گیری:

«فلايسرف في القتل» (۶۶). «پس نباید در قتل اسراف کند.»

۳. حتی در انفاق هم نباید اسراف کرد:

«والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا» (۶۷). «و [بندگان خدا] کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند.»
عبدالملک بن عمرو احول گوید: امام صادق (ع) پس از تلاوت آیه فوق مشت‌سنگریزه برداشت و آن را در مشتش نگه داشت و فرمود: این همان سختگیری و خستی است که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است. آن گاه مشت‌سنگریزه دیگر برداشت و همه آن‌ها را ریخت و فرمود: این اسراف است. سپس مشت‌سنگریزه دیگر برداشت و قسمتی از آن را ریخت و مقداری را نگه داشت و فرمود: این حد وسط است. (۶۸)

نشانه‌های اسرافکار:

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «اما علامة المسرف فاربعة: الفخر بالباطل ویاکل ما لیس عنده ویزهد فی اصطناع المعروف وینکر من لاینتفع بشیء منه» (۶۹).

نشانه‌های اسرافکار چهار چیز است: به کارهای باطل می‌نازد. آنچه را فراخور حالش نیست، می‌خورد. در انجام کارهای خیر بی‌رغبت است و هر کس را که از او سودی نمی‌برد انکار می‌کند.»

حکایت: روزی بهلول نزدهارون الرشید رفت. اتفاقاً هارون در عمارت تازه ساز خود نشسته بود، همین که چشمش به بهلول افتاد، از او خواست

چیزی بر دیوار عمارت بنویسد. بهول نوشت:

«رفعت الطین ووضعت الدین، رفعت الجص ووضعت النص فان کان من مالک فقد اسرفت والله لایحب المسرفین وان کان من مال غیرک فقد ظلمت والله لایحب الظالمین. گل را برافراستی و دین را فرو گذاشتی. گچ را بلند ساختی و نص را فرو گذاشتی. اگر این عمارت از مال خود توست، همانا اسراف کرده‌ای و خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد و اگر از مال دیگران است ظلم کرده‌ای و خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد.»

۶. دانش اندوزی

ارزش علم و عالم

بدون تردید کمال انسان به دانش و بینش او وابسته است. از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند متعال علم و دانش را علت کلی و اساسی آفرینش همه پدیده‌های هستی - اعم از آسمان و زمین - معرفی کرده است. همین نکته برای نشان دادن عظمت و ارزش علم، بهترین دلیل و قاطع‌ترین گواه است.

وقتی خداوند متعال می‌خواهد چشم بصیرت انسان را در برابرین نکته و حقیقت باز کند و دل‌های خردمندان را در مقابل این واقعیت، آگاه و بیدار سازد، می‌فرماید:

«الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بكل شیء علما» (۷۰).
 «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و زمین را همسان با آن‌ها خلق کرد، فرمانش را میان این دو [پدیده شگرف] فرود می‌آورد تا بدانید که خداوند بر هر چیزی قدرت دارد و خداوند بر هر چیزی احاطه علمی دارد.»
 از جمله آیات دیگری که اهمیت علم را بیان نموده است، نخستین آیه‌هایی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده و با امر به خواندن (اقرأ) آغاز می‌شود. این دلیل دیگری است بر اینکه سوادآموزی و دانش پژوهی و علم خواهی از نظر پروردگار متعال اهمیت فراوانی دارد. در آیه‌ای از قرآن این موضوع به شکل‌های مختلفی بیان شده است. برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. درجات والای دانشمندان:

«یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر» (۷۱). «خدا درجه‌های آن‌هایی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش داده شده‌اند بالا می‌برد و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.»

۲. تنها دانشمندان از خدا هراس دارند:

«انما یخشی الله من عباده العلماء» (۷۲).

«از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می‌ترسند.»

۳. پروردگار، اولین معلم هستی:

«اقرا وربک الاکرم x الذی علم بالقلم x علم الانسان ما لم یعلم» (۷۳).

«بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین است x همان کس که با قلم آموخت x آنچه را که انسان نمی‌دانست، به او آموخت.»

۴. علم و دانش ملاک برتری:

چیست علم از هوا رها کننده / صاحبش را به حق رساننده

حکمت آموز تا حکیم شوی / همره و همدم کلیم شوی

عمر ضایع مکن به بی‌خردی / دور شو دور از صفات بدی «سنایی»

قرآن کریم می‌فرماید: «ولقد آتینا داود وسلیمان علما وقالوا الحمد لله الذی

فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین» (۷۴).

«و به راستی به داوود و سلیمان دانش عطا کردیم، و آن دو گفتند: ستایش

خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.»

علاوه بر آیات قرآن، در روایات معصومین علیهم السلام نیز آن قدر که برای

طلب علم، تشویق و تحریض شده، برای چیزهای دیگر نشده است. چند

روایت در این مورد در ذیل نقل می‌شود:

الف. رسول گرامی اسلام (ص) فرموده‌اند: «طلب العلم فریضة علی کل

مسلم و مسلمة الا وان الله یحب بغاة العلم» (۷۵).

تحصیل دانش، برای همه مردان و زنان مسلمان واجب است. و آگاه

باشید که خداوند متعال جویندگان علم را دوست می‌دارد.»

ب. «ذکر عند النبی (ص) رجلان من بنی اسرائیل کان احدهما یصلی

المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر، وكان الآخر یصوم النهار ویقوم اللیل،

فقال رسول الله (ص) فضل الاول على الثانى كفضلى على ادناكم (٧٦).
 در حضور پیامبر (ص) از دو مرد بنی اسرائیل سخن به میان آمد [و چنین
 گفته شد] که یکی از آن‌ها نماز فریضه را می‌گذارد و سپس می‌نشیند و به
 مردم خوبی‌ها را آموزش می‌دهد، اما دیگری روز را روزه می‌گیرد و شب را
 به عبادت می‌گذراند. رسول خدا (ص) فرمود: برتری اولی بر دومی همچون
 برتری من است بر کمترین شما!

بهترین دانش‌ها

شکی نیست که هر علمی مورد پسند نیست، بلکه در روایات فوق
 علومی منظور است که مایه هدایت و رستگاری انسان شود.
 امام علی (ع) فرمود: «خیر العلم ما اصلحت به رشادک و شره ما افسدت
 به معادک (٧٧). بهترین دانش آن است که هدایت و رستگاری خود را با آن
 اصلاح کنی و بدترین دانش آن است که آخرت خویش را با آن تباه گردانی.»
 و هم‌ایشان فرمود: «خیر العلم ما قارنه العمل (٧٨). بهترین دانش، آن است
 که با عمل همراه باشد.»

امام کاظم (ع) را نیز در این باره سخنی نغز و شنیدنی است که فرمود:
 «اولی العلم بک ما لایصلح لک العمل الا به، و اوجب العمل علیک ما انت
 مسئول عن العمل به، و الزم العلم لک ما دلک علی صلاح قلبک و اظهر
 لک فساد، و احمد العلم عاقبة ما زاد فی عملک العاجل فلاتشتغلن بعلم ما
 لایضرک جهله و لاتغفلن عن علم ما یزید فی جهلک ترکه (٧٩).

سزاوارترین دانش برای تو، آن دانشی است که عملت جز با آن درست
 نشود و ضروری‌ترین عمل برای تو، عملی است که در برابر آن بازخواست
 می‌شوی و لازم‌ترین دانش برای تو، دانشی است که صلاح و فساد دلت
 را به تو نشان دهد و نیک فرجام‌ترین دانش، آن دانشی است که بر عمل
 تو در این دنیا بیفزاید. بنابراین، به دانستن چیزی که ندانستن آن زبانی به
 تو نمی‌رساند، مشغول نشو و از دانستن چیزی که فروگذارندش بر نادانی تو
 می‌افزاید، غافل مباش.» اگر انسان دقت کند، می‌فهمد که بعضی از علوم
 متداول ارزش صرف وقت ندارد.

نقل است کودکی نحو می خواند. استادش گفت: بخوان «ضرب زید عمرا». شاگرد پرسید: چرا زید عمر را زد؟ استاد گفت: این مثال است. می خواهم تو بفهمی. شاگرد برخاست. استادش گفت: به کجا می روی؟ گفت: نمی خواهم علمی را بخوانم که از همین اول با زد و خورد شروع می شود!... ای کاش آن استاد به شاگردش می گفت: ضرب الله مثلا...

دو حکایت

الف) وارثان انبیا:

دانشمندان راستین، وارثان انبیای الهی هستند. نقل است دو امیرزاده در مصر بودند، یکی علم آموخت و دیگری مال اندوخت. عاقبت الامر آن یکی علامه عصر گشت و این یکی عزیز مصر شد. پس این توانگر به چشم حقارت در دانشمند نظر کردی و گفتی: من به سلطنت رسیدم و این همچنان در مسکنت باقی بمانده است.

گفت ای برادر! شکر نعمت باری - عز اسمه - هم چنان افزون تر است بر من که میراث پیغمبران یافتم. یعنی، علم و تو میراث فرعون وهامان یافتی. یعنی، ملک مصر (۸۰).

ب) خلاصه علم‌ها:

روزی دانشمندی به شبانی رسید و گفت: «چرا علم نیاموزی؟»

شبان گفت: «آنچه خلاصه علم‌هاست آموخته ام.»

دانشمند گفت: «چه آموخته‌ای؟ بازگویی.»

گفت: «خلاصه علم‌ها پنج چیز است:

یکی آنکه تا راست سپری نشود، دروغ نگویم.

دوم، تا حلال سپری نشود، حرام نخورم.

سوم، تا از عیب خود فارغ نیایم، عیب دیگران نجویم.

چهارم، تا روزی خدای - عزوجل - سپری نشود، به هیچ در مخلوق نروم.

پنجم، تا پای در بهشت نهنم، از مکر نفس و شیطان غافل نباشم.»

دانشمند گفت: «تمامت علوم تو را حاصل است، هر که این پنج خصلت

بدانست از کتب علم و حکمت مستغنی گشت. (۸۱)»

حسن ختام

کلام را باین حدیث نورانی از پیامبر اکرم (ص) به پایان می‌بریم که فرمودند: «اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه (۸۲).
 داناترین مردم، کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند.»
 کودکی گفت: من چه کارکنم / تا به آن کار افتخارکنم
 گفتمش علم و معرفت آموز / تا شب محنت تو گردد روز
 گفت: چون علم اختیارکنم / بعد از آن گو مرا چه کارکنم
 گفتم ار علم اختیار کنی / علم گوید تو را چه کار کنی «عباس شهری»

۷. انفاق

تیره روزان جهان را به چراغی دریاب
 که پس از مرگ تو را شمع مزاری باشند
 انفاق یکی از کارهای پسندیده است که خداوند در قرآن کریم بسیار به آن سفارش کرده است. خداوند حقیقت انفاق را گذرا زگردنه‌ای سخت ذکر کرده، شرط قبولی آن را تقوا دانسته و آن را از جمله تجارتهای پرسود معنوی ذکر فرموده است.

موانع انفاق:

برخی از موانع انفاق عبارتند از:

الف) شیطان:

«الشیطان یعدکم الفقر» (۸۳). «شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد.»
 گاهی شیطان انسان‌ها را از آینده بیمناک کرده، مانع انفاق کردن آن‌ها می‌شود تا حدی که مال دنیا برای آن‌ها از جان با ارزشتر می‌نماید.
 به هنگام انفاق کردن، شیطان وعده فقر به انسان می‌دهد، اما خداوند وعده آرزوش می‌دهد و پذیرش وعده خداوند از چند جهت مزیت دارد و سزاوار قبول است:

۱. اینکه در آینده زنده باشیم و بتوانیم از مال بهره ببریم، مورد شک است، اما مسئله قیامت و نیاز ما در آن روز قطعی است.

۲. ممکن است مالی که برای فردا نگه می‌داریم باقی نماند، اما انفاق امروز حتما برای قیامت باقی است.

۳. بر فرض مال برای انسان باقی بماند، اما معلوم نیست که انسان بتواند از این مال استفاده کند. چه بسا مریض شود و نتواند از اموال بهره برد، اما بهره انفاق امروز در قیامت حتما به انسان می‌رسد.

۴. بهره مندی انسان از مال اندوخته اش در دنیا، موقت و مقطعی است، ولی بهره‌گیری او از انفاق خود، در قیامت ابدی است.

۵. استفاده کردن از اموال در دنیا و لذت بردن از آن‌ها با هزار رنج و درد آمیخته است، اما استفاده از انفاق در قیامت خالی از این ضررهاست (۸۴). حکایت: «جمعی از طرفا به در خانه بخیلی رفتند تا از او چیزی اخذ کنند. خواجه از آمدن ایشان خبریافت. غلام را گفت: بیرون رو و این جماعت را بگوی که خواجه من دوش وفات یافته است، معذور دارید. غلام بیرون آمد و پیغام رسانید. ظرفاگفتند: خواجه ولی نعمت ما بود و در ذمت ما حقوق بسیار دارد، انتظار جنازه از او می‌بریم تا بیرون آرند و بر او نماز گزاریم و به خاک سپاریم.» (۸۵)»

ب) منافقان:

«هم الذین یقولون لاتنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفصوا» (۸۶).
«آنان (منافقان) کسانی اند که می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند.»

برخی از آثار اجتماعی و فردی انفاق:

۱. انفاق، مایه فزونی اموال انفاق کننده:

«ما انفقتم من شیء فھو یخلفه» (۸۷).
«هر چه را انفاق کردید، عوضش را او (خدا) می‌دهد.»

۲. انفاق، مایه تثبیت موقعیت انفاق کننده:

«مثل الذین ینفقون اموالھم ابتغاء الله وتثیبتا من انفسھم» (۸۸).
«مثل کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند...»

۳. انفاق، راه رسیدن به رستگاری:

«ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (۸۹).

«و آنکه از بخل نفس خویش نگه داشته شود، پس آن‌ها از رستگارانند.»

انفاق از چه چیزهایی؟

۱. انفاق از بهترینها:

«یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم» (۹۰).
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، انفاق کنید.»

۲. انفاق از آنچه مورد نیاز است:

«ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» (۹۱).
 «و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن‌ها را بر خودشان مقدم می‌دارند.»

از گلوی خود ربودن وقت حاجت همت است

ورنه هر کس وقت سیری پیش سگ نان افکند (۹۲)

۳. از آنچه به آن دلبستگی دارید:

«لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (۹۳).

«هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.»

حکایت: معمر بن خلاد می‌گوید: «هرگاه ابوالحسن الرضاع) غذا می‌خورد، قدحی برایش می‌آوردند و کنار سفره اش می‌گذاشتند و حضرت از بهترین غذاهایی که برایش می‌آوردند، مقداری برمی‌داشت و در آن قدح می‌گذاشت و پس دستور می‌داد آن را به مستمندان بدهند و آن‌گاه این آیه را تلاوت می‌فرمود: «فلا اقتحم العقبة». سپس می‌فرمود: «علم الله عزوجل انه لیس کل انسان یقدر علی عتق رقبة فجعل لهم السبیل الی الجنة» (۹۴). خداوند می‌دانست که هر انسانی توانایی آزاد کردن بنده‌ای را ندارد، از این رو این راه را برای رسیدن به بهشت برای آنان قرار داد.»

به چه کسانی باید انفاق کرد؟

۱. پدر و مادر.

۲. خویشاوندان.

۳. ایتام.

۴. مساکین.

۵. در راه ماندگان.

قرآن کریم می‌فرماید: «قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن السبیل» (۹۵).

«بگو هر خیر و نیکی که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.»

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: «للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لایستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لایستلون الناس الحافا» (۹۶).

با استفاده از این آیه برخی از افرادی که می‌توان به آن‌ها انفاق کرد عبارتند از:

۱. کسانی که موانعی آن‌ها را از تحصیل هزینه زندگی باز داشته است:

«الذین احصروا فی سبیل الله». «کسانی که در راه خدا باز داشته شده‌اند.»

۲. کسانی که توان مسافرت و کسب و معاش ندارند: «لایستطیعون ضربا

فی الارض». «برای سیر در زمین توانایی ندارند.»

۳. کسانی که به خاطر خویشتن داری گمان فقر درباره آن‌ها نمی‌رود:

«ویحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف». «نادان به حال ایشان، بخاطر

عفت و رزی شان آن‌ها را توانگر می‌پندارد.»

۴. آثار ضعف و ناتوانی در آن‌ها هویدا است:

«تعرفهم بسیماهم». «ایشان را به علامتشان می‌شناسی.»

۵. کسانی که هرگز به خاطر فقر از مردم چیزی نمی‌خواهند:

«لایستلون الناس الحافا». «از مردم با اصرار سؤال نمی‌کنند.»

روز سیه مرگ شود شمع مزارت

هر خار که از پای فقیری به در آری

حسن ختام:

در آخر، بحث را با کلامی نورانی از پیامبر (ص) به پایان می‌بریم که فرمودند:

«من منع ماله من الاختیار اختیارا صرف الله ماله الی الاشرار اضطرارا» (۹۷).

هر که مال خود را به اختیار از نیکان دریغ کند، خداوند مالش را به اجبار نصیب بدان می‌کند.»

۸. نفاق و منفاق

نفاق و دورویی درد بزرگی است که از کمبود شخصیت و ضعف اراده، سرچشمه می‌گیرد. افرادی که سعی دارند، خود را غیر از آنچه هستند، نشان دهند و زبان و دل، ظاهر و باطن و گفتار و کردارشان از هم جداست، مردم ناتوانی هستند که نه شجاعت اظهار شخصیت واقعی خود را دارند و نه اراده و تصمیم لازم برای اصلاح خود.

این گروه همواره در آیات قرآن به عذاب الهی وعده داده شده‌اند تا جایی که در ردیف کفار و مورد توبیخ فراوان قرار گرفته‌اند. خداوند در این باره می‌فرماید:

۱. منافقین همگام با کفار در جهنم‌اند:

«وعد الله المنافقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین فیها» (۹۸).
«خدا به مردان و زنان دوچهره و کافران، آتش جهنم را وعده داده است که در آن جاودانه‌اند.»

۲. منافقین در پست‌ترین جایگاه دوزخند:

«ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار» (۹۹).
«بدرستی که منافقین در فروترین درکات دوزخند.»

برخی از صفات منافقین

الف) صفات منافقین در قرآن:

- همواره دروغ‌گویند:
«والله یشهد ان المنافقین لکاذبون» (۱۰۰).
«و خدا گواهی می‌دهد که منافقین سخت دروغ‌گویند.»
- نفاق از سخنانشان مشخص است:
«ولتعرفنهم فی لحن القول» (۱۰۱). «و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد.»

۳. دوستی با کفار را ترجیح می دهند:

«الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین» (۱۰۲).

«همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می گیرند.»

۴. بدون هدف زندگی می کنند:

«مذبذبین بین ذلک لالی هؤلاء ولا لالی هؤلاء» (۱۰۳).

«میان آن [دو گروه مؤمنین و کفار] دودلند. نه با اینانند و نه با آنان.»

۵. با شعار اصلاح طلبی فساد می کنند:

«واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون» (۱۰۴).

«و چون به آنان گفته می شود: در زمین فساد مکنید می گویند: ما خود اصلاح گریم.»

۶. اگر کار خیری انجام دهند، از روی کراهت است:

«ولایاتون الصلاة الا وهم کسالی ولاینفقون الا وهم کارهون» (۱۰۵).

«و جز با [حال] کسالت نماز به جا نمی آورند، و جز با کراهت انفاق نمی کنند.»

ب) صفات منافقین در روایات:

امام صادق (ع) علاوه بر آنچه در قرآن آمده است، برخی از دیگر صفات منافقین را این گونه ذکر فرموده اند:

«اربع من علامات النفاق: قساوة القلب، وجمود العین، والاصرار علی الذنب والحرص علی الدنیا» (۱۰۶).

چهار چیز از نشانه های نفاق است: سختدلی، خشکیدگی چشم، مداومت بر گناه، و آزمندی نسبت به دنیا.»

رسول گرامی اسلام (ص) نیز برخی از نشانه های منافق را این گونه بیان فرموده است:

«آیة المنافق ثلاث: اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان» (۱۰۷).

نشانه منافق سه چیز است: هرگاه سخن گوید دروغ گوید، هرگاه وعده دهد، وفا نکند و هرگاه به او اعتماد شود، خیانت کند.»

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

«ولقد قال لی رسول الله (ص): انی لا اخاف علی امتی مؤمنا ولا مشرکا. اما

المؤمن فيمنعه الله بيمينه واما المشرك فيقمعه الله بشركه ولكني اخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان، يقول ما تعرفون ويفعل ما تنكرون (۱۰۸).

پیامبر اکرم (ص) به من فرمود: من براتم، نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک. چرا که خداوند مؤمن را با ایمانش باز می دارد و مشرک را به وسیله شرکش نابود می کند، بلکه تنها از [شراکسی می ترسم که در دل منافق است و در زبان دانا، چیزی را می گوید که آن را نیکو می شمارید و کاری می کند که آن را ناپسند می دارید.]»

حکایت منافق در نگاه پیامبر (ص):

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «مثل المؤمن والمنافق والكافر كمثل رهط ثلاثة وقعوا الى نهر، فوقع المؤمن فقطع، ثم وقع المنافق حتى اذا كاد ان يصل الى المؤمن ناداه الكافران هلم الى فاني اخشى عليك، وناداه المؤمن ان هلم الى فان عندي وعندى يحظى له ما عنده. فما زال المنافق يتردد بينهما حتى اتى عليه اذى فغرقه، وان المنافق لم يزل في شك وشبهة حتى اتى عليه الموت وهو كذلك (۱۰۹).»

حکایت مؤمن و منافق و کافر، حکایت یک گروه سه نفری است که به سوی رودخانه ای می روند. ابتدا مؤمن وارد رودخانه می شود و از آن می گذرد. سپس منافق وارد می شود و چیزی نمانده که خودش را به مؤمن برساند [اما] کافر صدایش می زند: به سوی من بیا. زیرا برای تو نگرانم. و مؤمن صدا می زند که: به سوی من بیا. زیرا نزد من بهره مند خواهی بود. منافق پیوسته میان آن دو تردد می کند تا آنکه بالاخره گزندی به او می رسد و غرقش می کند. آری منافق پیوسته در شک و شبهه به سر می برد تا آنکه مرگش فرا می رسد. او چنین حالتی دارد.»

۹. دعا و نیایش

از جمله مواردی که در قرآن مجید به آن اهمیت فراوانی داده شده است. دعا و نیایش و ارتباط با خداوند متعال است. برخی از مواردی که در آیات قرآن درباره دعا و نیایش آمده است، عبارتند از:

۱. قرآن به دعا و نیایش دستور داده، از بندگان می خواهد تا از این برکت

عظیم که منشا رسیدن به تمامی فیوضات الهی و خیر دنیا و آخرت است غفلت نکنند. خداوند متعال در قرآن کریم چنین می فرماید:

«وقال ربکم ادعونی استجب لکم» (۱۱۰).

«پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

۲. قرآن، دعا را از نشانه‌های صالحان ذکر فرموده است:

«انهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا» (۱۱۱).

«آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند.»

۳. قرآن، دعا و نیایش را امری فطری و ضروری دانسته و تنها راه نجات از گرفتاریها و مشکلات را نیایش پروردگار معرفی می کند:

«واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما كشفنا عنه ضره مر كان لم يدعنا الى ضره» (۱۱۲).

«و چون انسان را آسیبی رسد، ما را به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می خواند و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاری که به او رسیده، نخوانده است.»

علاوه بر آیات قرآن، روایات فراوانی نیز درباره اهمیت دعا و نیایش در کتابهای روایی به چشم می خورد.

به عنوان نمونه، پیامبر اکرم (ص) دعا را همان عبادت دانسته می فرماید:

«الدعاء هو العبادة» (۱۱۳). دعا همان عبادت است.»

همچنین آن حضرت می فرماید: «الدعاء مخ العبادة ولا يهلك مع الدعاء احد» (۱۱۴). دعا مغز عبادت است و با دعا احدی هلاک نخواهد شد.»

از علی (ع) نقل شده که فرمود: «الدعاء مفاتيح النجاح ومقاليد الفلاح» (۱۱۵). دعا کلیدهای نجات [و کامیابی] و گنجینه‌های رستگاری است.»

شرایط اجابت دعا

۱. شناخت پروردگار:

گروهی به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شدند و سؤال کردند: «ما دعا می کنیم ولی اثری از اجابت نمی بینیم. حضرتش فرمودند: «لانکم تدعون

من لاتعرفونه (۱۱۷). زیرا شما کسی را می خوانید که نمی شناسید.»

۲. کسب حلال:

در این باره رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند:

«من احب ان يستجاب دعاؤه فليطيب مطعمه ومكسبه (۱۱۸).

هر کس دوست دارد دعایش مستجاب شود، آنچه را می خورد و کسب می کند، پاکیزه نماید.»

۳. حضور قلب:

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «لا يقبل الله عزوجل دعاء قلب ساه (۱۱۹).

خدای عزوجل دعای برخاسته از قلب غافل را مستجاب نکند.»

۴. واقعی بودن نیاز:

در بسیاری از مواقع، انسان چیزی را با پافشاری و با تمام وجودش از خداوند می خواهد در حالی که به سود و نیاز واقعی او نیست.

در این زمینه امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«رب امر حرص الانسان عليه، فلما ادركه ودان لم يكن ادركه (۱۲۰).

بسیار است که انسان برکاری حریص است و همین که آن را یافت، دوست دارد که [ای کاش] آن را نمی یافت.»

۵. همراه بودن دعا با عمل:

از دیگر شرایط استجاب دعا، همراه بودن آن با کار و تلاش است.

علی (ع) در این باره می فرماید: «الداعی بلا عمل كالرامي بلا وتر (۱۲۱).

دعاکننده بدون عمل [و تلاش]، مانند تیرانداز بدون «زه» است.»

زمان های دعا

در روایات اسلامی علاوه بر اینکه توصیه شده، هرگاه نسیم رحمت الهی وزیدن گرفت و انسان احساس کرد میل به سخن گفتن با خدا پیدا کرده، دعا کند، زمانهایی نیز به عنوان وقتهای مناسب تر برای دعا سفارش شده است. از جمله آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. بعد از اقامه فریضه نماز:

امام صادق (ع) فرمودند: «ان الله فرض عليكم الصلاة في احب الاوقات

ایه فاسالوا الیه حوائجکم عقیب فرائضکم (۱۲۲).

همانا پروردگار، نماز را در محبوب ترین وقتها نزد خود واجب کرد. پس، حاجتهای خود را پس از [اقامه] نمازهایتان طلب کنید.»

۲. شب و روز جمعه:

از امام صادق (ع) روایت است که وقتی فرزندان یعقوب از پدر خواستند تا برای آنها استغفار کند، فرمود: «سوف استغفر لکم ربی» حضرت فرمود: این طلب استغفار را تا سحرگاه شب جمعه به تاخیر انداخت (۱۲۳).

۳. از سحر تا طلوع آفتاب:

امام باقر (ع) درباره اهمیت دعا در این فاصله چنین می فرماید: «ان الله عزوجل یحب من عباده المؤمنین کل [عبد] دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس. فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء وتقسم فیها الارزاق وتقضى فیها الحوائج العظام (۱۲۴).

خداوند متعال از بین بندگان مؤمنش آنان را که بسیار دعا کنند، دوست می دارد. پس بر شما باد به دعا در سحر تا طلوع آفتاب. زیرا در این ساعات درهای آسمان باز می شود، رزق و روزی میان بندگان تقسیم می گردد و حاجتهای بزرگ برآورده می شود.»

۴. ماه رمضان:

از امیرمؤمنان علی (ع) نقل شده است که فرمودند: «علیکم - فی شهر رمضان - بکثرة الاستغفار والدعاء. فاما الدعاء فیدفع البلاء عنکم واما الاستغفار فتمحی به ذنوبکم (۱۲۵).

در ماه رمضان بسیار از خداوند آمرزش بخواهید و بسیار دعا کنید، زیرا دعا بلا را از شما دفع می کند و آمرزش خواهی [از خداوند] مایه نابودی گناهان است.»

دعاهای مستجاب

از روایات استفاده می شود که برخی از دعاها از بقیه به اجابت نزدیک تر است. امام صادق (ع) فرمودند:

«ثلاث دعوات لایحجبن عن الله تعالی: دعاء الوالد لولده اذا بره ودعوته علیه اذا عقه، ودعاء المظلوم علی ظالمه، ودعائه لمن انتصر له منه، ورجل

مؤمن دعا لآخ له مؤمن واساه فینا، و دعاؤه علیه اذا لم یواسه مع القدرة علیه واضطرار اخیه الیه (۱۲۶).

سه دعاست که از خدای تعالی پوشیده نمی ماند، [و مستجاب می شود]:
دعای پدر در حق فرزندش هرگاه نسبت به او نیکوکار [و فرمانبردار] باشد و نفرین پدر در حق او هرگاه وی را بیازارد [و نافرمانی کند]. نفرین ستمدیده در حق ستمگر و دعای ستمدیده در حق کسی که انتقام او را از ستمگر گرفته باشد. دعای مرد مؤمن در حق برادر مؤمن خود که به خاطر ما او را کمک مالی کرده باشد و نفرین او در حق برادرش که به وی محتاج شده و او می توانسته است نیازش را برطرف سازد و نکرده است.

از جمله دعاهاى مستجاب، دعای کودکانى است که به گناه آلوده نشده باشند.
رسول اکرم (ص) فرمودند: «دعاء اطفال امتی مستجاب مالم یقارفوا الذنوب (۱۲۷).

دعای کودکان امت من مستجاب است، مادامی که به گناه آلوده نشوند.»

۱۰. امر به معروف و نهی از منکر

قرآن مجید یکی از صفات برجسته مؤمنان را امر به معروف و نهی از منکر دانسته، می فرماید: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر» (۱۲۸).

«مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند، به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند.»

علاوه بر این خداوند امر به معروف و نهی از منکر را نشانه بهترین امت ذکر فرموده است: «کنتم خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وینهون عن المنکر» (۱۲۹).

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید، و از کارهای ناپسند باز می دارید.»

علی (ع) در کلامی بسیار ارزشمند و شگفت انگیز درباره ارزش امر به معروف و نهی از منکر چنین فرموده است:

«وما اعمال البرکلهما والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی

عن المنكر، الاكفثة في بحر لحي (۱۳۰).

«همه کارهای خوب و جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چیزی جز آب دهانی که در دریایی ژرف انداخته شود نیست.»

آثار و برکات امر به معروف و نهی از منکر

۱. فلاح و رستگاری:

«ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون» (۱۳۱).

«و به خوبی فرمان دهند و از بدی باز دارند، اینان رستگارانند.»

۲. تقویت مؤمنین:

علی (ع) فرمود: «فمن امر بالمعروف شد ظهور المؤمنین (۱۳۲).

کسی که امر به معروف کند، مسلمانان را تقویت کرده است.»

۳. اهل معروف شدن:

علی (ع) فرمود: «وامر بالمعروف تکن اهله (۱۳۳).

امر به معروف کن تا اهل معروف باشی.»

آثار ترک امر به معروف و نهی از منکر

۱. محروم شدن از برکت وحی:

رسول گرامی اسلام فرمود: «اذا عظمت امتی الدنیا نزعتم منها هیبة الاسلام و اذا ترکت الامر بالمعروف والنهی عن المنکر رمتم بركة الوحی (۱۳۴).

هرگاه امت من به دنیا بها دهد، شکوه اسلام از آنان گرفته می شود و هرگاه امر به معروف و نهی از منکر را واگذارد، از برکت وحی محروم گردد.»

۲. نزول انواع عذاب های الهی:

هم چنین آن حضرت (ص) فرمود: «لتامرّن بالمعروف ولتنهن عن المنکر او لیعمنکم عذاب الله (۱۳۵).

یا امر به معروف و نهی از منکر کنید یا عذاب خدا همه شما را فرا می گیرد.»

۳. گرفته شدن برکت های الهی:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لا یزال الناس بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر و تعاونوا علی البر فاذا لم یفعلوا ذلک نزعتم منهم البرکات (۱۳۶).

مردم تا زمانی که به خوبی فرمان دهند و از زشتکاری باز دارند و در کارهای نیک همیاری کنند، در خیر و خوبی خواهند بود، اما هرگاه چنین نکنند، برکتها از آنان گرفته شود.»

امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل دو فرشته را فرستاد تا شهری را بر سر مردمش واژگون کنند. چون به آن شهر رسیدند، مردی را در حال دعا و تضرع دیدند... پس یکی از آن دو نزد خدای تبارک و تعالی برگشت و گفت: پروردگارا! من به آن شهر رسیدم اما دیدم فلان بنده ات تو را می خواند و به درگاه تو زاری می کند. خداوند فرمود: دستوری که به تو دادم انجام ده. او مردی است که هرگز به خاطر من چهره اش از خشم تغییر نکرده است. (۱۳۷)

شرایط آمر و ناهی:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لایامر بالمعروف ولاینهی عن المنکر الا من کان فیه ثلاث خصال: رفیق بما یامر به رفیق فیما ینهی عنه، عدل فیما یامر به عدل فیما ینهی عنه، عالم بما یامر به عالم بما ینهی عنه (۱۳۸). امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسی که سه خصلت در او باشد: در آنچه به آن امر و یا از آن نهی می کند، طریق مدارا پیش گیرد، در امر و نهی خود به عدالت رفتار کند و به آنچه امر و نهی می کند، دانا باشد.»

مرده‌ای در میان زندگان

علی (ع) فرمود: «من ترک انکار المنکر بقلبه ویده ولسانه فهو میت بین الاحیاء (۱۳۹).»

کسی که در برابر منکر با دل و دست و زبان خویش اعتراض نکند، او مرده‌ای است در میان زندگان.»

عذر نامقبول

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «لایحقرن احدکم نفسه ان یری امر الله تعالی فیه مقال، فلا یقول: یا رب خشیة الناس! فیقول: فایای کنت احق ان تخشی (۱۴۰). مبادا کسی از شما در جایی که پای امری از خدا در میان است و باید سخن بگوید [با سکوت کردن] خود را کوچک کند، زیرا [فردای قیامت] نمی تواند بگوید: خدایا! از ترس مردم بود. چون خداوند جواب می دهد:

سزاوارتر آن بود که از من بترسی.»

نوشته را با کلامی بیدارکننده از رسول گرامی اسلام (ص) به پایان می‌بریم که امروزه مصادیق بارز آن در جامعه عینیت یافته است و هشدار است برای کسانی که آرزوی نیل به سعادت دارند.

آن حضرت فرمودند: «کیف بکم اذا فسدت نساؤکم وفسق شبابکم، ولم تامروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر؟!...! کیف بکم اذا امرتم بالمنکر ونهیتم عن المعروف؟!...! کیف بکم اذا رایتم المعروف منکرا والمنکر معروفا (۱۴۱).

چه حالی خواهید داشت آن‌گاه که زناقتان فاسد و جوانانتان نابکار شوند و شما به خوبی‌ها فرمان ندهید و از زشتکاری منع نکنید؟... چه حالی خواهید داشت آن‌گاه که به زشتکاری فرا خوانید و از خوبی‌ها باز دارید؟... چه حالی خواهید داشت آن‌گاه که خوب را زشت دانید و زشت را نیکو؟»

پی نوشت ها

- (۱) من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۷۳.
 (۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۶.
 (۳) میزان الحکمة، ج ۵، ص ۴۷۵.
 (۴) کافی، کتاب صوم، ج ۴، ص ۶۳.
 (۵) میزان الحکمة، حرف صاد، ح ۱۰۹۲۷.
 (۶) ثواب الاعمال، ص ۷۷.
 (۷) من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶، ح ۱۷۸۳.
 (۸) میزان الحکمة، ۱۰۹۱۸.
 (۹) دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۳.
 (۱۰) بقره/۲.
 (۱۱) بقره/۲.
 (۱۲) اسراء/۹.
 (۱۳) اسراء/۹.
 (۱۴) ق/۴۵.
 (۱۵) اسراء/۸۲.
 (۱۶) اسراء/۸۸.
 (۱۷) نحل/۶۴.
 (۱۸) بقره/۱۸۵.
 (۱۹) کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۵۹۸، ح ۲.
 (۲۰) ملاصدرا شیرازی، لوامع العارفين، ص ۱۱۳.
 (۲۱) نحل/۶۴.
 (۲۲) یوسف/۲.
 (۲۳) یونس/۵۷.
 (۲۴) ابراهیم/۱.
 (۲۵) مائده/۱۵ و ۱۶.
 (۲۶) نساء/۱۰۵.
 (۲۷) زمر/۲۸.
 (۲۸) اسراء/۸۲.
 (۲۹) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵.
 (۳۰) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.
 (۳۱) شاهنامه فردوسی.
 (۳۲) آل عمران/۱۲۰.
 (۳۳) نحل/۱۲۸.
 (۳۴) مریم/۷۲.
 (۳۵) آل عمران/۱۳۳.
 (۳۶) طلاق/۲.
 (۳۷) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.
 (۳۸) احزاب/۷۱ - ۷۰.
 (۳۹) احزاب/۷۱.
 (۴۰) توبه/۴.
 (۴۱) حجرات/۱۳.
 (۴۲) مائده/۲۷.
 (۴۳) یونس/۶۴.
 (۴۴) غرر الحکم، ۴۹۰۴.
 (۴۵) نهج البلاغه، حکمت ۲۹۸.
 (۴۶) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.
 (۴۷) خواجه عبدالله انصاری.
 (۴۸) فاطر/۲۹.
 (۴۹) توبه/۱۱۱.
 (۵۰) نور/۳۷.
 (۵۱) نساء/۲۹.
 (۵۲) شیخ بهایی.
 (۵۳) بقره/۲۸۲.
 (۵۴) بقره/۲۸۲.
 (۵۵) جمعه/۱۱.
 (۵۶) میزان الحکمة، ح ۱۷۶۲۲.
 (۵۷) انبیاء/۹.
 (۵۸) بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۷.
 (۵۹) انعام/۱۴۱ و اعراف/۳۱.
 (۶۰) غافر/۴۳.
 (۶۱) شعراء/۱۵۱.
 (۶۲) غافر/۲۸.
 (۶۳) غافر/۲۸.
 (۶۴) ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۶.
 (۶۵) اعراف/۳۱.
 (۶۶) اسراء/۳۳.
 (۶۷) فرقان/۶۷.
 (۶۸) میزان الحکمة، ح ۸۴۸۵.

- ٦٩) تحف العقول، انتشارات علمیه، ص ٢٥.
- ٧٠) طلاق/ ١٢.
- ٧١) مجادله/ ١١.
- ٧٢) فاطر/ ٢٨.
- ٧٣) علق/ ٥ - ٣.
- ٧٤) نمل/ ١٥.
- ٧٥) امالی، شیخ طوسی، ص ٤٨٨، ح ١٠٦٩.
- ٧٦) میزان الحکمة، ح ١٣٨٢٤.
- ٧٧) غرر الحکم، ٥٠٢٣.
- ٧٨) همان، ٤٩٦٨.
- ٧٩) میزان الحکمة، ح ١٤١٣٩.
- ٨٠) گلستان سعدی.
- ٨١) جوامع الحکایات.
- ٨٢) میزان الحکمة، ١٤١٦٤.
- ٨٣) بقره/ ٢٦٨.
- ٨٤) هزار و یک نکته از قرآن کریم، اکبر دهقان، ص ٥٠١، به نقل از تفسیر کبیر، ج ٧، ص ٧٠.
- ٨٥) لطائف الطوائف.
- ٨٦) مناققون/ ٧.
- ٨٧) سبأ/ ٣٩.
- ٨٨) بقره/ ٢٦٥.
- ٨٩) حشر/ ٩.
- ٩٠) بقره/ ٢٦٧.
- ٩١) حشر/ ٩.
- ٩٢) صائب.
- ٩٣) آل عمران/ ٩٢.
- ٩٤) وسائل الشیعه، ج ٦، ص ٣٢٩، ح ١.
- ٩٥) بقره/ ٢١٥.
- ٩٦) بقره/ ٢٧٣.
- ٩٧) میزان الحکمة، حرف نون، ٢٠٦٥٦.
- ٩٨) توبه/ ٦٨.
- ٩٩) نساء/ ١٤٥.
- ١٠٠) مناققون/ ١.
- ١٠١) محمد/ ٣٠.
- ١٠٢) نساء/ ١٣٩.
- ١٠٣) نساء/ ١٤٣.
- ١٠٤) بقره/ ١١.
- ١٠٥) توبه/ ٥٤.
- ١٠٦) الاختصاص، ٢٢٨.
- ١٠٧) میزان الحکمة، حرف نون، ح ٢٠٥٧٤.
- ١٠٨) نهج البلاغه، نامه ٢٧.
- ١٠٩) میزان الحکمة، ١٨٤٧٣.
- ١١٠) مؤمن/ ٦٠.
- ١١١) انبیاء/ ٩٠.
- ١١٢) یونس/ ١٢.
- ١١٣) بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٣٠٠، روایت ٣٧.
- ١١٤) همان، روایت ٣٧.
- ١١٥) بحار، ج ٩٣، ص ٣٤١.
- ١١٦) بوستان سعدی.
- ١١٧) بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٣٦٨.
- ١١٨) همان، ٩٣، ص ٣٧٣.
- ١١٩) من لایحضره الفقیه، ج ٤، ص ٣٦٧.
- ١٢٠) ترجمه عده الداعی، ص ٨.
- ١٢١) بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٦٠.
- ١٢٢) همان، ج ٨٥، ص ٣٢٤.
- ١٢٣) ترجمه عده الداعی، ص ٣٠.
- ١٢٤) اصول کافی، ج ٢، ص ٤٧٨.
- ١٢٥) وسائل الشیعه، ج ٧، ص ٣٢٠.
- ١٢٦) امالی طوسی، ص ٢٨٠، ح ٥٤١.
- ١٢٧) بحار الانوار، ج ٩٠، ص ٣٥٧.
- ١٢٨) توبه/ ٧١.
- ١٢٩) آل عمران/ ١١٠.
- ١٣٠) نهج البلاغه، حکمت ٣٧٤.
- ١٣١) آل عمران/ ١١٠.
- ١٣٢) نهج البلاغه، حکمت ٣١.
- ١٣٣) نهج البلاغه، نامه ٣١.
- ١٣٤) میزان الحکمة، ١٢٧٣١.
- ١٣٥) همان، ١٢٧٣٤.

- ١٣٦) همان، ١٢٧٣٦.
١٣٧) کافی، ج ٥، ص ٥٨، ح ٨.
١٣٨) میزان الحکمة، ١٢٧٥٨.
١٣٩) التهذيب، ج ٦، ص ١٨١، ح ٣٧٤.
١٤٠) میزان الحکمة، ١٢٧٩٦.
١٤١) التهذيب، ج ٦، ص ١٧٧، ح ٣٥٩.
-
- مجله مبلغان آبان و آذر ١٣٨٢، شماره ٤٧

تلا



خدا یا برای تو روزه گرفتیم
پس از ما به نذیر

و با روزی تو افطار کنیم
که برستی تو شنوا و دانایی

پرسش

از دیدگاه قرآن، انسان از چه راه‌هایی مورد آزمایش قرار می‌گیرد؟

پاسخ اجمالی

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: من انسان‌ها را آفریدم تا آن‌ها را بیازمایم که کدام یک از آن‌ها بهتر عمل می‌کنند. مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند، با آزمایش‌های ما بسیار متفاوت است. آزمایش‌های ما برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع همان «پرورش و تربیت» است؛ یعنی امتحان و آزمایش خداوند زمینه‌های تربیت و پرورش و تکامل را در آن‌ها به وجود می‌آورد.

خداوند از راه‌های مختلف و به قدر توان انسان‌ها آن‌ها را مورد امتحان قرار می‌دهد. گاهی به وسیله مشکلات و سختی‌ها، گاهی از طریق خیر و شرها، از راه فراوانی مال، سرمایه، فرزند، مصیبت و...

پاسخ تفصیلی

مفهوم آزمایش الهی

آنچه در زبان فارسی به نام «آزمایش» و یا «آزمودن» نامیده می‌شود، در قرآن با واژه‌های مختلف آمده است: «ابتلاء»، «بلا»، «فتنه» و «تمحیص» از

جمله آن‌ها است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: من انسان‌ها را آفریدم تا آن‌ها را بیازمایم که کدام یک از آن‌ها بهتر عمل می‌کنند: «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است». [۱] مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایش‌های ما بسیار متفاوت است. آزمایش‌های ما برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع همان «پرورش و تربیت» است؛ [۲] یعنی امتحان و آزمایش خداوند زمینه‌های تربیت؛ پرورش و تکامل را برای انسان به وجود می‌آورد. چنان‌که پیامبران الهی مانند حضرت ابراهیم در سایه آزمایش‌های سخت و طاقت فرسا به مقامات عالی‌ه رسیدند. [۳]

موارد آزمایش الهی در قرآن

امتحان و آزمایش انسان‌ها از سوی خداوند متعال از سنت‌های الهی است. قرآن کریم می‌فرماید: «آیا مردم پنداشته‌اند که با گفتن این که ایمان آوردیم رها می‌شوند و هرگز مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ ما امت‌هایی را که پیش از آنان بودند، آزمایش کردیم، خدا راستگویان و دروغ‌گویان را کاملاً می‌شناسد». [۴] آگاهی قرآن از یک آزمایش عمومی که متوجه تمام بندگان خدا می‌گردد نام می‌برد و می‌فرماید: «یا مردم پنداشته‌اند که با گفتن این که ایمان آوردیم رها می‌شوند و هرگز مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟» [۵] گاهی قرآن از یک رشته آزمایش‌های خصوصی پرده برمی‌دارد که متوجه اشخاص و طائفه معینی بوده است، و این موضوع یک رشته از قصه‌ها و داستان‌های قرآن را تشکیل می‌دهد؛ مانند داستان‌های پیامبران و قومشان. آیات در زمینه آزمایش‌های عمومی بیش از آن است که در این جا آورده شود. در این جا به برخی از موارد امتحان و آزمایش‌های الهی در قرآن به شرح ذیل اشاره می‌شود:

۱. مشکلات و سختی‌ها:

خداوند به وسیله مشکلات و سختی‌ها افراد بشر را آزمایش می‌کند؛ چنان که می‌فرماید: «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها

و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان» [۶]. مشکلات و دشواری‌ها بسان کوره ای است که به آهن، صلابت و استقامت می‌بخشد؛ انسان نیز در کوره حوادث و مشکلات، پر قدرت و نیرومند می‌گردد و قادر به شکستن موانع از سر راه زندگی و سعادت خود می‌گردد. بلا، اثر تربیتی داشته و تربیت‌کننده فرد و بیدارکننده جامعه است. سختی بیدار ساز و هوشیارکننده انسان‌های خفته و تحریک‌کننده عزم‌ها و اراده‌ها است. شدائد همچون صیقلی که به آهن و فولاد می‌دهند هر چه بیشتر با روان آدمی تماس گیرد، افراد را مصمم تر و فعال تر و بُرنده تر می‌کند؛ زیرا خاصیت حیات این است که در برابر سختی‌ها مقاومت کند و آماده مقابله با آن گردد، سختی مانند کیمیا خاصیت انقلاب ماهیت را دارد و جان و روان آدمی را عوض می‌کند. [۷]

۲. شرور و خیرها:

چنان که قرآن کریم می‌فرماید: شرور و خیرها نیز از آزمایش‌های الهی محسوب می‌شوند. [۸] پس حتی خوبی‌ها می‌توانند عاملی برای امتحان باشند؛ مثلاً به کسی مال و ثروت و یا مسئولیتی که موجب افزایش آبرو و عزت است می‌رسد، ولی آن شخص نمی‌تواند به خوبی از چنین موقعیتی استفاده کند و شیطان او را گمراه می‌کند.

۳. فراوانی نعمت:

امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست، بلکه گاه خدا بندگانش را با وفور نعمت و کامیابی‌ها آزمایش می‌کند، [۹] چنان که قرآن کریم از قول حضرت سلیمان (ع) می‌فرماید: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند و هر کس کفران نماید (بزیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!». [۱۰]

گروهی که، غرق در نعمت می‌شوند و امکانات مادی از هر نظر در اختیارشان قرار می‌گیرد، آزمایش آنان این است که آیا در چنین شرایطی، قیام به وظیفه شکر نعمت می‌کنند و به فقر کمک می‌کنند یا غرق در غفلت و غرور و خودخواهی و خودبینی می‌شوند.

۴. فرزند:

قرآن کریم می‌فرماید: «بدانید: مال‌ها و فرزندان شما مایه امتحان می‌باشند» [۱۱].

۵. ایمان و کفر:

قرآن مجید درباره نگهبانان دوزخ و شماره آنان یادآور می‌شود که ۱۹ فرشته از آن نگهبانی می‌کند، آن‌گاه می‌افزاید: این گزارش، وسیله امتحان و آزمایش است، آنان که ایمان قوی و نیرومندی به غیب و امور پوشیده از حس دارند، این گزارش را از صمیم دل می‌پذیرند، ولی گروه دیگر به تکذیب آن می‌پردازند، چنان‌که می‌فرماید: «ما نگهبانان دوزخ را فرشته و تعداد آنان را نوزده نفر قرار ندادیم، جز برای آزمایش افراد کافر» [۱۲].

۶. زیورآلات در زمین:

در جایی از قرآن مجید مجموع آنچه را که در روی زمین قرار دارد، مایه آزمایش دانسته آن‌جا که می‌فرمایند: «ما آنچه که در روی زمین است زیور آن قرار دادیم، تا ببازماییم که کدام یک نیکوکارتر است» [۱۳].

پی‌نوشت‌ها

- [۱] ملک، ۲.
- [۲] مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۲۷، دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و یکم، ۱۳۶۵ شمسی.
- [۳] بقره، ۱۲۴. «وَإِذْ أَنْتَلَىٰ بُرْهَانِيمَ رَبُّهُ يَكْلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُمْ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ غَهْدِي الضَّالِّمِينَ».
- [۴] عنکبوت، ۳ و ۲.
- [۵] عنکبوت، ۲.
- [۶] بقره، ۱۵۵.
- [۷] اقتباس از نمایه شماره ۲۰۵۶ (سایت: ۲۴۱۸).
- [۸] انبیاء، ۳۵.
- [۹] تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۳۳.
- [۱۰] نمل، ۴۰.
- [۱۱] انفال، ۲۸.
- [۱۲] مدثر، ۳۱.
- [۱۳] کهف، ۷.

پرسش

از نظر قرآن بیماری دل چه معنایی دارد و چرا خدا بر آن می‌افزاید؟

پرسش تفصیلی

در قرآن کریم می‌خوانیم: «درد دل‌های آنان یک نوع بیماری است. خداوند بر بیماری آنان افزوده و به جهت دروغ‌هایی که می‌گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آن‌ها است»؛ بیماری دل چه معنایی دارد؟ چرا خدای مهربان بجای این‌که مریض خودش را خوب کند او را مریض‌تر می‌کند؟

پاسخ اجمالی

مرض و بیماری دل، عبارت است از این‌که قلب دچار نوعی تردید و اضطراب شود که مسئله ایمان به خدا و اطمینان نسبت به آیات او را کِدر و ناصاف کند و ایمان در آن قلب آمیخته با شرک شود. خداوند متعال انسان را موجودی آزاد و با اراده و اختیار خلق کرده یعنی تکامل انسان از طریق انتخاب و اراده به دست می‌آید. بنابراین، اگر افرادی مانند منافقین با اراده و انتخاب خود مسیر ضلالت و گمراهی را انتخاب کنند معنا ندارد خداوند آن‌ها را بالاجبار هدایت کند؛ زیرا؛ اولاً؛ خلاف حکمت الهی در خلقت انسان است. ثانیاً؛ هدایت جبری و بدون اراده ارزشی ندارد.

پاسخ تفصیلی

خدای تعالی در قرآن کریم درباره «دل بیمار» و آثار آن می‌فرماید:
 «در دل‌های آنان (منافقان) یک نوع بیماری است خداوند بر بیماری
 آنان افزوده و به خاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند، عذاب دردناکی در انتظار
 آن‌هاست» [۱].

«(ولی) کسانی که در دل‌هایشان بیماری است را می‌بینی که در (دوستی
 بایهودیان و مسیحیان)، بریکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: می‌ترسیم
 حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آن‌ها داشته باشیم!) شاید
 خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود (به نفع مسلمانان) پیش
 آورده و این دسته، از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند» [۲].

«آن‌گاه منافقان و کسانی که قلبشان مریض بود (و دلی ناباور داشتند)
 گفتند: وعده خدا و پیامبرش برای ما جز نیرنگ و فریب نبود» [۳].
 جمله «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» به طور اجمال دلالت دارد بر این‌که دل انسان‌ها
 در خطر نوعی بیماری قرار دارد و قهراً وقتی برای چیزی حالت بیماری تصوّر
 شود حالت سلامتی هم دارد؛ چون صحت و مرض در مقابل هم هستند،
 تا یکی از آن دو فرض نداشته باشد طرف دیگر نیز فرض ندارد. [۴].

در قرآن کریم هر جا که سخن از بیماری دل‌ها آمده، احوال آن دل‌های
 مریض و بیمار و آثار آن نیز بیان شده است و اموری ذکر شده که دلالت دارد
 بر این‌که آن دل‌ها استقامت فطری خود را از دست داده، از راه میانه منحرف
 شده‌اند. [۵] همان‌طور که در آیات ذکر شده می‌بینیم.

به‌طور کلی؛ مرض و بیماری دل، عبارت است از این‌که قلب دچار نوعی
 تردید و اضطراب شود که مسئله‌ایمان به خدا و اطمینان نسبت به آیات او
 را کید و ناصاف کند و ایمان در آن قلب آمیخته با شرک شود. [۶] لذا می‌بینیم
 که در مرحله خُلُق و خوی؛ احوالی و اخلاقی متناسب با کفر بر آن عارض
 می‌شود و در مرحله عمل کارهایی از آن سر می‌زند که متناسب با کفر به خدا
 و آیات او است. به دیگر سخن؛ آنچه از عرف و اصطلاح قرآن کریم استنباط
 می‌شود آن است که مرض قلب عبارت است از:

شک و تردیدی که بر درک آدمی نسبت به آنچه مربوط به خدای تعالی

و آیات اوست چیره می‌شود و نمی‌گذارد قلب با آن معارف که همان عقائد دینی است جوش بخورد و انسانی که مبتلای به آن شک و تردید است، قلب او نسبت به خدا و آیاتش بسته است. [۷]

همچنین گفته‌اند: بیماری‌های دل همان عقده‌های روانی است که در صفات پست همچون حسد، کینه‌توزی، خویشتن بزرگیبینی، نومیدی، ریاست دوستی و جدل به ناحق درباره خدا ظاهر می‌شود. اما سختی دل همان است که از تراکم آثار گناهان بر دل حاصل می‌شود، و بر اثر آن حق را نمی‌پذیرد و از تهدیدها و هشدارها نمی‌ترسد و از سرنوشت تبهکاران عبرت نمی‌گیرد و از نشانه‌های خدا در آفاق سودی نمی‌جوید. [۸]

قلانسی نسفی در «المرشد» گوید: «خواجه حکیم را پرسیدند که دل بیمار را علامت چه بود؟ گفت: آن که از طاعت مولی - عزّ و جلّ - حلاوت نیابد و به اندک رنجی که به وی رسد، بنالد، هم چنان که کسی را تن بیمار شود و از خوردن مزه نیابد و به اندک رنج که به وی رسد بنالد». [۹]

در مقابل، سلامتی قلب و صحت آن؛ یعنی این که قلب در جایی مستقر شود و فرار گیرد که خلقتش در همان جا بوده است. به عبارت دیگر؛ عبارت است از این که قلب راه میانه را از دست ندهد و برگشت این حالت به خلوص قلب در توحید خدای سبحان و اعتماد کردن به او و بریدن از هر چیز دیگری است که هوای نفس به سوی آن کشش دارد. [۱۰] این نکته از آیه شریفه «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۱۱] به چشم می‌خورد.

بیماردلان؛ کسانی‌اند که ایمانشان ضعیف است، همان‌هایی که دل‌هایشان به پَرَکاهی می‌ماند که هر لحظه دستخوش نسیم‌ها گشته، به این سو و آن سو کشیده می‌شود. [۱۲]

اصولاً خدای سبحان در قرآن کریم، بیماری قلب را در حد و اندازه بیماری‌های جسمانی دانسته که به تدریج شدت می‌یابد و اگر به معالجه‌اش نپردازند مزمّن می‌شود و در پایان کار، بیمار را به هلاکت می‌کشاند و شدت یافتنش به جهت ناپرهیزی کردن است و این که بیماری را با چیزهایی که برای مریض ضرر دارد و طبع مریض را بیشتر تحریک می‌کند، بیشتر کنند و این زیاد شدن بیماری به وسیله ارتکاب گناهان است که خدای

تعالی درباره‌اش فرموده: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا». [۱۳]
 و نیز فرموده: «و اما آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر
 پلیدی‌شان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند. آیا آن‌ها نمی‌بینند
 که در هر سال، یک یا دو بار آزمایش می‌شوند؟! باز توبه نمی‌کنند، و متذکر
 هم نمی‌گردند». [۱۴]

و نیز در یک بیانی عمومی می‌فرماید: «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد
 مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن‌را به مسخره
 گرفتند!». [۱۵]

چه زیباست سخن امام علی (ع) که فرمود: «برای دل‌ها، هیچ دردی
 دردناک‌تر از گناه نیست». [۱۶]

امام صادق (ع) به نقل از امام باقر (ع)؛ معصیت را عامل زبر و روشدن اساس
 وضعیت سالم دل می‌شمرد و می‌فرماید: «هیچ چیز مانند گناه، تباه‌کننده
 دل نیست. دل سراغ‌گناه می‌رود و دچار معصیت می‌شود؛ همواره دست به
 گریبان با آن است، تا آن‌که گناه بر او چیره شود و دل را زبر و رو می‌سازد». [۱۷]
 خدای تعالی همان‌طور که خصوصیات و آثار دل بیمار را بیان فرموده،
 برای علاج آن بیماری نیز در قرآن راه حل پیشنهاد کرده است، از آن جمله در
 بیانی عام و کلی فرموده:

«کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پروردگارشان
 آن‌ها را در پرتو ایمانشان هدایت می‌کند». [۱۸]

«کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزت
 برای خداست سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح را بالا
 می‌برد». [۱۹]

بنابراین، کسی که دچار بیماری قلب است اگر بخواهد خود را مداوا
 و بیماری خود را برطرف سازد باید به سوی خدای عز و جل توبه کند و
 توبه عبارت است از ایمان به او و تذکر به افکار شایسته و اعمال صالح، [۲۰]
 هم‌چنان‌که در آیه‌ای درباره کسانی که در صدد علاج دل خود نیستند فرمود:
 «ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ»؛ [۲۱] باز توبه نمی‌کنند، و متذکر هم نمی‌گردند!
 خداوند متعال انسان را موجودی آزاد و با اراده و اختیار خلق کرده یعنی

تکامل انسان از طریق انتخاب و اراده به دست می‌آید؛ بنابراین، اگر افرادی مانند منافقین با اراده و انتخاب خود مسیر ضلالت و گمراهی را انتخاب کنند معنا ندارد خداوند آن‌ها را بالاجبار هدایت کند؛ زیرا؛ اولاً؛ خلاف حکمت الهی در خلقت انسان است. ثانیاً؛ هدایت جبری و بدون اراده ارزشی ندارد. توضیح این‌که خداوند متعال به همه بندگان خود مهربان است و تمام مقدمات هدایت و سعادت را برای آنان فراهم کرده است اما استفاده از این مقدمات و رسیدن به هدایت و سعادت را در اختیار انسان‌ها قرار داده است تا هرکس بخواهد اراده خود مسیر هدایت را انتخاب کند و هرکس بخواهد به مسیر ضلالت و گمراهی برود. در حقیقت سلامت و بیماری روحی هر فرد در اختیار خود اوست این‌که قرآن فرموده است: «در قلوب منافقین بیماری وجود دارد و خداوند بر مرض آن‌ها می‌افزاید»، مراد این است که آنان از اختیاری که خداوند به آن‌ها عطا کرده بود تا مسیر هدایت را انتخاب کنند سوء استفاده کردند و مسیر ضلالت را برگزیدند، خود را از نعمت هدایت‌ها و نصایح پیامبران الهی محروم کردند. سنت خداوند چنین است که در همان مسیر نفاقی که خود انتخاب کرده‌اند روز بروز بیشتر سقوط کنند. [۲۲] به عبارت دیگر، سنت و قانون الهی این است همان‌طوری هرکس بیماری جسمی داشته باشد و در صدد مداوای خویش بر نیاید روز بروز بر شدت مرض او افزوده خواهد شد در مورد انحرافات و بیماری‌های روحی و روانی نیز این قانون الهی صادق است و عدم علاج آن با توبه و برگشت، سبب عمیق‌تر شدن آن می‌شود؛ و چون این یک قانون و سنت الهی است از آن جهت به خداوند نسبت داده شده است. بنابراین، این آیه هیچ منافاتی با لطف و مهربانی خداوند ندارد؛ زیرا افراد منحرف و منافق با اختیار خود دستورات الهی را زیر پا مگذارند و در مسیر نفاق قرار می‌گیرند و خود را از لطف، مهربانی و هدایت‌های الهی محروم می‌سازند.

پی نوشت‌ها

- [۱]. بقره، ۱۰: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ».
- [۲]. مائده، ۵۲: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْيِقُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ».
- [۳]. احزاب، ۱۲: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا».
- [۴]. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۷۷، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۵]. همان.
- [۶]. همان.
- [۷]. همان، ص ۳۷۸.
- [۸]. مدرسی، سید محمدتقی، تفسیر هدایت، گروه مترجمان، ج ۸، ص ۱۰۰، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
- [۹]. قلانسی نسفی، عبد الله بن محمد، ارشاد در معرفت و وعظ و اخلاق (المرشد)، ص ۴۵، میراث مکتوب، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- [۱۰]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۷۷.
- [۱۱]. شعراء، ۸۸ - ۸۹: «رُزِيْ كَمَا لَمْ يَرْزُقْ يَتَذَكَّرْ» روزی که مال و فرزند هیچ سودی نخواهد داشت. مگر کسی که با قلبی پاک به پیشگاه خدا درآید.
- [۱۲]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۷۸.
- [۱۳]. بقره، ۱۰.
- [۱۴]. توبه، ۱۲۵ - ۱۲۶.
- [۱۵]. روم، ۱۰.
- [۱۶]. «لَا وَجَعَ أَوْ جَعٌ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ»؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۲۷۵، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۱۷]. «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِذَّ الْقَلْبَ لِيَوَاقِعِ الْخَطِيئَةِ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۶۸.
- [۱۸]. یونس، ۹.
- [۱۹]. فاطر، ۱۰.
- [۲۰]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۷۹.
- [۲۱]. توبه، ۱۲۶.
- [۲۲]. رک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۱۷، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.

پرسش

با توجه به هزاران سال عبادت شیطان؛ آیا استحقاق نداشت که خداوند او رایاری کند؟

پاسخ اجمالی

به فرموده قرآن کریم شیطان از طایفه جن است و آن‌ها نیز همچون انسان‌ها مکلف‌اند و به فرمایش امام علی (ع): «شیطان شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست به شمار سال‌های دنیایی است یا اخروی [که هر روز آن خود هزار سال است]». بزرگ‌ترین لطف و عنایت در باب ابلیس این بود که اولاً توفیق عبادت حضرت حق رایافته بود و ثانیاً به علت کثرت عبادت در زمره فرشتگان به حساب می‌آمد و بهترین استحقاق‌یاری درباره وی همان همنشینی با فرشتگان و درک صفا و پاکی و طهارت آن‌ها بعد و یکی از قوانین نظام هستی این است که هر چه معرفت بیشتر و درجه مکلف راقی‌تر باشد، در صورت بروز خطا و اشتباه، شدت عقاب افزون‌تر است! از این رو؛ بعد از اتمام حجت درباره شیطان و استکباروی در مورد بحث به آدم خطاب‌های شدید حضرت حق نشان از شدت عقوبت و سقوط درجه شیطان دارد.

پاسخ تفصیلی

با توجه به آیات قرآن نظیر آیه ۵۰ سوره کهف یا آیه ۳۱ سوره حجر به این نتیجه می‌رسیم که شیطان (ابلیس) از طایفه جن بوده و به خاطر کثرت عبادت در زمره ملائکه محسوب می‌شده است. داستان استکبار شیطان - که آزمون او بود - حدود هفت مورد در قرآن آمده و بسیار آموزنده است. این داستان چند بخش مشخص دارد:

- امر الهی به سجده برای آدم (ع).

- امتیازات ویژه آدم که بر اساس آن‌ها، خداوند فرمان سجده برای او را صادر کرد.

- مقابله ابلیس و آباء او از سجده.

- پاسخ وی در بیان علت این استکبار:

«من کسی نیستم که برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای سجده کنم!» [۱].
و یا در تعبیری دیگر که می‌گوید: «من از او بهترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای» [۲].

این آزمون بزرگی بود و او با آن همه عبادت که به تعبیر امام علی (ع): شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست به شمار سال‌های دنیایی است یا اخروی (که هر روز آن خود هزار سال است). [۳]

پس از این آزمایش چنان پست و مطرود شد که به او خطاب شد: «برو بیرون، تو رانده شده‌ای»، [۴] «تا روز استخیز بر تو لعنت باد». [۵]
از این جاست که ما باید مراقب خویشتن باشیم. پنداریم اگر خداوند توفیقی عطا فرموده و ما چند روزی در راه درستی گام برداشتیم. تا پایان چنان خواهیم ماند. جهان عرصه دگرگونی‌هاست. آدمی تا زنده است. و بر راستای باریک روزگار می‌گذرد. احتمال سقوط دارد. و لذا همواره باید از درگاه ربوبی عاقبت خیر را درخواست نماییم. قسمت دیگر عکس‌العمل شیطان پس از راندگی است. هنگامی که دریافت مسئله جدی است و از آن مقام والایی که داشته به خاطر سجده نکردن به حضرت آدم ساقط گشته است. دشمنی سگرفی نسبت به آدم پیدا کرد و گفت: «[خدایا] اگر مرا تا رستاخیز واگذار.»

فرزندان او [آدم] را زیر فرمان خواهیم آورد مگر تعداد کمی را [که نتوانیم]». [۶].
 و در سوره ص، آیه ۸۲ این چنین آمده است: «و سوگند به قدرت تو که
 همگی را گمراه خواهیم کرد». [۷]

حال با بیان این مقدمه روشن می شود که اولاً: شیطان از طایفه جن
 است. و آن ها نیز همچون انسان ها مکلف اند: «پس سجده کردند جز
 ابلیس که از جن بود». [۸] «ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای آن که [خدا
 را] عبادت کنند». [۹]

جن و از جمله شیطان موجودی است مختار و انتخاب گرو بر سر دو راهی
 قرار می گیرد و باید یکی را انتخاب کند. اگر حق را پذیرفت به پاداش نیک
 می رسد و اگر باطل را انتخاب نمود عقاب می گردد. و آیه ۵۶ سوره ذاریات
 که ذکر شد دلالت دارد که جن و انس در تکلیف به عبادت شریک هستند. و
 نیز قرآن کریم از قول خود جن نقل می فرماید که آنان دو دسته اند و خوب و
 بد دارند: «و این که از ما [گروهی] شایستگانند و گروهی جز آن، ما دسته های
 گوناگونیم». [۱۰]

ثانیاً: بزرگ ترین لطف و عنایت در باب ابلیس این بود که در درجه اول
 توفیق عبادت حضرت حق رایافته بود و در درجه بعد به علت کثرت عبادت
 در زمره فرشتگان به حساب می آمد و آن قدر این قرب به ساحت عالم
 ملایک زیاد بود که قرآن کریم ابلیس را در ماجرای سجده به آدم از مجموعه
 فرشتگان (مستثنی منه) استثناء می نماید: «همه فرشتگان جمیعاً سجده
 کردند به جز ابلیس». [۱۱] و بزرگ ترین استحقاق یاری درباره شیطان (ابلیس)
 همان همنشینی با فرشتگان و درک صفا و پاکی و طهارت آن ها بود. و یکی از
 قوانین نظام هستی این است که هر چه معرفت بیشتر و درجه مکلف راقی تر
 باشد. در صورت بروز خطا و اشتباه شدت عقاب افزون تر است!

از این رو؛ بعد از اتمام حجت (بندگی و همنشینی با ملایک) درباره شیطان
 و استکبار وی در مورد سجده به آدم خطاب های شدید حضرت حق نشان
 از شدت عقوبت و سقوط درجه شیطان دارد.

پی نوشت‌ها

- [۱]. حجر، ۳۳.
- [۲]. اعراف، ۱۲.
- [۳]. نهج البلاغه، محقق: صبحی صالح، خطبه قاصعه، ص ۲۸۷.
- [۴]. حجر، ۳۴.
- [۵]. حجر، ۳۵.
- [۶]. اسراء، ۶۲.
- [۷]. مصباح‌بیزدی، محمد تقی، معارف قرآن، بخش دوم، ص ۲۹۹، مؤسسه در راه حق.
- [۸]. کهف، ۵۰.
- [۹]. ذاریات، ۵۶.
- [۱۰]. جن، ۱۱.
- [۱۱]. حجر، ۳۱.

پرسش

معنا و ماهیت حقیقی شب قدر چیست؟

پاسخ

قدر» در لغت به معنای اندازه و اندازه گیری است. (۱) «تقدیر» نیز به معنای اندازه گیری و تعیین است. (۲) اما معنای اصطلاحی «قدر»، عبارت است از ویژگی هستی و وجود هر چیز و چگونگی آفرینش آن (۳) به عبارت دیگر، اندازه و محدوده وجودی هر چیز، «قدر» نام دارد. (۴)

بنابر دیدگاه حکمت الهی، در نظام آفرینش، هر چیزی اندازه‌ای خاص دارد و هیچ چیزی بی حساب و کتاب نیست. جهان حساب و کتاب دارد و بر اساس نظم ریاضی تنظیم شده، گذشته، حال و آینده آن با هم ارتباط دارند.

استاد مطهری در تعریف قدر می‌فرماید: «... قدر به معنای اندازه و تعیین است... حوادث جهان... از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آن‌ها تعیین شده است، مقدور به تقدیر الهی است» (۵). پس در یک کلام، «قدر» به معنای ویژگی‌های طبیعی و جسمانی چیزهاست که شامل شکل حدود، طول، عرض و موقعیت‌های مکانی و زمانی آن‌ها می‌گردد و تمام موجودات مادی و طبیعی را در بر می‌گیرد.

این معنا از روایات استفاده می‌شود؛ چنان که در روایتی از امام رضا (ع)

پرسیده شد: معنای قدر چیست؟ امام (ع) فرمود: «تقدیر الشیء، طول و عرض»؛ «اندازه گیری هر چیز اعم از طول و عرض آن است» (۶) و در روایت دیگر، این امام بزرگوار در معنای قدر فرمود: «اندازه هر چیز اعم از طول و عرض و بقای آن است». (۷)

بنابراین، معنای تقدیر الهی این است که در جهان مادی، آفریده‌ها از حیث هستی و آثار و ویژگی‌هایشان محدوده‌ای خاص دارند. این محدوده با اموری خاص مرتبط است؛ اموری که علت‌ها و شرایط آن‌ها هستند و به دلیل اختلاف علل و شرایط، هستی، آثار و ویژگی‌های موجودات مادی نیز متفاوت است. هر موجود مادی به وسیله قالب‌هایی از داخل و خارج، اندازه گیری و قالب گیری می‌شود. این قالب، حدود، یعنی طول، عرض، شکل، رنگ، موقعیت مکانی و زمانی و سایر عوارض و ویژگی‌های مادی آن به شمار می‌آید. پس معنای تقدیر الهی در موجودات مادی، یعنی هدایت آن‌ها به سوی مسیر هستی‌شان است که برای آن‌ها مقدر گردیده است و در آن قالب گیری شده‌اند. (۸)

اما تعبیر فلسفی قدر، اصل علیت است. «اصل علیت همان پیوند ضروری و قطعی حوادث بایکدیگر و این که هر حادثه‌ای تحت و قطعیت ضروری و قطعی خود و نیز تقدیر و خصوصیات وجودی خود را از امری یا اموری مقدم بر خود گرفته است. (۹) اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان حکم فرماست و هر حادثی، ضرورت و قطعیت وجود خود و نیز شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی اش را از علل متقدمه خود کسب کرده است و یک پیوند ناگسستی میان گذشته و حال و استقبال میان هر موجودی و علل متقدمه او هست». (۱۰)

اما علل موجودات مادی ترکیبی، فاعل و ماده و شرایط و عدم مانع است که هر یک تاثیر خاص بر آن دارند و مجموع این تاثیرها، قالب وجودی خاصی را شکل می‌دهند. اگر تمام این علل و شرایط و عدم مانع، کنار هم گرد آیند، علت تامه ساخته می‌شود و معلول خود را ضرورت و وجود می‌دهد که از آن در متون دینی به «قضای الهی» تعبیر می‌شود. اما هر موجودی با توجه به

علل و شرایط خود قالبی خاص دارد که عوارض و ویژگی های وجودی اش را می سازد و در متون دینی از آن به «قدر الهی» تعبیر می شود.

با روشن شدن معنای قدر، امکان فهم حقیقت شب قدر نیز میسر می شود. شب قدر شبی است که همه مقدرات تقدیر می گردد و قالب معین و اندازه خاص هر پدیده، روشن و اندازه گیری می شود.

به عبارت روشن تر، شب قدر یکی از شب های دهه آخر ماه رمضان است. طبق روایات ما، یکی از شب های نوزدهم یا بیست و یکم و به احتمال زیادتر، بیست و سوم ماه مبارک رمضان، است. (۱۱) در این شب - که شب نزول قرآن به شمار می آید - امور خیر و شرمردم و ولادت، مرگ، روزی، حج، طاعت، گناه و خلاصه هر حادثه ای که در طول سال واقع می شود، تقدیر می گردد. (۱۲) شب قدر همیشه و هر سال تکرار می شود. عبادت در آن شب، فضیلت فراوان دارد و در نیکویی سرنوشت یک ساله بسیار مؤثر است. (۱۳)

در این شب تمام حوادث سال آینده به امام هر زمان ارائه می شود و وی از سرنوشت خود و دیگران با خبر می گردد. امام باقر (ع) می فرماید: «انه ینزل فی لیلة القدر الی ولی الامر تفسیر الامور سنة سنة، یؤمر فی امر نفسه بكذا و كذا و فی امر الناس بكذا و كذا؛ در شب قدر به ولی امر (امام هر زمان) تفسیر کارها و حوادث نازل می شود و وی درباره خویش و دیگر مردمان مأمور به دستورهایی می شود». (۱۴)

پس شب قدر شبی است که:

۱. قرآن در آن نازل شده است.

۲. حوادث سال آینده در آن تقدیر می شود.

۳. این حوادث بر امام زمان - روحی فداه - عرضه و آن حضرت مأمور به

کارهایی می گردد.

بنابراین، می توان گفت شب قدر، شب تقدیر و شب اندازه گیری و شب

تعیین حوادث جهان ماده است.

این مطلب مطابق آیات قرآنی نیز می باشد؛ زیرا در آیه ۱۸۵ سوره مبارکه

«بقره» می فرماید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن»؛ ماه رمضان که در

آن قرآن نازل شده است». طبق این آیه، نزول قرآن (نزول دفعی) در ماه

رمضان بوده است. و در آیات ۳-۵ سوره مبارکه دخان می فرماید: «انا انزلناه فی لیلة مبارکه انا کننا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کننا مرسلین» این آیه نیز تصریح دارد که نزول [دفعی] قرآن در یک شب بوده است که از آن به شب مبارک تعبیر شده است. همچنین در سوره مبارکه قدر تصریح شده است که قرآن در شب قدر نازل شده است.

پس با جمع آیات سه گانه بالا روشن می شود:

۱. قرآن در ماه رمضان نازل شده است.
 ۲. قرآن در شبی مبارک از شب های ماه مبارک رمضان نازل شده است.
 ۳. این شب، در قرآن شب قدر نام دارد.
 ۴. ویژگی خاص این شب بر حسب آیات سوره مبارکه دخان دو امر است:
 - الف. نزول قرآن.
 - ب. هر امر حکیمی در آن شب مبارک جدا می گردد.
- اما سوره مبارکه قدر که به منزله شرح و تفسیر آیات سوره مبارکه «دخان» است، شش ویژگی برای شب قدر می شمارد:
- الف. شب نزول قرآن است (انا انزلناه فی لیلة القدر).
 - ب. این شب، شبی ناشناخته است و این ناشناختگی به دلیل عظمت آن شب است (وما ادراک ما لیلة القدر).
 - ج. شب قدر از هزار ماه بهتر است. (لیلة القدر خیر من الف شهر).
 - د. در این شب مبارک، ملائکه و روح با اجازه پروردگار عالمیان نازل می شوند (تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم) و روایات تصریح دارند که آن ها بر قلب امام هر زمان نازل می شوند.
 - ه. این نزول برای تحقق هر امری است که در سوره «دخان» بدان اشاره رفت (من کل امر) و این نزول - که مساوی با رحمت خاصه الهی بر مومنان شب زنده دار است - تا طلوع فجر ادامه دارد (سلام هی حتی مطلع الفجر).
 - و. شب قدر، شب تقدیر و اندازه گیری است؛ زیرا در این سوره - که تنها پنج آیه دارد - سه بار «لیلة القدر» تکرار شده است و این نشانه اهتمام ویژه قرآن به مسئله اندازه گیری در آن شب خاص است.
- مرحوم کلینی در کافی از امام باقر (ع) نقل می کند که آن حضرت در جواب

معنای آیه «انا انزلناه فی لیلة مبارکة» فرمودند: «آری شب قدر، شبی است که همه ساله در ماه رمضان و در دهه آخر آن، تجدید می شود. شبی که قرآن جز در آن شب نازل نشده و آن شبی است که خدای تعالی درباره اش فرموده است: «فیها یفرق کل امر حکیم؛ در آن شب هر امری با حکمت، متعین و ممتاز می گردد». آن گاه فرمود: «در شب قدر، هر حادثه ای که باید در طول آن سال واقع گردد، تقدیر می شود؛ خیر و شر، طاعت و معصیت و فرزندی که قرار است متولد شود یا اجلی که قرار است فرارسد یا رزقی که قرار است برسد و...». (۱۵)

پی نوشت ها

۱. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۵، ص ۲۴۶ و ۲۴۷
۲. همان، ص ۲۴۸
۳. المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۱۲ ص ۱۵۰ و ۱۵۱
۴. همان، ج ۱۹، ص ۱۰۱
۵. انسان و سرنوشت، شهید مطهری، ص ۵۲
۶. المحاسن البرقی، ج ۱، ص ۲۴۴
۷. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۲
۸. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۰۱ - ۱۰۳
۹. انسان و سرنوشت، ص ۵۳
۱۰. همان، ص ۵۵ و ۵۶
۱۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، تحقیق و تصحیح جواد قیومی اصفهانی، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶
۱۲. الکافی، کلینی، ج ۴، ص ۱۵۷
۱۳. المراقبات، ملکی تبریزی، ص ۲۳۷ - ۲۵۲
۱۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸
۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن ج: ۲۰، ص: ۳۸۲؛ بحث روایی ذیل سوره مبارکه قدر



پرسش

فلسفه انفاق به فقیران چیست؟

پرسش تفصیلی

در آیات بسیاری از جمله آیه ۲۵۴ سوره بقره، انسان‌ها را به انفاق دعوت کرده و چه بسا جزای کسانی را که از مال خود انفاق نکرده‌اند آتش جهنم قرار داده است. من منکر این‌که یاری رساندن به دیگران عملی پسندیده است نیستم. اما چرا خدا به او هم مال و منال نداد تا محتاج من نباشد. چیزی را که خدا از او دریغ کرده من باید جبران کنم؛ یعنی من باید از خدا مهربان‌تر باشم و گرنه جایگاهم آتش جهنم است؟

پاسخ اجمالی

گاهی گفته می‌شود: اگر فلانی فقیر است لابد کاری کرده که خدا می‌خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم لابد عملی انجام داده‌ایم که مشمول لطف خدا شده‌ایم، بنابراین نه فقر آن‌ها و نه غنای ما هیچ‌کدام بی‌حکمت نیست! در حالی که دستور الهی به انفاق به خاطر حکمت‌ها و فلسفه‌های متعددی است از جمله:

۱. امتحان افراد ثروتمند ۲. رها سازی قلب انسان از محبت شدید به دنیا

۳. ایجاد رقت قلب در انسان ۴. شکر نعمت‌های الهی ۵. ازدیاد نعمت ۶. آرامش روحی و روانی ۷. رفع بلا و مرگ بد. البته تمامی این آثار در صورتی است که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی‌کند و برکت نمی‌دهد.

پاسخ تفصیلی

قرآن در آیه مورد نظر می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است [تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید]، و نه دوستی [و رفاقت‌های مادی سودی دارد]، و نه شفاعت [زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود] و کافران، خود ستمگرند [هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران]». [۱] این آیه شریفه خطاب به مسلمانان است و به یکی از وظائفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت و بنیه دفاعی و جهاد می‌شود، اشاره می‌کند. سپس به آثار اخروی این کار اشاره می‌کند که موجب نجات انسان در روز حساب خواهد شد و بر عکس ترک انفاق و انباشتن اموال و بخل نسبت به دیگران موجب گرفتاری در آن روز خواهد بود. [۲]

در رابطه سؤال مطرح شده باید گفت: اتفاقاً این سؤال را قرآن از قول کافران نقل کرده است انگشت روی یکی از موارد مهم لجاجت و اعراض آن‌ها گذارده می‌گوید: «هنگامی که به آن‌ها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده است در راه او انفاق کنید کافران به مؤمنان می‌گویند: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست او را سیر می‌کرد، شما تنها در گمراهی آشکارید!». [۳]

منطق عوامانه و کوتاه نظرانه افراد بخیل آن است که به گمان خود برای جمع آوری مال بیشتر و برای توجیه بخل خود می‌گویند: اگر فلانی فقیر است لابد کاری کرده که خدا می‌خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم لابد عملی انجام داده‌ایم که مشمول لطف خدا شده‌ایم، بنا بر این نه فقر آن‌ها و نه غنای ما هیچ کدام بی حکمت نیست!!

اگر رازق خداوند است پس چرا شما از ما می‌خواهید که افراد فقیر را روزی دهیم؟ و اگر خدا خواسته است آن‌ها محروم بمانند پس چرا ما کسی را بهره‌مند سازیم که خدا محرومشان ساخته؟
غافل از این که دستور الهی به انفاق به خاطر حکمت‌ها و فلسفه‌های متعددی است از جمله:

۱. امتحان افراد ثروتمند:

جهان، میدان آزمایش و امتحان است، خداوند یکی را با تنگدستی آزمایش می‌کند، و دیگری را با غنا و ثروت، و گاه یک انسان را در دو زمان باین دو دربوته امتحان قرار می‌دهد که آیا به هنگام فقر امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را بجا می‌آورد؟ یا همه را زیر پا می‌گذارد؟ و به هنگام غنا از آنچه در اختیار دارد در راه او انفاق می‌کند یا نه؟

۲. رها سازی قلب انسان از محبت شدید به دنیا:

در احادیث ائمه محبت به دنیا ریشه و مایه هرگونه خطا و گناه شمرده شده است. [۴] انفاق باعث از بین رفتن این محبت مذموم است.

۳. ایجاد رقت قلب در انسان:

رقت قلب در مقابل قساوت قلب (سنگدلی) است. قساوت قلب انسان را از انسانیت خارج می‌کند، چه بسا باین حالت انجام گناه و جنایت برای او آسان می‌گردد. اما هرگاه انسان متوجه رفع نیازمندی‌های افراد فقیر و بی بضاعت شود و نسبت به زندگی آنان خود را مسئول بداند صاحب قلب رؤف و مهربان خواهد شد.

۴. انفاق شکر نعمت‌های الهی است.

شکر نعمت‌های الهی از راه‌های متعدد حاصل می‌شود بهترین شکر، شکر عملی است

۵. ازدیاد نعمت:

خداوند تضمین کرده انفاق انسان‌های مؤمن و با تقوا را با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر و گاه هزاران برابر- و حداقل ده برابر است- جای انفاق را پر کند، [۵] و به این ترتیب شخص انفاق‌کننده هنگامی که باین روحیه و این عقیده به میدان می‌آید، دست و دل بازتری خواهد

داشت، و هرگز احساس کمبود و فکر فقر به مغز خود راه نمی‌دهد، بلکه خدا را شکر می‌گوید که او را موقِّق به چنین تجارت پرسودی کرده است.

انسان مؤمن، نه تنها از کم شدن مال و دچار شدن به فقر و مانند آن ترسی ندارد، بلکه اطمینان دارد که این کار، مانند یک داد و ستد پرسود است که علاوه بر حفظ اصل دارایی، باعث فزونی و افزایش آن نیز می‌باشد.

۶. انفاق نشانه صداقت در ایمان است:

ارزش ایمان به صادقانه بودن آن است و گرنه ایمانی که تنها در مرحله حرف باشد و در مقام عمل نمودی نداشته باشد ارزشی ندارد. قرآن در این زمینه می‌فرماید: «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند آن‌ها راستگویند».[۶]

۷. آرامش روحی و روانی:

از جمله آثار اعمال نیکو به طور عام و انفاق به طور خاص، رسیدن به آرامش روحی و روانی است که شامل فرد می‌شود، درباره نقش انفاق در ایجاد آرامش می‌توان به این آیه استشهاد کرد: «کسانی که اموال خود را در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می‌کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند».[۷]

۸. رفع بلا و مرگ بد:

رفع بلا و دوری از مرگ سوء از اثرات انفاق است که در روایات نیز به آن اشاره شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «صدقه‌ای که انسان با دست خودش بپردازد، از مرگ ناگوار نگرهبانی می‌شود و از ورود هفتاد گونه درد و رنج مانع می‌گردد...».[۸]

براین اساس، اگر چه نظام تکوین چنین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش در اختیار بشر قرار دهد، و آن‌ها را در اعمال خود برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد، و غرائزی در او آفریده که هر کدام او را به سویی سوق می‌دهد. اما خداوند در نظام تشریح خود قوانینی برای کنترل غرائز، تهذیب نفوس، و تربیت انسان‌ها از طریق ایثار و فدکاری و گذشت و انفاق قرار داده است تا انسان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفه اللهی دارد

از این طریق به آن مقام منیع برساند، از طریق زکات تطهیر نفوس کند، و از طریق انفاق بخل را از دل‌ها بزدايد، و فاصله طبقاتی را که منشأ هزاران فساد در زندگی بشر است از بین ببرد. به عبارت دیگر؛ خداوند خواسته است به انسان نقشی در جهت اصلاح امور جهان محول کند تا از این راه هم جهان به تکامل برسد و هم انسان. نکته بسیار مهم این است که تمامی این آثار در صورتی است که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی‌کند و برکت نمی‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. بقره، ۲۵۴: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا تَبِيعُ فِيهِ وَ لَا خَلَّةٌ وَ لَا سَفَاعَةٌ وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ».
- [۲]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۵۸، دارالکتب الإسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- [۳]. بیس، ۴۷: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ نَطْعِمَ مِنْ لَوْثِيَاءِ اللَّهِ أُطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».
- [۴]. «... خُبُّ الدُّنْيَا زَائِسٌ كُلُّ حَاطِيَّةٍ...»؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۱۳۱، دارالکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۵]. حدید، ۱۸: «إِنَّ الْمَصْدِقِينَ وَ الْمَصْدِقَاتِ وَ أَقْرَبُوا اللَّهَ قَرَمًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ».
- [۶]. حجرات، ۱۵: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَتَأْبُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ».
- [۷]. بقره، ۲۷۴: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ».
- [۸]. الکافی، ج ۴، ص ۳.

پرسش

معنای ظلوم و جهول بودن انسان در قرآن چیست؟

پرسش تفصیلی

معنای ظلوم و جهول بودن انسان در آیه‌ی پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب چیست؟ چه‌گونه با ارزش مقام انسان در مقابل آسمان و زمین جمع می‌شود؟ بیان علامه‌ی طباطبایی (ره) را هم بفرمایید.

پاسخ اجمالی

۱. قرآن از طرفی نسبت به مقام شامخ انسان، با تعابیر گوناگون تجلیل کرده و از طرفی دیگر در آیات فراوان، او را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده است.
۲. حرکت انسان در دو قوس صعود و سقوط بی نهایت است و حد و مرزی ندارد و این به خاطر استعدادهای فوق العاده‌ی اوست.
۳. انسان موجودی دو بعدی است: بعد روحانی و ملکوتی و بعد حیوانی و نفسانی.
۴. آدمی برخلاف موجودات دیگر از اراده و اختیار بهره مند است و مسیر زندگی را بر مبنای زمینه‌ها و بسترهایی که فراهم ساخته، خود انتخاب می‌نماید.
۵. کسانی به مقام خلیفة اللہی نایل می‌شوند که به هدایت الاهی

بگروند و غرائز سرکش و خصوصیات حیوانی را مهار و کنترل سازند.
 ۶. ظُلُومٌ وَ جَهْلٌ»، به این معنا است که: انسان به خودی خود فاقد علم و عدالت بود، ولی قابلیت آن را داشت که خدا آن دورا به وی افاضه کند، و در نتیجه از حسیض ظلم و جهل به اوج عدالت و علم ارتقاء پیدا کند.

پاسخ تفصیلی

بایک مرور اجمالی در قرآن کریم به این نتیجه خواهیم رسید که در ارتباط با انسان، به طور کلی با دو دسته از آیات مواجه هستیم: دسته‌ی اول آیاتی هستند که از انسان تجلیل به عمل آورده و از او به عظمت و بزرگی یاد کرده‌اند. نظیر این آیات:

۱. «ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آن‌ها روزی دادیم و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم». [۱]

۲. «هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد، فرشتگان می‌گفتند: پروردگارا آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟ ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید». [۲]

۳. «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را بردوش کشید». [۳] و....
 اما دسته دیگر آیاتی می‌باشند که او را مذمت نموده، با تعابیری تند مورد نکوهش قرار داده‌اند تعابیری چون «انسان کم ظرفیت است»، [۴] «او طغیانگر است»، [۵] «او بسیار ظالم و کفران‌کننده است»، [۶] «او ظلوم و جهول است»، [۷] «او خصیم مبین است»، [۸] «او در زیانکاری و خسران است». [۹] و....

حال با ارائه‌ی آیات فوق؛ این سؤال مطرح می‌شود که معما چیست؟ معنا و مفهوم این دو طائفه از آیات به ظاهر متعارض که در غایت تباعد و دوری هستند چیست؟

برای پاسخ به این پرسش نیکوست که از خود قرآن مدد بجوئیم؛ چرا که

بعضی از آیات این کتاب آسمانی بعضی دیگر از آن را تفسیر می‌نماید.
در سوره‌ی مبارکه‌ی بینه می‌خوانیم:

«کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند و جاودانه در آن می‌مانند،
آن‌ها بدترین مخلوقات اند، اما کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام
دادند بهترین مخلوقات خدا هستند». [۱۰]

در این دو آیه‌ی متصل به هم از یک سوره، از انسان با عنوان بهترین و
بدترین مخلوقات یاد شده است و این مطلب بیان‌کننده‌ی قوس صعودی و
سقوطی بی‌نهایت اوست. به این معنا که اگر دارای ایمان و عمل صالح
شد برترین خلق خدا می‌شود و اگر راه کفر و ضلالت و الحاد و لجاج را طی
نمود، چنان سقوط می‌کند که بدترین خلق خدا می‌شود.

علی (ع) در روایتی فرمودند: «خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان
و حیوانات و انسان، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات
مجموعه‌ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند، اما انسان مجموعه‌ای است از
هر دو تا کد امین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر
است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد از حیوانات پست تر». [۱۱]

از این روایت نورانی می‌توان نتیجه گرفت که همان گونه که انسان
موجودی است دو بعدی (بعد روحانی و نفسانی)، کشش‌ها و تمایلات او نیز
دوگانه است (کشش‌ها و جاذبه‌های معنوی و روحانی و تمایلات حیوانی و
نفسانی) که می‌تواند با استفاده از نیروی اراده و اختیاری که از طرف خداوند
متعال به او داده شده است، هریک از آن‌ها را انتخاب کند و به اوج اعتلای
انسانی خویش دست یابد، یا تا جایی سقوط کند که به تعبیر قرآن از بدترین
جنبندگان یا از حیوان پست تر [۱۲] گردد.

پس آیات نورانی قرآن پرده از روی این واقعیت برمی‌دارند که همه‌ی
انسان‌ها در مرحله‌ی قوه و استعداد این زمینه و شایستگی را دارند که
گرمای‌ترین و بهترین و حتی برتر از فرشتگان الهی باشند و در پرتو فعلیت
بخشیدن به این استعدادها بالقوه به مرتبه‌ی خلیفه‌ی الهی نایل گردند،
اما اگر از این موقعیت ممتاز و عنایت ویژه‌ی پروردگار استفاده ننمایند و آن را
تباه سازند، در خور مذمت‌ها و سرزنش‌های الهی‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها

را در این مختصر آوردیم. [۱۳]

اما بیان علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۷۳، سوره احزاب، «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا... عَفُورًا رَحِيمًا» بدین قرار است:

امانت- هر چه باشد- به معنای چیزی است که نزد غیر، به ودیعه بسپارند، تا او آن را برای سپارنده حفظ کند، و سپس به وی برگرداند، و در آیه مورد بحث امانت عبارت است از چیزی که خدای تعالی آن را به انسان به ودیعه سپرده، تا انسان آن را برای خدا حفظ کند، و سالم و مستقیم نگه بدارد، و سپس به صاحبش یعنی خدای سبحان برگرداند.

و اما اینکه این امانت چیست؟ از جمله «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ...» بر می آید که امانت مذکور چیزی است که نفاق و شرک و ایمان هر سه بر حمل آن امانت مترتب می شود، در نتیجه حاملین آن امانت به سه طائفه تقسیم می شوند، چون کیفیت حمل آنان مختلف است. از این جا می فهمیم که ناگزیر امانت مذکور امری است مربوط به دین حق، که دارنده آن متصف به ایمان، و فاقد آن متصف به شرک، و آن کس که ادعای آن را می کند، ولی در واقع فاقد آن است، متصف به نفاق می شود. حال آیا این امر عبارت است از اعتقاد حق، و شهادت بر توحید خدا، و یا مجموع عقاید و اعمال؟ و به عبارت دیگر، امر مزبور عبارت است از صرف اعتقاد به همه عقاید دین حق، با قطع نظر از عمل به لوازم آن؟ و یا اینکه عبارت از داشتن آن عقاید به ضمیمه عمل به آن، و یا آنکه هیچ یک از این احتمالات نیست بلکه عبارت است از آن کمالی که از ناحیه داشتن یکی از آن امور برای انسان حاصل می شود.

از این احتمالات اولی که توحید است ممکن نیست منظور باشد، برای اینکه آیه شریفه می فرماید آسمان و زمین و کوه ها از حمل آن امانت مضایقه کردند، و حال آنکه به حکم صریح قرآن آسمانها و زمین و کوه ها و تمامی موجودات، خدا رایگانه دانسته، و به حمد او تسبیح می گویند، هم چنان که فرموده: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ» [۱۴] و در آیه مورد بحث می فرماید آسمانها و زمین از پذیرفتن آن امانت سر باز زدند، پس معلوم

می‌شود امانت مذکور توحید خدا نیست.

و اما احتمال دوم که بگوییم مراد از امانت پذیرش دین حق به طور تفصیل است، نیز صحیح نیست، برای اینکه آیه شریفه می‌فرماید انسان‌ها به طور مطلق، یعنی چه خوبشان و چه بدشان آن را حمل کردند، و پذیرفتند، و معلوم است که بیشتر انسان‌ها در هر دوره‌ای از ایمان به دین حق امتناع ورزیدند، و کسی که ایمان به آن نداشته باشد حمل آن را هم نکرده، و اصلاً اطلاعی از آن ندارد.

با این بیان روشن می‌شود که احتمال سوم هم نمی‌تواند منظور از امانت باشد، چون احتمال سوم این بود به طور مفصل در عمل، متلبس به دین حق باشد و معلوم است که تمامی انسان‌ها این طور دین دار نبوده و نیستند.

احتمال چهارم هم نمی‌تواند مراد از امانت باشد، برای اینکه آسمانها و زمین و سایر موجودات با اعتراف به توحید خدا، و اتصافشان به این اعتراف کمال مزبور را دارند، و آیه شریفه می‌فرماید آسمانها و زمین این امانت را نپذیرفتند.

و اما این احتمال که مراد از آن امانت تلبس و اتصاف به کمالی باشد که از ناحیه اعتقاد به حقانیت همه عقاید، و علم به دین حق حاصل می‌شود، نیز صحیح نیست، چون همانطور که گفتیم امانت مذکور چیزی است که هم نفاق مترتب بر آن می‌شود، و هم شرک، و هم ایمان، و این سه بر صرف اعتقاد به حقانیت تکالیف اعتقادی و عملی دین مترتب نمی‌شود، و صرف این اعتقاد نه سعادت می‌آورد، و نه شقاوتی، آنچه سعادت و شقاوت می‌آورد، التزام به این عقاید، و تلبس در عمل به آن تکالیف است، نه صرف عقیده به حقانیت آن‌ها.

ناگزیر از بین همه احتمالات باقی می‌ماند احتمال ششم، و آن این است که مراد از امانت مزبور کمالی باشد که از ناحیه تلبس و داشتن اعتقادات حق، و نیز تلبس به اعمال صالح، و سلوک طریقه کمال حاصل شود به اینکه از حسیض ماده به اوج اخلاص ارتقاء پیدا کند و خداوند انسان حامل آن امانت را برای خود خالص کند، این است آن احتمالی که می‌تواند

مراد از امانت باشد، چون در این کمال هیچ موجودی نه آسمان، و نه زمین، و نه غیر آن دو، شریک انسان نیست. از سویی دیگر چنین کسی تنها خدا متولی امور اوست، و جز ولایت الهی هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارد، چون خدا او را برای خود خالص کرده است.

پس مراد از امانت عبارت شد از ولایت الهی، و مراد از عرضه داشتن این ولایت بر آسمانها و زمین، و سایر موجودات مقایسه این ولایت با وضع آنهاست. و معنای آیه این است که: اگر ولایت الهی را با وضع آسمانها و زمین مقایسه کنی، خواهی دید که اینها تاب حمل آن را ندارند و تنها انسان می تواند حامل آن باشد، و معنای امتناع آسمانها و زمین، و پذیرفتن و حمل آن به وسیله انسان این است که در انسان استعداد و صلاحیت تلبس آن هست، ولی در آسمانها و زمین نیست.

این است آن معنایی که می توان آیه را بر آن منطبق کرد، و گفت آسمانها و زمین و کوهها با اینکه از نظر حجم بسیار بزرگ، و از نظر سنگینی بسیار ثقیل و از نظر نیرو بسیار نیرومند هستند، لیکن باین حال استعداد آن را ندارند که حامل ولایت الهی شوند، و مراد از امتناعشان از حمل این امانت، و اشفاقشان از آن، همین نداشتن استعداد است.

ولیکن انسان ظلوم و جهول نه از حمل آن امتناع ورزید، و نه از سنگینی آن و خطر عظیمش اشفاق کرد و به هراس افتاد، بلکه با همه سنگینی و خطرناکی اش قبولش کرد، و این سبب شد که انسان که یک حقیقت و نوع است، به سه قسم منافق و مشرک و مؤمن منقسم شود، و آسمان و زمین و کوهها دارای این سه قسم نباشند، بلکه همه مطیع و مؤمن باشند.

در این جا ممکن است بپرسی که: خدا با اینکه حکیم و علیم است، چرا چنین بار سنگینی را که حملش از قدرت آسمانها و زمین بیرون است بر انسان ظلوم و جهول حمل کرد؟

با اینکه می دانست انسان نیز تاب تحمل آن را ندارد، و قبول کردنش به خاطر ظلوم و جهول بودنش بوده، و این دو خصوصیت او را مغرور و غافل ساخته، و به او مهلت نداده که به عواقب این کار بیندیشد، و این در حقیقت مثل این می ماند که سرپرستی و ولایت بر مردم یک کشور را به دیوانه ای

واگذار کنیم، خود دیوانه هیچ حرفی ندارد، اما حرف نداشتنش برای این است که دیوانه است، و گرنه، عقلاین کار را نمی‌پسندند، و درباره دیوانه دچار اشفاق و دلسوزی می‌شوند.

در پاسخ می‌گوییم: ظلوم و جهول بودن انسان، هر چند که به وجهی عیب و ملاک ملامت و عتاب، و خرده‌گیری است، ولیکن، عین همین ظلم و جهل انسان مصحح حمل امانت و ولایت الهی است، برای اینکه کسی متصف به ظلم و جهل می‌شود که شانش این است که متصف به عدل و علم باشد، و گرنه چرا به کوه ظالم و جاهل نمی‌گویید، چون متصف به عدالت و علم نمی‌شود، و همچنین آسمانها و زمین جهل و ظلم را حمل نمی‌کنند، به خاطر اینکه متصف به عدل و علم نمی‌شوند، به خلاف انسان که به خاطر اینکه شان و استعداد علم و عدالت را دارد، ظلوم و جهول نیز هست. و امانت مذکور در آیه که گفتیم عبارت است از ولایت الهی، و کمال صفت عبودیت، وقتی حاصل می‌شود که حامل آن، علم و ایمان به خدا داشته، و نیز عمل صالح را که عبارت دیگر عدالت است، داشته باشد، و کسی که متصف به این دو صفت بشود، یعنی ممکن باشد که به او بگوییم عالم و عادل، قهرا ممکن هم هست گفته شود، جاهل و ظالم، و چون علم و عدالت انسان موهبتی است که خدا به او داده، و اما خود او فی حد نفسه جاهل و ظالم است، پس همین اتصاف ذاتی‌اش به ظلم و جهل، مجوز این شده که امانت الهی را حمل کند، و در حقیقت گفته شود: انسان بار این امانت را به دوش کشید، چون ظلوم و جهول بود. و بنا بر این معنای دو آیه شریفه به وجهی نظیر معنای آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» [۱۵] است، چون آیه اولی مورد بحث نظیر آیه اولی از این سه آیه است، و آیه دومی مورد بحث نظیر دو آیه دوم و سوم از آیات سوره التین است.

پس جمله «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» معنایش این است که: ما ولایت الهی و استکمال به حقایق دین حق را، چه علم به آن حقایق، و چه عمل بدانها را، بر آسمانها و زمین عرضه کردیم، و معنای عرضه کردن آن، این است که مایک یک موجودات را با آن سنجیدیم، و قیاس کردیم، هیچ یک استعداد

پذیرفتن آن را نداشتند، به جز انسان.

«عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ»- یعنی این موجودات بسیار بزرگ، باینکه از نظر خلقت بسیار بزرگتر از انسانند، استعداد پذیرفتن آن را نداشتند، همانطور که خداوند می‌فرماید: «لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» [۱۶] «فابین ان یحملنها و اشفقن منها» پس امتناع کردند از اینکه آن را حمل کنند، و از حمل آن اشفاق و اظهار ناراحتی کردند، چون مشتمل بر صلاحیت تلبس به آن نبودند و اگر از قبول آن تعبیر به حمل کرد، برای اشاره به این نکته است که امانت مذکور آن قدر سنگین است که آسمانها و زمین و کوه‌ها با همه بزرگی شان قادر به پذیرفتن آن نیستند.

«وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»- یعنی انسان با همه کوچکی حجمش صلاحیت و آمادگی پذیرفتن آن را داشت، و آن را پذیرفت، «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، یعنی چون او ستمگر به نفس خویش، و جاهل به آثار و عواقب وخیم این امانت است، او نمی‌داند که اگر به این امانت خیانت کند عاقبت و خیمی به دنبال دارد، و آن هلاکت دایمی اوست.

و به معنایی دقیق‌تر چون که: انسان به خودی خود فاقد علم و عدالت بود، ولی قابلیت آن را داشت که خدا آن دو را به وی افاضه کند، و در نتیجه از حسیض ظلم و جهل به اوج عدالت و علم ارتقاء پیدا کند.

و دو کلمه «ظلوم» و «جهول» دو وصف از ظلم و جهلند، و کسی را ظلوم و جهول گویند که ظلم و جهل در او امکان داشته باشد، هم چنان که به قول فخر رازی اسب چموش، و چارپای چموش، و آب طهور، اوصافی هستند، برای حیوانی که امکان چموشی، و آبی که امکان طهور بودن را داشته باشد، و به همین جهت به سنگ و کلوخ، چموش نمی‌گویند. [۱۷]

پی‌نوشت‌ها

- [۱] اسراء، ۷۰.
- [۲] بقره، ۳۰.
- [۳] احزاب، ۷۲.
- [۴] فصلت، ۴۹ - ۵۰ - ۵۱.
- [۵] شوری، ۲۷.
- [۶] ابراهیم، ۳۴.
- [۷] احزاب، ۷۲.
- [۸] یس، ۷۷.
- [۹] عصر، ۲.
- [۱۰] آیات ۶، ۷.
- [۱۱] تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۸۸.
- [۱۲] «اولئک کالاتعام بل هم اضل»، اعراف، ۱۷۹.
- [۱۳] برگرفته از سؤال ۲۴۴ (سایت: ۱۷۹۵).
- [۱۴] و هیچ موجودی نیست مگر آنکه خدا را به حمد او تسبیح می‌گوید. سوره اسری، آیه ۴۴.
- [۱۵] سوره التین، آیه ۴ - ۶.
- [۱۶] سوره مؤمن، آیه ۵۷.
- [۱۷] تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۲۳۶.



پرسش

فرق رهبانیت مسیحی و زهد اسلامی چیست؟

پاسخ اجمالی

رهبانیت در اصطلاح بمعنای کناره گیری از مردم است. از آموزه های مسیحیت تحریف شده، رهبانیت است که مفاسد زیادی را به دنبال دارد. در اسلام رهبانیت به شدت محکوم گردیده است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: رهبانیت در اسلام وجود ندارد.

در فرهنگ اسلام به زهد سفارش شده و یکی از کمالات اخلاقی انسان تلقی گردیده است.

زهد دارای دو جنبه روانی (عدم دلبستگی به دنیا و مظاهر آن) و عملی (چشم پوشیدن از برخی مواهب) می باشد.

زهد اسلامی به معنای زندگی ساده و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است و هیچ ارتباطی به مسأله ی رهبانیت ندارد.

پاسخ تفصیلی

رهبانیت در لغت از ماده رهب به معنی خوف و ترس آمیخته با پرهیز و اضطراب است [۱] و مراد از آن خوف و ترس از خدا است. و در اصطلاح بمعنای

کناره‌گیری از مردم و گوشه‌گزینی، است [۲]. و از انواعی برخوردار است:

۱. گوشه‌گیری کامل و همیشگی.

۲. گوشه‌گیری ناقص و مقطعی.

گوشه‌گیری، قسم اول جایز نمی‌باشد، اما کناره‌گیری از مردم در زمان‌های محدود به منظور مناجات و بندگی ذات حق تعالی، اشکالی ندارد.

هر پیامبر و وصی پیامبری مدت کمی از عمر خود را در دوری از مردم به سر برده‌اند [۳] و به نماز و راز و نیاز و فکر و ذکر پرداخته‌اند. [۴]

منظور ما در این بحث رهبانیت از نوع اول است که در جوامع مسیحی و کلیسایی رایج است. تاریخ برجای مانده از مسیحیت نشان می‌دهد که رهبانیت به صورت فعلی در قرون اول مسیحیت وجود نداشته، و پیدایش آن بعد از قرن سوم میلادی، هنگام ظهور امپراطوری رومی به نام «دیسوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح (ع) بوده است. آن‌ها بر اثر شکست از این امپراطور (خونخوار) به کوه‌ها و بیابانها پناه بردند. [۵]

«ویل دورانت» مسیحی می‌گوید: «پیوستن «راهبه‌ها» (زنان تارک دنیا) به «راهبان» از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید.» [۶]

قرآن کریم نیز در این زمینه می‌فرماید: «... رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم...» [۷]، به همین دلیل، اسلام به شدت آن را محکوم کرده است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «رهبانیت در اسلام نیست.» [۸]

از جمله بدعت‌های مسیحیان در زمینه‌ی رهبانیت، «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارک دنیا و «انزوای اجتماعی» و پشت‌پا زدن به وظائف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه‌ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود که در پی آن مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبان‌ها به وجود آمد.

در دائرة المعارف قرن بیستم می‌خوانیم: «بعضی از رهبان‌ها تا آن اندازه توجه به جنس زن را عمل شیطانی می‌دانستند که حاضر نبودند حیوان ماده‌ای را به خانه ببرند! مبادا روح شیطانی آن به روحانیت آن‌ها صدمه بزند!!»

اما باین حال تاریخ فجایع زیادی را از دیرها به خاطر دارد، تا آنجا که به گفته «ویل دورانت» پاپ انیوسان سوم یکی از دیرها را به عنوان فاحشه خانه توصیف کرد! و بعضی از آنان مرکزی برای اجتماع شکم پرستان و دنیاطلبان و خوشگذران ها شده بود تا آنجا که بهترین شراب ها در دیرها پیدا می شد. [۹]

درست است که زنان و مردان تارک دنیا (راهب ها و راهبه ها) خدمات مثبتی نیز انجام می دادند، از جمله پرستاری بیماران صعب العلاج و خطرناک، همچون جذامیان، و تبلیغ در نقاط بسیار دور دست و در میان اقوام وحشی و ماننداین ها، و همچنین اجرای برنامه های مطالعاتی و تحقیقاتی، ولی در مجموع مفسد آن به مراتب برتری داشت.

رهبانیت رایج در بین مسیحیان خلاف فطرت انسانی است و بدیهی است که مفسد زیادی را در پی داشته باشد. در ذیل به گوشه ای از این مفسد اشاره می شود:

۱. با روح مدنی بودن آدمی می جنگد و جوامع انسانی را به انحطاط و عقب گرد می کشاند.

۲. منجر به انحرافات اخلاقی، تنبلی، بدبینی، غرور، عُجب و خودبینی و مانند آن می شود.

۳. ترک ازدواج که از اصول رهبانیت است نه فقط کمالی نمی آفریند بلکه موجب پیدایش عقده ها و بیماری های روانی می گردد.

امام علی (ع) درباره ی راهبان در ذیل آیه ی: «بگو به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آن ها هستند که تلاش هایشان در زندگی دنیا کم شده باین حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند. [۱۰]»، حدیثی زیبا فرموده اند: «یکی از مصادیق بارز آن ها رهبانها هستند که خود را در ارتفاعات کوه ها و بیابان ها محبوس داشتند و گمان می کردند کار خوبی انجام می دهند. [۱۱]» بنا براین رهبانیت رایج بین مسیحیان از نظر اسلام مردود است، ولی اسلام برای رشد و تعالی انسان ها زهد اسلامی را ارائه و تأیید نموده است. برای آشنایی با زهد از نگاه اسلام توضیحاتی لازم به نظر می رسد: (زهد) در لغت یعنی نداشتن حرص و رغبت به چیزی [۱۲]

و در اصطلاح عبارت است از: عدم دل‌بستگی به دنیا و مظاهر آن و چشم پوشیدن از برخی مواهب برای تأمین مصالح فردی و عمومی بالاتر. زهد در متون دینی به عنوان یکی از کمالات اخلاقی انسان شمرده شده است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اگر می‌خواهی خداوند تو را دوست بدارد، در دنیا زاهد باش.» [۱۳] امام علی (ع) فرمود: «زهد، اصل و ریشه‌ی دین است.» [۱۴] بنا براین زهد اسلامی از بالاترین مقامات برای انسان آرمان خواه و هدف دار است که بر سه رکن از ارکان جهان‌بینی اسلامی استوار است:

۱. بهره‌گیری‌های مادی از جهان و تمتعات طبیعی، به تنهایی عامل تأمین‌کننده خوشی، بهجت و سعادت انسان نیست.

۲. سعادت فرد از سعادت جامعه جدا نیست. انسان از آن جهت که انسان است، یک سلسله وابستگی‌ها و احساس مسؤولیت‌های انسانی در باره کل جامعه دارد.

۳. روح در مقابل بدن اصالت دارد و منبع مستقلى است برای لذت و آرام و به نوبه‌ی خود بلکه بیش از بدن نیازمند به تغذیه و تهذیب و تقویت و تکمیل است.

با توجه به این سه اصل است که روشن می‌گردد چگونه اسلام رهبانیت را طرد می‌کند اما زهدگرایی را در عین جامعه‌گرایی و در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی می‌پذیرد. [۱۵]

زهد اسلامی دو جنبه دارد: جنبه روانی و جنبه عملی. [۱۶]

بعد روانی زهد، عدم دل‌بستگی به دنیا و مظاهر آن است. بعد عملی زهد عبارت است از چشم پوشیدن از برخی مواهب و لذت‌ها برای تأمین مصالح فردی و عمومی.

زهدی که در حالات روحی انسان، متجلی می‌شود، از عالی‌ترین صفات مؤمنان می‌باشد که در همه حال و برای همه کس، مطلوب است. زهد به این معنا، آزاد شدن انسان از اسارت تمایلات نفسانی و مظاهر دنیوی است. رسیدن به درجات عالی کمال برای انسان ممکن نیست، مگر با راسخ شدن چنین روحیه‌ای در او، که جاذبه‌های مادی او را اسیر نکرده و جهت نبخشد.

از دیدگاه روایات [۱۷] زهد مورد نظر اسلام، در آیه‌ی زیر خلاصه می‌شود: «تا آنکه بر آنچه از دست شما رفته است، تأسّف نخورید و بدانچه به دست شما رسیده است، شاد نشوید.» [۱۸] بنابراین، زهد به معنای برخوردار نشدن از دنیا نیست، بلکه برخورداری از دنیا و نعمتهای الهی است به طریقی که موجب غفلت انسان نگردد. چنانکه امام صادق (ع) می‌فرماید: زهد در دنیا ضایع کردن مال و حرام نمودن حلال نیست، بلکه زهد در دنیا به این است که اعتماد تو نسبت به آنچه در دستت می‌باشد، بیشتر نباشد از اعتمادات نسبت به آنچه در دست خداوند عزوجل است. [۱۹]

شهید مطهری (ره) در بیان تفاوت‌های زاهد و راهب می‌فرماید: «زاهد و راهب هر دو از تنعم و لذت‌گرایی دوری می‌جویند ولی راهب از جامعه و تعهدات و مسؤولیت‌های اجتماعی می‌گریزد و آن‌ها را جزء امور پست و مادی دنیایی می‌شمارد و به صومعه و دیر و دامن کوه پناه می‌برد، اما زاهد به جامعه و ملاک‌های آن و ایده‌های آن و مسؤولیت‌ها و تعهدهای آن رو می‌آورد. زاهد و راهب هر دو آخرت‌گرایند، اما زاهد آخرت‌گرای جامعه‌گراست و راهب آخرت‌گرای جامعه‌گریز. در لذت‌گریزی نیز این دو در یک حد نمی‌باشند، راهب سلامت و نظافت و قوت و انتخاب همسر و تولید فرزند را تحقیر می‌کند اما زاهد حفظ سلامت و رعایت نظافت و برخورداری از همسر و فرزند را جزء وظیفه می‌شمارد. زاهد و راهب هر دو تارک دنیایند اما دنیایی که زاهد آن را رها می‌کند سرگرم شدن به تنعم و تجمل و تمتعات و این امور را کمال مطلوب و نهایت آرزو دانستن است، ولی دنیایی که راهب آن را ترک می‌کند کار، فعالیت و تعهد و مسؤولیت اجتماعی است. این است که زهد زاهد بر خلاف رهبانیت راهب در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی است و نه تنها با تعهد و مسؤولیت اجتماعی و جامعه‌گرایی منافات ندارد بلکه وسیله‌ی بسیار مناسبی است برای خوب از عهده مسؤولیت‌ها برآمدن.» [۲۰]

متأسفانه برداشت‌های ناروا از منابع دینی و یا نادیده گرفتن سنت و سیره‌ی حضرات معصومین (ع) نحله‌های گوناگونی را پروراند که جمعی در مسیر افراط و گروهی در وادی تفریط، چهره‌ی زیبای زهد و ساده زیستی را مشوش ساخته‌اند. به گونه‌ای که گاهی با شنیدن واژه‌ی زهد، انزوا،

تنهایی، دوری از مردم و تمدن و پیشرفت و ترقی، و دعا و عبادت در گوشه‌ای آرام و فارغ از مشغله‌های زندگی در ذهن انسان تداعی می‌گردد، در حالی که این معنی واژگونه ساختن حقیقتی ارزشی و آوده ساختن مفهومی ملکوتی است. [۲۱]

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۸۴ به بعد.

پی نوشت‌ها

- [۱] مفردات راغب
- [۲] نک: التعريفات، سيد شريف علي بن محمد جرجاني، باب غين، اصطلاحات الصوفيه، كمال الدين عبدالرزاق كاشاني، باب خاء؛ تفسير الميزان، ج ۱۹ ص ۱۷۳.
- [۳] معراج السعادة، ص ۵۶۹.
- [۴] اقتباس از سؤال ۹۳۴، (سایت: ۱۰۰۷) گوشه گیری و رهبانیت.
- [۵] دائرة المعارف قرن بیستم «ماده» رهب. «تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۸۸
- [۶] تاریخ و ویل دوران، جلد ۱۳ صفحه ۴۴۳.
- [۷] حدید، ۲۷. زُهْبَانِيَّةٌ اِنْتَدَعُوْهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْنَهُمْ
- [۸] دعائم الإسلام ج ۲، ص ۱۹۳-۷۰۱ و عن رسول الله ص أنه نهى عن الترهّب قال لا رهبانية في الإسلام تزوجوا فإني مكاتبر بكم الأمم و نهى عن التبتل و نهى النساء أن يتبتلن و يقطعن أنفسهن من الأزواج - مجمع البحرين مادهی رهب.
- [۹] تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۹۰: به نقل از تاریخ تمدن ویل دوران جلد ۱۳ صفحه ۴۴۳.
- [۱۰] قل هل نبینکم بالآخرین اعمالاً الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا؛ کهف، آیه ی ۱۰۳ و ۱۰۴.
- [۱۱] هم الرهبان الذین حبسوا انفسهم فی السواری؛ کنز العمال، ج ۲، حدیث ۴۴۹۶.
- [۱۲] - لسان العرب، ج ۳، ص: ۱۹۷ - لفت نامه دهخدا.
- [۱۳] (اِوْنُ اَرْدَتْ اَنْ يُجَيِّكَ اللهُ فَازْهَدْ فِي الدُّنْيَا)، محجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۵۱.
- [۱۴] (الزُّهْدُ اَصْلُ الذِّينِ)، شرح غرر الحكم، ج ۱، ص ۱۳۱.
- [۱۵] استاد شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، صص ۲۱۸-۲۲۰.
- [۱۶] اقتباس از کتاب درآمدی بر اقتصاد اسلامی، ج ۱، ص ۴۰۲ به بعد.
- [۱۷] بحار الانوار، ج ۷۰، باب الزهد و درجاته.
- [۱۸] (لِكَيْلَا تَأْتَوْا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)، حدید، آیه ۲۳.
- [۱۹] بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۱۰.
- [۲۰] سیری در نهج البلاغه، ص ۲۲۱